

# دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب

## دمکراتیک

### ننین

## پیشگفتار

در لحظه انقلاب تعقیب حوادثی که برای ارزیابی شعارهای تاکتیکی حزب انقلابی بمیزانی پس شگرف مدارک جدید بدست می‌دهد کاری است بس دشوار. این رساله قبل از حوادث آدسا نوشته شده است [۱]. [ما در "پرولتاری" [۱۰۳] شماره ۹، مقاله "انقلاب می‌آموزد" متذکر شدیم که این حوادث حتی آن سوسیال دمکراتهایی را هم که تئوری قیام-پروسه را وضع نموده و ترویج ایده مربوط به حکومت انقلابی موقت را نفی میکردند مجبور نمود عملاً بجانب مخالفین خود گرویده یا شروع بگرویدن نمایند. انقلاب مسلماً با چنان سرعت و چنان عمقی تعلیم می‌دهد که در دوره‌های مسالمت‌آمیز تکامل سیاسی، غیر قابل تصور بنظر میرسد. و آنچه بخصوص اهمیت دارد این است که انقلاب نه فقط به رهبران، بلکه به توده‌ها نیز تعلیم می‌دهد.

جای هیچگونه تردید نیست که انقلاب به توده‌های کارگر روسیه سوسیال دمکراتیسم را خواهد آموخت. انقلاب، با نشان دادن طبیعت واقعی طبقات گوناگون جامعه، با نشان دادن این که دمکراسی ما جنبه بورژوایی دارد و با نشان دادن تمایلات واقعی دهقانان که انقلابی بودن آنها روح بورژوا دمکراتیک داشته ولی آنچه را که در ضمیر خود نهفته دارند ایده "سوسیالیزه کردن" نبوده بلکه ایده مبارزه طبقاتی جدیدی بین بورژوازی دهقانی و پرولتاریای ده است، - برنامه و تاکتیک سوسیال دمکراسی را در عمل تأیید خواهد کرد. انقلاب بر تمام توهمات کهنه ناردنیک‌های سابق که مثلاً در طرح برنامه "حزب سوسیالیست-رولوسیونرها" و در مسأله تکامل سرمایه‌داری در روسیه و در مسأله دمکراتیسم "جامعه" ما و در مسأله اهمیت پیروزی کامل قیام دهقانان با وضوح کامل خودنمایی میکند، بیرحمانه و بطرزی قطعی قلم بطلان خواهد کشید. انقلاب برای اولین بار طبقات گوناگون را تعمیم سیاسی واقعی خواهد داد. این طبقات با سیمای سیاسی مشخصی از انقلاب خارج میشوند زیرا خود را نه فقط بوسیله برنامه‌ها و شعارهای تاکتیکی ایدئولوگهای خود، بلکه ضمن عملیات آشکار سیاسی توده‌ها نیز نشان خواهند داد.

شکی نیست که انقلاب، ما و توده‌های مردم را تعلیم خواهد داد. ولی مسأله‌ای که اکنون در مقابل حزب رزمنده سیاسی قرار دارد این است که آیا ما خواهیم توانست چیزی به انقلاب

بیاموزیم؟ آیا ما خواهیم توانست از صحت آموزش سوسیال دمکراتیک خود و از ارتباط خود با یگانه طبقه تا به آخر انقلابی یعنی پرولتاریا استفاده نماییم، تا مهر و نشان پرولتری به انقلاب بزنیم، و انقلاب را نه در گفتار بلکه در کردار به پیروزی قطعی و واقعی برسانیم و نا استواری، نیمه کاری و خیانت بورژوازی دمکرات را فلج گذاریم؟

ما باید تمام مساعی خود را متوجه این هدف سازیم. و اما حصول آن از طرفی منوط است به صحت ارزیابی ما از موقعیت سیاسی و درستی شعارهای تاکتیکی ما و از طرف دیگر به پشتیبانی نیروی مبارز عملاً موجود توده‌های کارگر از این شعارها، کار عادی و روزمره و جاری کلیه سازمانها و گروههای حزب ما یعنی کار ترویج (پروپاگاندا)، تبلیغ (اژیتاسیون) و سازماندهی، تماماً متوجه تحکیم و توسعه روابط با توده‌ها گردیده است. این کار همواره ضروری است ولی در لحظه انقلاب کمتر از هر موقع دیگر میتوان آن را کافی دانست. در این لحظه طبقه کارگر را بطور غریزی شور قیام آشکار انقلابی فرامیگیرد و ما باید بتوانیم وظایف این قیام را صحیحاً معین نماییم تا بعد موجبات آشنایی با این وظایف و شیوه درک آنها را در مقیاسی حتی‌المقدور وسیعتر فراهم سازیم. نباید فراموش کرد که اکنون در پس پرده بدبینی متداول نسبت به رابطه ما با توده، چه بسا ایده‌های بورژوایی در خصوص نقش پرولتاریا در انقلاب نهفته است. یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقه کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟ چه در این و چه در دیگری، طبقه کارگر تربیت و متشکل میگردد. هم این و هم آن دیگری البته ضروری است، لیکن اکنون، در انقلاب فعلی تمام مسأله در این است که مرکز ثقل تربیت و تشکل طبقه کارگر در کجا قرار خواهد گرفت، در اولی یا در دومی؟

فرجام انقلاب منوط به آن است که آیا طبقه کارگر نقش همدست بورژوازی را بازی خواهد کرد، همدستی که از لحاظ نیروی تعرض علیه حکومت مطلقه، توانا ولی از لحاظ سیاسی ناتوان است یا اینکه نقش رهبر انقلاب توده‌ای را. نمایندگان آگاه بورژوازی بخوبی این موضوع را درک میکنند. و به همین جهت است که آسوابازدنیه [۱۰۴] نظریات آکیموفی یعنی "اکنونومیسم" [۱۰۵] در سوسیال دمکراسی را که در شرایط کنونی برای اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی اهمیت درجه اول قائل است، میستاید. و نیز به همین جهت است که آقای استرووه تمایلات اصولی آکیموفی را در خط مشی ایسکرای نو تهنیت میگوید (در شماره ۷۲ آسوابازدنیه). به همین جهت است که او با خشم و غضب تمام به محدودیت منفور انقلابی تصمیمات کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه میتازد.

شعارهای تاکتیکی صحیح سوسیال دمکراسی، اکنون برای رهبری توده‌ها دارای اهمیت ویژه‌ای است. در زمان انقلاب هیچ چیز خطرناکتر از این نیست که از اهمیت شعارهای تاکتیکی از لحاظ اصولی دقیق، کاسته شود. مثلاً ایسکرا [۱۰۶] در شماره ۱۰۴ عملاً جانب مخالفین خود در سوسیال دمکراسی را میگیرد ولی در عین حال درباره اهمیت شعارها و تصمیمات تاکتیکی که در پیشاپیش زندگی حرکت میکنند و نشان‌دهنده راهی هستند که جنبش

با یک سلسله عدم موفقیتها و اشتباهات و غیره میبیماید، با بی‌اعتنایی سخن میگوید. و حال آنکه تدوین تصمیمات تاکتیکی صحیح برای حزبی که میخواهد پرولتاریا را طبق روح و اصول دقیق مارکسیسم رهبری نماید نه اینکه فقط به دنبال حوادث گام بردارد حائز نهایت اهمیت است. قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و کنفرانس قسمت منشعب شده حزب] ۲ [دقیقترین، سنجیده‌ترین و کاملترین بیان نظرات تاکتیکی را بدست ما میدهد که بطور تصادفی بتوسط چند نویسنده اظهار نشده، بلکه به تصویب نمایندگان مسئول پرولتاریای سوسیال دمکرات رسیده است. حزب ما در پیشاپیش تمام احزاب دیگر گام برمیدارد، زیرا دارای برنامه دقیقی است که همه آن را تصویب کرده‌اند. حزب ما برخلاف اپوتونیسیم بورژوا دمکراتهای آسواباژدنیه و عبارت‌پردازی انقلابی‌مآبانه سوسیالیست-رولوسیونرها که فقط در موقع انقلاب به صرافت "طرح" برنامه افتاده‌اند و برای اولین با این مسأله را مطرح مینمایند که آیا انقلابی که در مقابل چشم آنها بوقوع میپیوندد بورژوایی است یا نه، باید در امر مراعات شدید قطعنامه‌های تاکتیکی خود نیز برای احزاب دیگر نمونه باشد.

به همین جهت است که ما مطالعه دقیق قطعنامه‌های تاکتیکی کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و کنفرانس و تعیین انحرافات را که در آنها از اصول مارکسیسم شده است و درک وظایف مشخص پرولتاریای سوسیال دمکرات را در انقلاب دمکراتیک، از اهم وظایف سوسیال دمکراسی انقلابی می‌شماریم. رساله حاضر به همین منظور هم اختصاص داده شده است. و ارسی تاکتیک ما از نقطه نظر اصول مارکسیسم و درسهای انقلاب برای آن کسانی هم که میخواهند موجبات وحدت تاکتیک را بمثابه پایه وحدت کامل آینده تمام حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه عملاً فراهم نمایند و نمیخواهند تنها به دادن پند و اندرز اکتفا ورزند ضروری است.

ن. نین

ژوئیه سال ۱۹۰۵



## زیرنویسها و توضیحات

۱] منظور قیام رزمنانور "پرنس پوتمکین" است. (یادداشت لنین در چاپ سال ۱۹۰۷)

۲] در کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه (لندن، ماه مه ۱۹۰۵) فقط بلشویکها و در "کنفرانس" (ژنو در همان تاریخ) فقط منشویکها شرکت کردند. در این رساله منشویکها غالبا "نوایسکرایها" نامیده میشوند، و علت این تسمیه آن است که آنها، ضمن ادامه انتشار ایسکرا، با زبان همفکر آنزمان خود تروتسکی اعلام نمودند که که بین ایسکرای قدیم و نو ورطه عمیقی وجود دارد. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. هت.)

۱۰۲] کتاب "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" در ماه ژوئن-ژوئیه سال ۱۹۰۵ در ژنو توسط لنین به رشته تحریر درآمد. این کتاب در پایان ژوئیه سال ۱۹۰۵ توسط کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه (ح.ک.س.د.ر) در ژنو چاپ و انتشار یافت. در همین سال این کتاب دو بار در روسیه با تیراژ ۱۰ هزار نسخه تجدید چاپ شد، یک بار از طرف کمیته مرکزی، و یک بار از طرف کمیته مسکو ح.ک.س.د.ر.

این کتاب در سراسر کشور یعنی در سنت پترزبورگ، مسکو، غازان، تفلیس، باکو و سایر شهرها

بطور غیر علنی پخش شد. پلیس هنگام بازداشت و تفتیش افراد اغلب اوقات ده نسخه یا بیشتر از این کتاب نزد آنها مییافت. در ۱۹ فوریه سال ۱۹۰۷ اداره مطبوعات پترزبورگ انتشار این کتاب را غدغن کرد. در ۲۲ دسامبر همان سال دادگاه شهر پترزبورگ تصویبنامه‌ای درباره از بین بردن این کتاب صادر کرد.

لنین در سال ۱۹۰۷ "دو تاکتیک" را باضافه تبصره‌های جدیدی، در مجموعه موسوم به "طی دوازده سال" منتشر کرد. اسناد مقدماتی مربوط به این کتاب یعنی طرحها و مستخرجات و مقالاتی که لنین در این باره نوشته است در جلد پنجم مجموعه آثار لنین - صفحات ۳۱۵-۳۲۰ و در جلد ۱۶ - صفحات ۱۵۱-۱۵۶ درج است.

[۱۰۳] "پرولتاری - Proletary" از ۱۴ (۲۷) مه تا ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۰۵ در ژنو انتشار مییافت. از این روزنامه ۲۶ شماره منتشر شد. و. و. واروسکی، آ. و. لوناچارسکی و م. س. اولمینسکی در کارهای هیأت تحریریه این روزنامه شرکت دائمی داشتند. "پرولتاری" خط مشی ایسکرای قدیمی لنین را تعقیب کرد و تمام خصوصیت روزنامه بلشویکی "پریود" را حفظ نمود. لنین بیش از ۵۰ مقاله و یادداشت برای این روزنامه نوشت. مقالاتی که لنین در روزنامه "پرولتاری" مینوشت در مطبوعات محلی بلشویکی چاپ میشد و نیز به صورت شبنامه منتشر میگردید.

به فاصله کمی پس از بازگشت لنین به روسیه که با ماه نوامبر سال ۱۹۰۵ مصادف بود، انتشار روزنامه "پرولتاری" قطع گردید. دو شماره آخر این روزنامه (۲۵ و ۲۶) تحت نظر واروسکی منتشر شد.

[۱۰۴] آسوابازدنیه - Osvobozhdeniye مجله ارگان بورژوا-لیبرالها بود که در سالهای ۱۹۰۲-۱۹۰۵ به سردبیری پ. ب. استرووه هر دو هفته یکبار در خارجه انتشار مییافت. از ژانویه سال ۱۹۰۴ به بعد این مجله به ارگان سازمان لیبرالهای سلطنت‌طلب موسوم به "سایوز آسوابازدنیه" ("انجمن آزادی") مبدل شد. اعضای "انجمن آزادی" بعدها هسته اصلی حزب کادت را تشکیل دادند.

[۱۰۵] "اکونومیسم" - نام جریانی اپورتونیستی در سوسیال دموکراسی روس بود که در پایان سالهای ۹۰ قرن ۱۹ بوجود آمد.

[۱۰۶] منظور روزنامه ایسکرای نو یا ایسکرای منشویکی است. پس از کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه، منشویکها به کمک پلخانف اداره امور ایسکرا را بدست خود گرفتند. ایسکرا از نوامبر سال ۱۹۰۳، از شماره ۵۲ به بعد به ارگان منشویکی مبدل گردید و تا اکتبر سال ۱۹۰۵ منتشر میشد.



## یک مسأله سیاسی مبرم

مسأله دعوت مجلس مؤسسان همگانی در لحظه انقلابی که ما در آن بسر میبریم در دستور روز قرار دارد. درباره چگونگی حل این مسأله عقاید مختلفی وجود دارد. سه خط مشی سیاسی پدید میآید. حکومت تزاری ضرورت دعوت نمایندگان مردم را مجاز می‌شمارد ولی به هیچ وجه مایل نیست اجازه دهد که مجلس آنها همگانی و مؤسسان باشد. چنانچه اخبار روزنامه‌ها را درباره کارهای کمیسیون بولیگین [۱۰۷] قبول کنیم، مثل این است که حکومت تزار با یک مجلس مشاوره‌ای که در شرایط عدم آزادی تبلیغات و با یک مقررات انتخاباتی مشروط صنفی محدود انتخاب شود موافقت دارد. پرولتاریای انقلابی، چون سوسیال دمکراسی وی را رهبری مینماید، خواستار انتقال کامل قدرت حاکمه بدست مجلس مؤسسان است و برای حصول این مقصود نه فقط در راه حق انتخابات عمومی و نه فقط در راه آزادی تام و تمام تبلیغات، بلکه علاوه بر آن در راه سرنگون ساختن فوری حکومت تزاری و تعویض آن با حکومت انقلابی موقت نیز مجاهدت مینماید، بالأخره بورژوازی لیبرال، که تمایلات خود را با زبان پیشوایان باصطلاح "حزب دمکرات مشروطه‌طلب" [۱۰۸] بیان مینماید، خواستار سرنگون ساختن حکومت تزاری نیست و شعار حکومت موقت را به میان نمیکشد و برای تضمین واقعی این موضوع که انتخاب کاملاً آزاد و صحیح باشد و مجلس نمایندگان بتواند واقعا همگانی و واقعا مؤسسان باشد، اصرار نمیورزد. بورژوازی لیبرال، که تنها تکیه‌گاه اجتماعی جدی خط مشی هواداران آسوابازدنیه است در ماهیت امر میکوشد یک بند و بست حتی‌المقدور مسالمت‌آمیزتری بین تزار و توده انقلابی بوجود آید و آنهم بند و بستى که در نتیجه آن قدرت هر چه بیشتر بدست وی یعنی بورژوازی و هر چه کمتر بدست توده انقلابی یعنی پرولتاریا و دهقانان بیفتد.

چنین است وضعیت سیاسی در لحظه حاضر. چنین‌اند آن سه خط مشی عمده سیاسی که با سه نیروی اجتماعی روسیه معاصر مطابقت دارند. درباره اینکه چگونه هواداران آسوابازدنیه سیاست نیمه‌کاری، یا به عبارت صحیحتر و ساده‌تر، سیاست خائنانه و عهدشکنانه خود را نسبت به انقلاب در زیر عبارات دمکرات‌مآبانه میپوشانند، ما تاکنون چند بار در "پرولتاری" (شماره‌های ۴ و ۵) صحبت کرده‌ایم. حال ببینیم سوسیال دمکراتها وظایف لحظه حاضر را چگونه در نظر میگیرند. بهترین مدارک در این مورد دو قطعنامه‌ای است که همین چندی پیش مورد تصویب کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و "کنفرانس" قسمت منشعب شده حزب قرار گرفته است. این مسأله که کدامیک از این قطعنامه‌ها موقعیت سیاسی را صحیحتر بحساب می‌آورد و تاکتیک

پرولتاریای انقلابی را صحیحتر معین مینماید حائز نهایت اهمیت است و هر سوسیال دمکراتی که بخواهد وظایف ترویجی (پروپاگاندا) و تبلیغی (آژیتاسیون) و تشکیلاتی خود را آگاهانه انجام دهد باید ملاحظاتی را که با ماهیت این قضیه ارتباطی ندارد بکلی کنار گذارده این مسأله را با دقت کامل موشکافی نماید .

منظور از تاکتیک حزب، روش سیاسی آن یا عبارت دیگر خصلت و خط مشی و شیوه‌های فعالیت سیاسی آن است. کنگره حزب قطعنامه‌های تاکتیکی را به این منظور صادر مینماید که روش سیاسی حزب بمتابه یک واحد کل را نسبت به وظایف جدید و یا نسبت به وضعیت سیاسی جدید بطور دقیق معین نماید. انقلابی که در روسیه آغاز شده است، یعنی جدایی کامل و قطعی و آشکار اکثریت عظیم مردم از دولت تزاری، یک چنین وضعیت جدیدی را بوجود آورده است. مسأله جدید عبارت است از چگونگی شیوه‌های عملی دعوت مجلسی که واقعا همگانی و واقعا مؤسسان باشد (سوسیال دمکراسی از لحاظ تئوری مسأله تشکیل این مجلس را مدتها پیش و قبل از کلیه احزاب دیگر رسماً در برنامه حزبی خود حل نموده است). حال که مردم از دولت جدا شده‌اند و توده به لزوم استقرار نظم جدید پی برده است، حزبی که هدف و منظور خود را سرنگون ساختن حکومت قرار داده است ناگزیر باید در فکر این باشد که چگونه حکومتی را جایگزین حکومت قدیمی که باید سرنگون شود بنماید مسأله جدیدی در خصوص حکومت انقلابی موقت پیش می‌آید. برای اینکه جواب کاملی به این مسأله داده شود حزب پرولتاریای آگاه باید نکات زیرین را روشن نماید، اولاً اهمیت حکومت انقلابی موقت را در انقلاب جاری و بطور کلی در تمام مبارزه پرولتاریا؛ ثانیاً روش خود را نسبت به حکومت انقلابی موقت؛ ثالثاً شرایط دقیق شرکت سوسیال دمکراسی را در این حکومت؛ رابعاً شرایط فشار بر این حکومت را از پایین یعنی در صورتی که سوسیال دمکراسی در آن شرکت نداشته باشد. فقط در صورت روشن شدن کلیه این مسائل، روش سیاسی حزب در این مورد، اصولی، واضح و پا بر جا خواهد بود .

حال ببینیم قطعنامه کنگره سوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه این مسائل را چگونه حل مینماید. اینک متن کامل آن :

#### «قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت

با توجه به اینکه :

۱ (خواه منافع بلاواسطه پرولتاریا و خواه منافع مبارزه آن در راه رسیدن به هدفهای نهایی سوسیالیسم، آزادی سیاسی حتی‌المقدور کاملتر و بالنتیجه تعویض حکومت مطلقه با جمهوری دمکراتیک را ایجاب مینماید؛

۲ (استقرار جمهوری دمکراتیک در روسیه فقط در نتیجه قیام پیروزمندانه مردم، که ارگان آن حکومت انقلابی موقت خواهد بود، امکان پذیر است و این حکومت یگانه حکومتی است که قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین

کند و مجلس مؤسسانی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد بر اساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی دعوت نماید؛

۳ (این انقلاب دمکراتیک در روسیه، با وجود رژیم اجتماعی و اقتصادی فعلی آن، سلطه بورژوازی را که ناگزیر در لحظه معین، بدون فروگذاری از هیچ اقدامی، کوشش خواهد کرد حتی المقدور قسمت بیشتری از پیروزیهای دوره انقلاب را از چنگ پرولتاریای روسیه خارج سازد، ضعیف ننموده بلکه آن را تقویت مینماید؛

کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه مقرر میدارد :

الف) ضروری است تصور روشنی درباره محتملترین سیر انقلاب و نیز درباره اینکه در لحظه معینی از آن پیدایش حکومت انقلابی موقت که پرولتاریا اجرای همه خواستهای فوری سیاسی و اقتصادی برنامه (برنامه حداقل) ما را از آن طلب خواهد نمود ناگزیر خواهد بود - در بین طبقه کارگر اشاعه یابد .

ب) با در نظر گرفتن تناسب قوا و عوامل دیگری که تعیین دقیق آنها از پیش غیر ممکن است شرکت نمایندگان حزب ما در حکومت انقلابی موقت بمنظور مبارزه بیرحمانه با کلیه تلاشهای ضد انقلابی و دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر مجاز میباشد؛

ج) شرایط لازم چنین شرکتی نظارت شدید حزب بر نمایندگان خود و حفظ مداوم استقلال سوسیال دمکراسی است که انقلاب سوسیالیستی کامل را هدف مساعی خویش قرار داده و به همین جهت هم دشمن آشتی ناپذیر تمام احزاب بورژوازی است؛

د) اعم از اینکه شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت ممکن باشد یا نه، باید بمنظور حفظ و تحکیم و بسط توسعه پیروزیهای انقلاب اندیشه لزوم فشار دائمی بر حکومت موقت از طرف پرولتاریای مسلح و تحت رهبری سوسیال دمکراسی را در بین وسیعترین اقشار پرولتاریا ترویج نمود .»

---

## توضیحات هیأت تحریریه

[۱۰۷] « کمیسیون بولیگین » - این کمیسیون به فرمان تزار در فوریه سال ۱۹۰۵ تحت ریاست آ. گ. بولیگین وزیر کشور تشکیل شد. این کمیسیون طرحی درباره قانون مربوط به تأسیس دوماى مشورتى دولتى و آیین‌نامه‌ای درباره انتخابات دوما تهیه نمود که با بیانیه تزار مورخه ۶ (۱۹) اوت سال ۱۹۰۵ انتشار یافت. بلشویکها دوماى بولیگین را جداً تحریم کردند. حکومت موفق به تشکیل دوما نشد. توفان انقلاب بساط دوما را برچید .



[۱۰۸] "حزب دمکرات مشروطه‌طلب" - رجوع شود به "چه باید کرد"، فصل سوم، بخش "افشاگری‌های سیاسی و پرورش روح فعالیت انقلابی".



لنین: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

## ۲

# از قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه درباره حکومت انقلابی موقت چه نتیجه‌ای عاید ما می‌گردد؟

قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه همانطور که از عنوان آن معلوم است تماماً و منحصرأً به مسأله حکومت انقلابی موقت اختصاص داده شده است. این بمعنی آن است که شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت جزئی از این مسأله را تشکیل میدهد. از طرف دیگر صحبت فقط بر سر حکومت انقلابی موقت است نه موضوع دیگری؛ بنابراین در اینجا به هیچ وجه از مسأله فرضا "بکف آوردن قدرت" بطور کلی و غیره صحبت نمیشود. آیا کنگره با کنار گذاردن مسأله اخیر و مسائلی نظیر آن کار صحیحی کرده است؟ بدون شک آری، زیرا موقعیت سیاسی روسیه ابداً چنین مسائلی را جزو مسائل روز قرار نمیدهد. و حال آنکه سرنگون ساختن حکومت مطلقه و دعوت مجلس مؤسسان مسأله‌ای است که تمام مردم آن را در درجه اول اهمیت قرار داده‌اند. کنگره حزب نباید مسائلی را برای اتخاذ تصمیم مطرح نمایند که فلان یا بهمان ادیب بجا یا بیجا بمیان کشیده است، بلکه مسائلی را باید مطرح نمایند که به حکم شرایط زمان و بنا بر جریان عینی تکامل اجتماعی دارای اهمیت جدی سیاسی میباشند.

اهمیت حکومت انقلابی موقت در انقلاب فعلی و در مبارزه عمومی پرولتاریا چیست؟ قطعنامه کنگره در همان آغاز با اشاره به لزوم "آزادی سیاسی حتی‌المقدور کاملتر" این

موضوع را خواه از نقطه نظر منافع بلاواسطه پرولتاریا و خواه از نقطه نظر "هدفهای نهایی سوسیالیسم" روشن مینماید. و اما آزادی کامل سیاسی همانطور که در برنامه حزبی ما اشعار شده است، لازمه اش تعویض حکومت مطلقه تزار با جمهوری دمکراتیک است. تکیه روی شعار جمهوری دمکراتیک در قطعنامه کنگره به حکم منطق و از لحاظ اصولی، ضروری است زیرا پرولتاریا که مبارز پیشتاز راه دمکراسی تمام همش همانا مصروف به تحصیل آزادی کامل است. بعلاوه این عمل حالا بخصوص صلاح و بموقع است زیرا سلطنت‌طلبان یعنی حزب به اصطلاح "دمکرات" مشروطه‌طلب و یا حزب آسواباژدنیه نیز اکنون زیرای لوای "دمکراتیسم" عمل مینمایند. برای استقرار جمهوری بدون شک تشکیل مجلس نمایندگان مردم و آنهم مجلسی که حتماً منتخب تمام مردم (بر اساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی) و مؤسسان باشد ضروری است. این موضوع را قطعنامه کنگره در قسمت بعدی تصدیق کرده است. ولی قطعنامه به این موضوع اکتفا نمیکند. برای استقرار نظم جدیدی که "واقعا مظهر اراده مردم باشد" تنها دادن نام مؤسسان به مجلس کافی نیست. باید این مجلس قدرت و توانایی "تأسیس کردن" را نیز داشته باشد. قطعنامه کنگره با علم به این موضوع به شعار ظاهری "مجلس مؤسسان" اکتفا ننموده بلکه آنچنان شرایط مادی را به آن اضافه مینماید که فقط در آن شرایط این مجلس خواهد توانست وظایف خود را بطور واقعی انجام دهد. تعیین یک چنین شرایطی که در آن مجلس لفظاً مؤسسان میتواند به مجلس عملاً مؤسسان بدل شود اکیدا لازم است، زیرا بورژوازی لیبرال که نماینده آن حزب سلطنت‌طلب مشروطه خواه است، بطوری که ما بکرات متذکر شده‌ایم، شعار مجلس مؤسسان همگانی را آشکارا تحریف مینماید و آن را تبدیل به عبارتی پوچ میکند.

قطعنامه کنگره حاکی است که فقط حکومت انقلابی موقت، و آنهم حکومتی که ارگان قیام پیروزمندانه مردم باشد، قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین و مجلسی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد دعوت نماید. آیا این اصل صحیح است؟ کسی که بخواهد آن را نفی نماید قطعاً باید ادعا کند که حکومت تزار ممکن است جانب ارتجاع را نگیرد، میتواند در انتخابات بیطرف بماند و میتواند نسبت به مظهر واقعی اراده مردم غمخواری داشته باشد. چنین ادعایی آنقدر بیمعنی است که هیچکس علناً از آن دفاع نخواهد کرد ولی آسواباژدنیه‌ای‌های ما در زیر لوای لیبرالی این مطلب را بطور نهایی جا میزنند. مجلس مؤسسان را باید کسی دعوت نماید؛ آزادی و صحت انتخابات را باید کسی تأمین نماید؛ نیرو و قدرت را باید کسی کلاً تفویض مجلس نماید؛ فقط حکومت انقلابی که ارگان قیام است میتواند با کمال صداقت خواستار این موضوع باشد و از عهده آنچه که برای اجرای آن لازم است برآید. حکومت تزار ناگزیر بر ضد این کار اقدام خواهد نمود. دولت لیبرال که با تزار بند و بست کرده باشد و اتکاء کاملش به قیام مردم نباشد نمیتواند نه از روی صداقت خواستار آن باشد و نه آن را بموقع اجرا گذارد، حتی اگر در این مورد صادقانه تمایلات را داشته باشد. بنابراین قطعنامه کنگره یگانه شعار دمکراتیک صحیح و کاملاً پیگیر را بدست میدهد.

ولی چنانچه جنبه طبقاتی تحول دمکراتیک از نظر دور گردد در این صورت ارزیابی

اهمیت حکومت انقلابی موقت هم ناقص و نادرست خواهد بود. از اینرو در قطعنامه اضافه میشود که انقلاب، سلطه بورژوازی را تقویت مینماید. این موضوع در رژیم اجتماعی و اقتصادی فعلی یعنی سرمایه‌داری ناگزیر است. و نتیجه قوت یافتن سلطه بورژوازی بر پرولتاریایی که تا اندازه‌ای آزادی سیاسی دارد، بنوبه خود باید ناگزیر عبارت باشد از مبارزه شدید بین آنان در راه بدست آوردن قدرت و نیز عبارت باشد از تلاشهای شدید بورژوازی برای اینکه "پیروزیهای دوره انقلاب را از چنگ پرولتاریا خارج سازد". لذا پرولتاریا، که پیشاپیش همه و در رأس همه برای دمکراسی مبارزه میکند، حتی لحظه‌ای هم نباید تضادهای جدیدی را که در درون دمکراسی بورژوازی نهفته است و نیز مبارزه جدید را فراموش نماید.

بنابراین اهمیت حکومت انقلابی موقت چه از لحاظ روش آن نسبت به مبارزه در راه آزادی و جمهوری، چه از لحاظ روش آن نسبت به مجلس مؤسسان و چه از لحاظ روش آن نسبت به تحول دمکراتیک، که زمینه را برای مبارزه جدید طبقاتی حاضر مینماید، در قسمتی از قطعنامه که هم اکنون آن را از نظر گذرانیم کاملاً ارزیابی شده است.

سپس سؤال میشود آیا خط مشی پرولتاریا نسبت به حکومت انقلابی موقت بطور کلی، باید چگونه باشد؟ در پاسخ این مطلب قطعنامه کنگره قبل از همه به حزب توصیه صریح میکند که اندیشه ضرورت ایجاد حکومت انقلابی موقت را در میان طبقه کارگر اشاعه دهد. طبقه کارگر باید این ضرورت را درک نماید. در همان حال که بورژوازی "دمکرات" درباره مسأله سرنگون ساختن حکومت تزاری سکوت اختیار مینماید، ما باید آن را در درجه اول اهمیت قرار داده و در مورد لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت اصرار ورزیم. علاوه بر آن ما باید برنامه عمل این حکومت را بر طبق شرایط عینی لحظه تاریخی فعلی و طبق وظایف دمکراسی پرولتاریا معین نماییم. این برنامه شامل تمام برنامه حداقل حزب ما یعنی برنامه اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی است که از طرفی در شرایط مناسبات اجتماعی و اقتصادی فعلی کاملاً قابل اجراست و از طرف دیگر برای برداشتن گام بعدی بجلو و عملی کردن سوسیالیسم ضروری است.

به این طریق این قطعنامه خصلت و هدف حکومت انقلابی موقت را روشن میسازد. از لحاظ چگونگی و منشاء و خصلت اساسی خود این حکومت باید ارگان قیام مردم باشد. از لحاظ سمت رسمی خود باید سلاحی برای دعوت مجلس مؤسسان همگانی باشد. از لحاظ مضمون فعالیتش باید برنامه حداقل دمکراسی پرولتاریایی را که یگانه تأمین کننده منافع مردمی است که بر ضد حکومت مطلقه قیام کرده‌اند، عملی کند.

ممکن است معترضانه بگویند حکومت موقت، به علت موقتی بودنش، حق ندارد برنامه مثبتی را که هنوز مورد تصویب تمام مردم قرار نگرفته است اجرا نماید. یک چنین اعتراضی جز سفسطه جویی مرتجعین و "عُمال استبداد" چیز دیگری نیست. خودداری از اجرای هرگونه برنامه مثبتی در حکم تحمل وجود نظامات فئودالی حکومت مطلقه فاسد است. چنین نظاماتی را فقط حکومت خائنین به انقلاب میتواند تحمل نماید نه حکومتی که

ارگان قیام مردم باشد. مسخره بود اگر کسی پیشنهاد میکرد، مادام که آزادی اجتماعات از طرف مجلس مؤسسان شناخته نشده است از عملی کردن آن امتناع شود، - به این بهانه که ممکن است مجلس مؤسسان اساسا آزادی اجتماعات را به رسمیت نشناسد! همینطور هم مسخره است اگر کسی بر ضد این که حکومت موقت، باید بیدرنگ برنامه حداقل را بموقع اجرا گذارد اعتراض کند .

بالآخره متذکر میشویم که وقتی قطعنامه، حکومت انقلابی موقت را موظف به عملی ساختن برنامه حداقل مینماید، بدین طریق افکار بیمعنی نیمه آنارشیستی را درباره اجرای بیدرنگ برنامه حداکثر و بدست آوردن قدرت برای انجام انقلاب سوسیالیستی بدور میاندازد. سطح فعلی تکامل اقتصادی روسیه (شرط ابژکتیف) و سطح فعلی آگاهی و تشکل توده‌های وسیع پرولتاریا (شرط سوپژکتیف که ارتباط لاینفکی با شرط ابژکتیف دارد) آزادی تام و فوری طبقه کارگر را غیر ممکن میسازد. فقط اشخاص کاملا جاهل ممکن است جنبه بورژوازی تحول دمکراتیک را که در حال عملی شدن است از نظر دور دارند؛ - فقط خوشبینان کاملا ساده لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنند که درجه اطلاع توده کارگر از هدفهای سوسیالیسم و شیوه‌های اجرای آن هنوز تا چه اندازه کم است. ولی ما همه یقین داریم که آزادی کارگران فقط بدست خود کارگران میتواند انجام گیرد؛ بدون آگاهی و تشکل توده‌ها، بدون آماده نمودن و پرورش آنها از راه مبارزه طبقاتی آشکار بر ضد تمام بورژوازی، کوچکترین سخنی درباره انقلاب سوسیالیستی نمیتواند در میان باشد. و در پاسخ اعتراضات آنارشیستی مبنی بر اینکه گویا ما انقلاب سوسیالیستی را بتعویق میاندازیم خواهیم گفت: ما آن را به تعویق نمیاندازیم بلکه با یگانه وسیله ممکن و از یگانه راه صحیح، یعنی از همان راه جمهوری دمکراتیک، نخستین گام را بسوی آن برمیداریم. کسی که بخواهد از راه دیگری سوای دمکراتیسم سیاسی بسوی سوسیالیسم برود، مسلما چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بیمعنی و مرتجعانه‌ای خواهد رسید. اگر کارگرانی در موقع خود از ما بپرسند: چرا ما نباید برنامه حداکثر را اجرا نماییم ما در پاسخ، متذکر خواهیم شد توده‌های مردم، که دارای تمایلات دمکراتیک هستند، هنوز از سوسیالیسم خیلی دورند، هنوز تضادهای طبقاتی نضج نگرفته است و هنوز پرولتاریا متشکل نشده است. صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید ببینیم، حُسن نظر نسبت به برنامه خود را در بین میلیونها کارگر تعمیم دهید ببینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پُر سرو صدا ولی توخالی آنارشیستی اکتفا نوزید، - آنوقت فوراً خواهید دید که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوط است به اجرای هر چه کاملتر اصلاحات دمکراتیک .

و اما بعد. حال که اهمیت حکومت انقلابی موقت و روش پرولتاریا نسبت به آن معلوم گردید پرسش زیر پیش میآید: آیا شرکت ما در آن (اعمال نفوذ از بالا) مجاز است و در این صورت شرایط آن چیست؟ اعمال نفوذ ما از پایین چه شکلی باید داشته باشد؟ قطعنامه به هر دو این پرسشها دقیقاً پاسخ میدهد. قطعنامه بطور قطعی میگوید شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت (در دوره تحول دمکراتیک و مبارزه در راه جمهوری) از لحاظ اصولی مجاز است. با این موضع، ما خود را هم از آنارشیستها که این مسأله را از لحاظ

اصولی نفی میکنند و هم از دنباله‌روهای سوسیال دموکراسی (از قبیل مارتینف و نوایسکرایبی‌ها) که ما را از دورنمای وضعیتی که در آن ممکن است این شرکت برای ما ضروری بشود، میترسانند بطور قطع مجزا مینماییم. کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه با این اظهار خود بر روی این فکر نو ایسکرا که گویا شرکت سوسیال دموکراتها در حکومت انقلابی موقت نوعی از میلرانیسم است [۱۰۹] و گویا این عمل از لحاظ اصولی مجاز نیست، زیرا در حکم تجلیل و تقدیس رژیم بورژوازی است و قس‌علیهذا خط بطلان کشید.

ولی بخودی خود معلوم است که مسأله مجاز بودن در اصول هنوز مسأله صلاح بودن در عمل را حل نمیکند. در چه شرایطی این شکل جدید مبارزه یعنی مبارزه "از بالا" که از طرف کنگره حزب قبول شده است صلاح است؟ بخودی خود واضح است که در حال حاضر ممکن نیست بتوان درباره شرایط مشخصی مانند تناسب قوا و غیره صحبت کرد و طبیعی است که قطعنامه نیز از تعریف پیشکی این شرایط خودداری مینماید. هیچ شخص عاقلی به پیشگویی مسأله‌ای که در لحظه حاضر مورد توجه ماست اقدام نخواهد کرد. و اما چگونگی و هدف شرکت ما را میتوان باید و تعریف کرد. قطعنامه هم همین عمل را انجام میدهد و به دو هدف این شرکت اشاره میکند: (۱) مبارزه بیرحمانه با تلاشهای ضدانقلابی و (۲) دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر. در این هنگام که بورژواهای لیبرال با حرارت تمام درباره روحیه ارتجاع آغاز سخن میکنند (رجوع شود به "نامه سرگشاده" کاملاً آموزنده آقای استرووه مندرج در شماره ۷۱ آسوباژدنیه) و در ضمن آن میکوشند مردم انقلابی را بترسانند و مجبور نمایند در مقابل حکومت مطلقه گذشت نمایند، - در این هنگام بخصوص بجاست که حزب پرولتاریا وظیفه جنگ فعلی با ضد انقلاب را یادآوری نماید. مسائل خطیر آزادی سیاسی و مبارزه طبقاتی را سرانجام فقط نیرو حل میکند و ما باید در آماده و متشکل ساختن این نیرو و در استعمال مُجدّانه آن که نه فقط دفاعی بلکه تعرضی هم باشد مراقبت ورزیم. دوران طولانی ارتجاع سیاسی که از زمان کمون پاریس تقریباً لاینقطع در اروپا حکمفرما است بیش از حد ما را با اندیشه فقط اعمال نفوذ از پایین، مانوس نموده است و بیش از حد ما را بمبارزه صیرفا تدافعی خو داده است، اکنون بدون شک ما وارد عصر جدیدی شده‌ایم؛ دوران تلاطمات سیاسی و انقلابها آغاز شده است. در این دورانی که روسیه میگذراند اکتفا به نمونه‌های قالبی کار گذشته جایز نیست. باید اندیشه اعمال نفوذ از بالا را ترویج نمود. باید برای جدی‌ترین عملیات تعرضی حاضر شد و باید شرایط و اشکال این عملیات را بررسی نمود. از میان این شرایط قطعنامه کنگره دو شرط را در درجه اول اهمیت قرار میدهد: یکی مربوط است به جنبه صوری شرکت سوسیال دموکراسی در حکومت انقلابی موقت (نظارت شدید حزب بر نمایندگان خود) و دیگری مربوط است به ماهیت این شرکت (حتی لحظه‌ای هم نباید هدف انقلاب سوسیالیستی را از نظر دور داشت).

به این طریق پس از آنکه قطعنامه سیاست حزب را در شرایط اعمال نفوذ "از بالا" یعنی شیوه جدید مبارزه که تقریباً تا کنون بیسابقه بوده است، از تمام جهات روشن مینماید، آن موردی را هم که در آن اعمال نفوذ از بالا برای میسر خواهد بود پیش‌بینی میکند. اعمال نفوذ بر حکومت انقلابی موقت از پایین در هر صورت وظیفه ماست. برای یک چنین

فشاری از پایین، پرولتاریا باید مسلح باشد، - زیرا در لحظه انقلاب، کار با سرعت مخصوصی به جنگ آشکار داخلی کشیده میشود - و نیز پرولتاریا باید به توسط سوسیال دموکراسی رهبری شود. هدف اعمال فشار مسلحانه وی "حفظ و تحکیم و بسط توسعه پیروزیهای انقلاب، یعنی آن پیروزی‌هایی است که از نظر منافع پرولتاریا باید شامل اجرای تمام برنامه حداقل ما باشد .

در اینجا بررسی مختصر قطعنامه کنگره سوم درباره حکومت انقلابی موقت را به پایان میرسانیم. بطوری که خواننده مشاهده مینماید، این قطعنامه هم اهمیت مسأله جدید و هم روش حزب پرولتاریا را نسبت آن و هم سیاست حزب را خواه در داخل حکومت انقلابی موقت و خواه در خارج آن روشن مینماید .

حال نظری به قطعنامه مربوطه "کنفرانس" بیانداریم .

---

## توضیح هیأت تحریریه

[۱۰۹] میلرانیسم - جریانی اپورتونیستی بود که بنام میلران سوسیال-رفرمیست فرانسوی نامیده میشد. میلران در سال ۱۸۹۹ در کابینه ارتجاعی بورژوازی شرکت نمود و در آن با ژنرال گالیفه جلاّد سرکوب کننده کمون پاریس همکاری میکرد .



لنین: دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک

۳

## معنای پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم چیست؟

قطعنامه "کنفرانس" به مسأله "بکف آوردن قدرت و شرکت در حکومت موقت" [۳] اختصاص داده شده است. حتی در خود طرح مسأله به این صورت، چنانچه ما اشاره

کرده‌ایم، آشفته فکری وجود دارد. از یکسو مسأله بطور محدود مطرح میشود، زیرا فقط درباره شرکت ما در حکومت موقت صحبت میشود نه درباره وظایف حزب نسبت به حکومت انقلابی موقت بطور کلی. از سوی دیگر دو مسأله کاملاً ناهمگون با یکدیگر مخلوط میشوند: شرکت ما در یکی از مراحل انقلاب دمکراتیک از یک طرف، و انقلاب سوسیالیستی از طرف دیگر. در حقیقت امر "بکف آوردن قدرت" از طرف سوسیال دمکراسی، همان انقلاب سوسیالیستی است و هر گاه این کلمات بمعنای صریح و عادی آن استعمال شود هیچ مفهوم دیگری هم نمیتواند داشته باشد. ولی هر گاه منظور از این کلمات بکف آوردن قدرت برای انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برای انقلاب دمکراتیک باشد، در این صورت دیگر چه معنایی دارد که علاوه بر شرکت در حکومت انقلابی موقت از "بکف آوردن قدرت" بطور کلی نیز صحبت شود؟ ظاهراً "کنفرانسچی‌های" ما خودشان هم بخوبی میدانستند در اطراف چه موضوع بخصوصی باید صحبت کنند. در اطراف انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی. کسی که در جریان نگارشهای مربوط به این مسأله بوده میداند که مینای این آشفته فکری را رفیق مارتینف در رساله "دو دیکتاتوری" مشهور خود بنا نهاده است: نوایسکرایبی‌ها از شیوه طرح مسأله (هنوز قبل از نهم ژانویه) [۱۱۰] در این اثری که نمونه کامل دنباله‌روی است، با بیمیلی یاد میکنند ولی درباره نفوذ مسلکی این مسأله در کنفرانس جای هیچگونه تردیدی نیست.

باری، عنوان قطعنامه را کنار بگذاریم. متن آن، اشتباهاتی را بما نشان میدهد که بمراتب عمیقتر و جدی‌تر است. اینک قسمت اول آن :

"پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم ممکن است یا با استقرار حکومت موقت که از قیام پیروزمندانه مردم برون میآید مسجل گردد و یا با اقدام انقلابی این یا آن مؤسسه انتخابی که در زیر فشار مستقیم انقلابی مردم تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان همگانی میگیرد."

پس بما میگویند پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم ممکن است هم قیام پیروزمندانه باشد و هم... تصمیم مؤسسه انتخابی انتخابی به تشکیل مجلس مؤسسان همگانی! یعنی چه؟ پیروزی قطعی میتواند با "تصمیم" به تشکیل مجلس مؤسسان مسجل گردد؟؟ آنوقت یک چنین "پیروزی" با استقرار حکومت موقت که "از قیام پیروزمندانه مردم برون میآید" در یک ردیف قرار داده میشود!! کنفرانس متوجه نشده است که قیام پیروزمندانه مردم و استقرار حکومت موقت معنایش پیروزی انقلاب در عمل است. و حال آنکه "تصمیم" به تشکیل مجلس مؤسسان معنایش پیروزی انقلاب فقط در حرف است.

کنفرانس منشویکهای نوایسکرایبی دچار همان اشتباهاتی گردیده است که لیبرالها و هواداران آسواپژدنیه همواره بدان دچار میگردند. هواداران آسواپژدنیه درباره مجلس "مؤسسان" عبارت‌پردازی مینمایند و از شدت شرم در مقابل این حقیقت که نیرو و قدرت حاکمه در دست تزار باقی میماند چشم فرو میبندند و فراموش میکنند که برای "استقرار" باید نیروی مستقر کردن داشت. کنفرانس همچنین فراموش کرده است که از "تصمیم" نمایندگان - اعم از اینکه این نمایندگان هر که باشند - تا عملی کردن این تصمیم خیلی فاصله است. کنفرانس

همچنین فراموش کرده است مادام که قدرت در دست تزار است هر تصمیمی که از طرف هر نماینده‌ای گرفته شود همان یاهوسرایی پوچ و بیمقداری خواهد بود که "تصمیم" پارلمان فرانکفورت، که در تاریخ انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان مشهور است، به آن چنان یاهوسرایی بدل گردید. مارکس نماینده پرولتاریای انقلابی، در "روزنامه جدید راین" خود به همین جهت لیبرال‌های آسوابازدنیه‌مآب فرانکفورت را با تازیانه طعنه‌های بیرحمانه خود میکوبید که کلمات زیبا بکار میبردند، انواع "تصمیمات" دمکراتیک اتخاذ مینمودند، انواع آزادیها "وضع مینمودند"، ولی عملاً قدرت را در دست شاه باقی می‌گذاشتند و بر ضد نیروی نظامی که در اختیار شاه بود به مبارزه مسلحانه نمی‌پرداختند ولی در همان هنگام که این آسوابازدنیه‌مآب‌های فرانکفورت به پُر حرفی مشغول بودند، - شاه از فرصت استفاده کرد و نیروی نظامی خود را تقویت نمود و بالنتیجه ضدانقلاب، با اتکاء به یک نیروی واقعی، دمکراتها را با تمام "تصمیمات" زیبایشان بکلی در هم شکست .

کنفرانس چیزی را با پیروزی قطعی برابر دانسته است که اتفاقاً فاقد شرایط قطعی پیروزی است. چه شد که سوسیال دمکراتهایی که برنامه حزب ما را درباره جمهوری قبول دارند به چنین اشتباهی دچار گردیدند؟ برای فهم این پدیده عجیب لازم است به قطعنامه کنگره سوم درباره قسمت منشعب شده حزب مراجعه نمود[۴]. [در این قطعنامه به بقایای جریانات گوناگونی در داخل حزب ما اشاره میشود که "با اکونومیسم خویشاوندی دارند". "کنفرانس‌چی‌های" ما (که البته بیهوده تحت رهبری مسلکی مارتینف قرار نگرفته‌اند) درباره انقلاب، کاملاً با همان روحی استدلال مینمایند که اکونومیستها در باره مبارزه سیاسی یا روزگار ۸ ساعته استدلال میکردند. اکونومیستها تا از این موضوع صحبت میشد فوراً "تنوری مراحل" را بمیان میکشیدند. (۱) مبارزه در راه احراز حقوق حقه؛ (۲) تبلیغات سیاسی؛ (۳) مبارزه سیاسی؛ - یا (۱) روزگار ۱۰ ساعته؛ (۲) ۹ ساعته؛ (۳) ۸ ساعته. نتایجی که از این "تاکتیک پروسه" عاید میشد به حد کافی بر همه معلوم است. اکنون به ما پیشنهاد مینمایند انقلاب را هم از پیش به طرزی پاک و پاکیزه به سه مرحله تقسیم کنیم: (۱) تزار مجلس نمایندگی را دعوت مینماید؛ (۲) این مجلس نمایندگی زیر فشار "مردم" "تصمیم" به تشکیل مجلس مؤسسان میگیرد؛ (۳) ... در خصوص مرحله سوم منشویکها هنوز همکلام نشده‌اند؛ آنها فراموش کرده‌اند که فشار انقلابی مردم با فشار ضدانقلابی تزاریسیم مواجه میشود و بدین سبب یا "تصمیم" اجرا نشده باقی میماند و یا اینکه باز هم مسأله را پیروزی یا شکست قیام مردم حل میکند. قطعنامه کنفرانس عیناً به این استدلال اکونومیستها شبیه است که: پیروزی قطعی کارگران ممکن است یا بوسیله اجرای انقلابی روزگار ۸ ساعته مسجل گردد و یا بوسیله اعطای روزگار ۱۰ ساعته و اتخاذ "تصمیم" برای برقراری روزگار ۹ ساعته... هر دو عیناً یکی است .

ممکن است بما اعتراض کنند که منظور نویسندگان قطعنامه این نبود که پیروزی قیام را با "تصمیم" مجلس مؤسسان که به توسط تزار دعوت میشود برابر کنند و فقط میخواستند تاکتیک حزب را برای هر یک از این دو مورد پیش‌بینی نمایند. ما در پاسخ این اعتراض خواهیم گفت: (۱) متن قطعنامه بطور صریح و بدون هیچ ابهامی تصمیم مجلس نمایندگان را "پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم" مینامد. شاید این قضیه نتیجه غفلت در نگارش باشد،



شاید بتوان آن را از روی صورت جلسه‌ها اصلاح کرد ولی مادام که اصلاح نشده است، این نگارش فقط ممکن است یک مفهوم داشته باشد و آن هم کاملاً مفهوم آسوا باژدنیه‌مآبانه است. (۲) سیر فکری آسوا باژدنیه‌مآبانه که نویسندگان قطعنامه به آن دچار شده‌اند در سایر آثار مطبوعاتی نوایسکرای‌ها با برجستگی بمراتب بیشتری متظاهر می‌گردد. مثلاً روزنامه سوسیال دمکرات ارگان کمیته تفلیس (به زبان گرجی که ایسکرا هم در شماره ۱۰۰ از آن تمجید کرده است)، در مقاله "زمسکی سابور و تاکتیکها" کار را بجایی میکشاند که میگوید "تاکتیک" "که زمسکی سابور را برای مرکز عملیات ما انتخاب میکند" (و ناگفته نماند که ما هنوز درباره دعوت آن هیچگونه اطلاع دقیقی نداریم!) از "تاکتیک قیام مسلحانه و استقرار حکومت موقت" برای ما با صرفه‌تر است. "ما ذیلاً بار دیگر به موضوع این مقاله برمیگردیم. (۳) نمیتوان با این موضوع مخالف بود که مقدمتاً در اطراف تاکتیک حزب چه در مورد پیروزی انقلاب و چه در مورد شکست آن، خواه در مورد موفقیت قیام و خواه در مورد اینکه ممکن است آتش قیام کاملاً برافروخته نشده و به یک نیروی جدی مبدل نگردد، بحث و مذاکره شود. شاید دولت تزاری موفق شود مجلس نمایندگان را به منظور بند و بست با بورژوازی لیبرال دعوت کند، - قطعنامه کنگره سوم، با پیش‌بینی این مسأله، آشکارا از "سیاست ریاکارانه"، از "دمکراتیسم کاذب" و از "شکلهای کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم از قبیل باصطلاح زمسکی سابور" صحبت میکند] ۵. ولی تمام مطلب اینجاست که این موضوع در قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت گفته نمیشود، زیرا این مسأله ربطی به حکومت انقلابی موقت ندارد. چنین مورد مسأله قیام و تأسیس حکومت انقلابی موقت را معوق میگذارد، شکل آن را تغییر میدهد و قس علیهذا. ولی اکنون سخن بر سر این نیست که ممکن است موارد و شقوق گوناگون پیش آید و ممکن است هم پیروزی و هم شکست، هم از راه مستقیم و هم راههای پر پیچ و خم در پیش باشد، - اکنون سخن بر سر این است که یک سوسیال دمکرات مجاز نیست ذهن کارگران را در خصوص راه واقعا انقلابی مشوب سازد و مجاز نیست به شیوه آسوا باژدنیه چیزی را پیروزی قطعی انقلاب بنامد که فاقد شرط اساسی پیروزی است. ممکن است روزگار ۸ ساعته را هم بلافاصله بدست نیاوریم و برای تحصیل آن مجبور به پیمودن راه پر پیچ و خمی گردیم، ولی اگر کسی پیروزی کارگران را آن حالت ناتوانی و ضعف پرولتاریا بنامد که در آن پرولتاریا قادر نباشد از دفع‌الوقت‌ها، تعویق‌ها، چانه‌زدنها، خیانت و ارتجاع ممانعت نماید، آنوقت شما در باره چنین کسی چه خواهید گفت؟ ممکن است انقلاب روسیه همانطور که روزنامه "وپریود" [۶] گفته بود با یک "مشروطه سقط شده" خاتمه یابد، ولی آیا این امر میتواند سوسیال دمکراتی را که در آستان مبارزه قطعی بخواند این سقط جنین را "پیروزی قطعی بر تزاریسیم" بنامد تیرئه نماید؟ شاید هم، بفرض در نظر گرفتن بدترین شرایط ما نه فقط جمهوری بدست نیاوریم بلکه مشروطه هم یک مشروطه مجازی "شییف‌مآبانه" [۱۱۱] از آب درآید، ولی آیا پرده‌پوشی شعار ما درباره جمهوری از طرف یک سوسیال دمکرات قابل بخشایش خواهد بود؟

البته نوایسکرای‌ها هنوز به مرحله پرده‌پوشی این شعار نرسیده‌اند. ولی این موضوع که تا چه درجه‌ای روح انقلابی از آنها دور شده است و تا چه درجه‌ای وظایف پیکار جویانه کنونی تحت‌الشعاع درازگویی خشک و بیروح قرار گرفته است با وضوح خاصی از اینجا پیداست که آنها در قطعنامه خود درست فراموش کرده‌اند از جمهوری سخن بمیان آورند! گرچه این

موضوع باور نکردنی بنظر میآید ولی حقیقت است. تمام شعارهای سوسیال دموکراسی در قطعنامه‌های مختلف کنفرانس، تأیید شده، تکرار گردیده، توضیح داده شده و جزئیات آن مورد تشریح قرار گرفته است و حتی این موضوع هم فراموش نشده است که کارگران در مؤسسات خود ریش سفید و نماینده انتخاب کنند، - ولی فقط در قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت برای یادآوری از جمهوری موردی پیدا نشده است. صحبت از "پیروزی" قیام مردم و از تشکیل حکومت انقلابی موقت و در عین حال اشاره نکردن به این موضوع که آیا این "اقدامات" و عملیات چه رابطه‌ای با بدست آوردن جمهوری خواهد داشت، معنایش نوشتن قطعنامه‌ای است که هدفش رهبری مبارزه پرولتاریا نبوده بلکه لنگ لنگان از دنبال نهضت پرولتاریا روان شدن است .

نتیجه: قسمت اول قطعنامه: (۱) اهمیت حکومت انقلابی موقت را از نظر مبارزه در راه نیل به جمهوری و تأمین مجلسی که واقعا همگانی و مؤسسان باشد ابداً روشن نساخته است؛ (۲) درست آن وضعی را که در آن هنوز حتی شرط اساسی برای پیروزی واقعی موجود نیست با پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسم برابر نموده و به این وسیله ذهن دموکراتیک پرولتاریا را مشوب ساخته است .

---

## زیرنویسها و توضیحات

[۳] متن کامل این قطعنامه را خواننده میتواند از نقل قولهایی که در صفحات بعدی همین رساله آمده است بیابد. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷)

[۴] متن کامل این قطعنامه را نقل مینماییم .

"کنگره تأیید میکند که در حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه از هنگام مبارزه آن با اکونومیسم تاکنون به میزان مختلف و در موارد گوناگون هنوز خرده اختلافهایی که با اکونومیسم خویشاوندی دارند باقی مانده است، و این خرده اختلافها نشانه‌ای است از تمایل کلی به پایین آوردن اهمیت عناصر آگاهی در مبارزه پرولتاریا و تابع نمودن این عناصر به عناصر جریان خودبخودی. نمایندگان این خرده اختلافها، در مسأله تشکیلات، از لحاظ تئوری، اصل تشکیلات-پروسه را پیش میکشند که با کار منظم و از روی نقشه حزب مغایرت دارد و اما از لحاظ عملی، در موارد بسیاری، از سبک انحراف از انضباط حزبی پیروی مینمایند و در سایر موارد، آن قسمتی از حزب را که آگاهی از همه کمتر است مورد خطاب خود قرار داده استقاده وسیع از اصل انتخابی بودن را که با شرایط عینی واقعیت روس مطابقت ندارد، موعظه میکنند و میکوشند به یگانه پایه‌های ممکن ارتباط حزبی آسیب وارد آورند. در مسائل تاکتیکی، آنها با تاکتیک مکمل و مستقل حزب نسبت به احزاب بورژوازی لیبرال، با امکان و مطلوب بودن این موضوع که حزب ما در قیام توده‌ای نقش سازماندهی را بر عهده گیرد و نیر، با شرکت حزب در حکومت انقلابی دموکراتیک موقت اعم از اینکه در هر شرایطی باشد، ابراز مخالفت مینمایند و بدین طریق نشان میدهند که در محدود ساختن

میدان فعالیت حزب کوشا هستند .

کنگره تمام اعضای حزب را دعوت مینماید بر ضد چنین انحرافات که در پاره‌ای موارد بصورت انحراف از اصول سوسیال دموکراسی انقلابی درآمده است در همه جا به مبارزه مسلکی شدیدی اقدام نمایند، ولی در عین حال عقیده دارد افرادی که تا درجه‌ای با اینگونه نظریات پیوستگی داشته باشند، به این شرط حتمی که کنگره‌ها و آیین‌نامه حزبی را قبول داشته و کاملاً مطیع انضباط حزبی باشند، شرکتشان در حزب مجاز است (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷).

۵ - اینک متن این قطعنامه که به روش حزب نسبت به تاکتیک دولت در آستان انقلاب مربوط است .

"کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه با عطف توجه به این که دولت به منظور حفظ خود در دوره انقلابی کنونی بر شدت فشار معمولی خود که قسمت اعظم آن متوجه عناصر آگاه پرولتاریاست میافزاید و در عین حال (۱) میکوشد از طریق گذشته‌ها و وعده اصلاحات ذهن سیاسی طبقه کارگر را مشوب نماید و به این طریق توجه وی را از مبارزه سیاسی منحرف سازد؛ (۲) به همین منظور سیاست ریاکارانه خود مبنی بر دادن گذشت، شکل‌های دموکراتیسم کاذب میدهد که از دعوت کارگران به انتخاب نمایندگان خود برای کمیسیونها و مجالس مشورت شروع شده و به ایجاد شکل‌های کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم از قبیل به اصلاح زمسکی سابور ختم میشود؛ (۳) باندهای سیاه تشکیل میدهد و بطور کلی تمام عناصر مرتجع غیر آگاه و یا آنهایی که کینه نژادی و مذهبی کور ساخته بر ضد انقلاب برمیانگیزد،

مقرر میدارد به تمام سازمانهای حزبی دستور داده شود :

(الف) مقاصد ارتجاعی دولت را از دادن گذشت فاش نمایند و در کار ترویج و تبلیغ خود، از طرفی خاطر نشان نمایند که این گذشته‌ها جنبه اجبار دارد و از طرف دیگر تأکید کنند که برای حکومت مطلقه عملی نمودن فرمهایی که بتواند پرولتاریا را قانع کند مطلقاً امکان‌ناپذیر است؛

(ب) با استفاده از تبلیغات پیش از انتخاباتی، مفهوم حقیقی این نوع اقدامات دولت را برای کارگران توضیح بدهند و ثابت کنند که دعوت مجلس مؤسسان بر اساس حق انتخاب همگانی متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی انتخاب شده باشد برای پرولتاریا یک امر ضروری است؛

(ج) پرولتاریا را برای عملی نمودن فوری و انقلابی روزکار ۸ ساعته و دیگر خواسته‌های مطرح شده طبقه کارگر متشکل سازند؛

(د) بر ضد تعرض باندهای سیاه و بطور کلی تمام عناصر مرتجعی که از طرف دولت هدایت میشوند سازمان مقاومت مسلحانه تشکیل دهند". (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷)

۶ | روزنامه "وپریود" در ژنو در ژانویه سال ۱۹۰۵ بعنوان ارگان قسمت بلشویکی حزب شروع به انتشار نمود. از ژانویه تا ماه مه ۱۸ شماره آن منتشر شد. از ماه مه بنا بر تصمیم کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بجای "وپریود"، روزنامه "پرولتاریا" بعنوان ارگان مرکزی حزب

کارگر سوسیال دمکرات روسیه منتشر شد (کنگره سوم در ماه مه در لندن تشکیل شد، منشویکها در آن شرکت نکردند و در ژنو از خود "کنفرانسی" تشکیل دادند). (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷)

[۱۱۰] حوادث ۹ ژانویه ۱۹۰۵ سرآغاز انقلاب سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ بود .

[۱۱۱] لنین برنامه "مشروطیت" شیپف یکی از لیبرهای جنبش لیبرال-زمستوای سالهای ۱۸۹۰-۱۹۰۰ را در نظر دارد. هدف این برنامه حفظ رژیم حکومت مطلقه تزاری بود که اندکی بوسیله قانون اساسی "اعطایی تزار" محدود میشد .



لنین: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

## ۴

# انحلال رژیم سلطنتی و مسأله جمهوری

حال به بررسی قسمت بعدی قطعنامه بپردازیم .

... "هم در این و هم در آن صورت این پیروزی آغاز مرحله جدیدی از دوران انقلاب خواهد بود .

وظیفه‌ای که شرایط عینی تکامل اجتماعی بطور خودبخودی در برابر این مرحله جدید قرار میدهد عبارت است از برانداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی در جریان مبارزه متقابل طبقاتی که فیما بین عناصر جامعه بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است بر سر منافع اجتماعی آنان و بر سر تصرف مستقیم حکومت درمیگیرد .

به همین سبب حکومت موقت هم که مأموریت اجرای وظایف این انقلاب را، که از لحاظ ماهیت تاریخی خود بورژوازی است، بر عهده خواهد گرفت باید با تنظیم مبارزه متقابل طبقات متضاد ملت آزاد شونده، نه تنها تکامل انقلاب را به جلو سوق دهد بلکه بر ضد عواملی از این تکامل نیز که پایه‌های رژیم سرمایه‌داری را تهدید مینمایند مبارزه کند ."

روی این قسمت، که بخش مستقلی از قطعنامه را تشکیل میدهد، مکتب کنیم. فکر اصلی

استدلالتهایی که ما نقل کردیم با آن فکری که در ماده سوم قطعنامه کنگره بیان شده است تطبیق مینماید. ولی در صورتی که این قسمت از دو قطعنامه با یکدیگر مقایسه شود بلافاصله فرق اساسی زیر نمایان میگردد. قطعنامه کنگره، ضمن اینکه پایه اجتماعی-اقتصادی انقلاب را در دو کلمه توصیف مینماید، تمام توجه را بسوی مبارزه صریحا معین طبقات که برای نیل به پیروزیهای معین بعمل میآید معطوف میکند و وظایف پیکارجویانه پرولتاریا را در درجه اول اهمیت قرار میدهد. قطعنامه کنفرانس، ضمن اینکه پایه اجتماعی-اقتصادی انقلاب را با طول و تفصیل و بطور مبهم و سردرگم تشریح مینماید در خصوص مبارزه برای نیل به پیروزیهای معین بسیار غیر واضح صحبت میکند و درباره وظایف پیکارجویانه پرولتاریا مطلقا سکوت اختیار مینماید. قطعنامه کنفرانس از برانداختن نظم کهن در جریان مبارزه متقابل بین عناصر جامعه، صحبت میکند. ولی در قطعنامه کنگره گفته میشود که ما، یعنی حزب پرولتاریا، باید این برانداختن را عملی سازیم؛ برانداختن واقعی فقط استقرار جمهوری دمکراتیک است. این جمهوری را ما باید بدست آوریم و ما برای نیل به آن و آزادی کامل نه تنها با حکومت مطلقه بلکه با بورژوازی هم، هنگامی که تلاش خواهد نمود (و حتما هم خواهد نمود) پیروزیهای ما را از چنگ ما خارج سازد، مبارزه خواهیم کرد. قطعنامه کنگره طبقه معینی را برای هدف فوری و دقیقا معین به مبارزه دعوت مینماید. ولی قطعنامه کنفرانس درباره مبارزه متقابل نیروهای مختلف استدلال میکند. یک قطعنامه حاکی از روحیه مبارزه فعال و دیگری حاکی از روحیه تماشاگری غیر فعال است؛ یکی مَنادی فعالیت زنده و جاندار است و دیگری سراپایش درازگویی پوچ و بیروح است. هر دو قطعنامه اظهار میدارند انقلابی که در حال وقوع است برای ما فقط حکم نخستین گام را دارد که از پس آن دومی برداشته خواهد شد، ولی یکی از قطعنامه‌ها از اینجا اینطور استنتاج مینماید که باید هر چه زودتر این گام را برداشت، هر چه زودتر آن را تمام کرد. جمهوری را بدست آورد. ضد انقلاب را بیرحمانه سرکوب کرد و زمینه را برای گام دوم مهیا نمود. ولی قطعنامه دیگر در اطراف این گام اول به اصطلاح به حاشیه‌روی و درازگویی پرداخته و در اطراف آن (از استعمال عبارت مبتذل معذرت میخواهم) به مکیدن فکر مشغول میگردد. قطعنامه کنگره برای نتیجه‌گیری درباره وظایف مترقی طبقه پیشرو، که هم در راه انقلاب دمکراتیک مبارزه مینماید و هم در راه انقلاب سوسیالیستی. اصول قدیمی و در عین حال همیشه تر و تازه مارکسیسم را (درباره ماهیت بورژوایی انقلاب دمکراتیک)، بعنوان مقدمه یا مَحْمَل اول اختیار مینماید. ولی قطعنامه کنفرانس همچنان در همان مقدمه باقی مانده آن را نشخوار میکند و در اطراف آن اظهار فضل مینماید.

این تفاوت اتفاقا همان تفاوتی است که مدتهاست مارکسیستهای روسیه را به دو جناح تقسیم میکند: جناح درازگویان و جناح مجاهدان در دوره‌های سابق مارکسیسم علنی، جناح اقتصادی و جناح سیاسی در عصری که جنبش توده‌ای آغاز شده است. اکونومیست‌ها از مقدمات صحیح مارکسیسم درباره ریشه‌های عمیق اقتصادی مبارزه طبقاتی عموما و بالاخص مبارزه سیاسی این نتیجه نوظهور را می‌گرفتند که باید از مبارزه سیاسی روی برگرداند. از بسط و توسعه آن جلوگیری نمود. میدان عمل آن را محدود ساخت و وظایف آن را تقلیل داد. سیاسیون، برعکس، از همان مقدمات نتیجه دیگر می‌گرفتند به این قرار که: هر

اندازه اکنون ریشه‌های مبارزه ما عمیقتر باشد به همان اندازه ما باید این مبارزه را وسیعتر، متهورانه‌تر، قطعی‌تر و با ابتکار بیشتر انجام دهیم. اکنون هم ما با همین جدل روبرو هستیم منتها در یک محیط دیگر و به صورت دیگری. از این مقدمات که انقلاب دمکراتیک هنوز به هیچ وجه انقلاب سوسیالیستی نیست و به هیچ وجه فقط طبقات ندار نیستند که به این انقلاب "علاقمنند" و عمیق‌ترین ریشه‌های آن در حوائج و تقاضاهای غیر قابل گذشت تمام جامعه بورژوازی من حیث‌المجموع قرار دارد، ما چنین نتیجه میگیریم که بنابراین طبقه پیشرو باید با تهور بیشتری وظایف دمکراتیک خود را مطرح کند، با صراحت بیشتری این وظایف را تماما بیان کند، شعار مستقیم جمهوری را پیش بکشد و ایده لزوم حکومت انقلابی موقت و لزوم سرکوب بیرحمانه ضدانقلاب را ترویج نماید. ولی مخالفین ما یعنی نوایسگرایی‌ها از همین مقدمات اینطور نتیجه میگیرند که نباید نتایج دمکراتیک را تماما بیان نمود، در بین شعارهای عملی میتوان جمهوری را هم قرار نداد، ترویج نمودن ایده لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت مجاز است، تصمیم به دعوت مجلس مؤسسان را نیز میتوان پیروزی قطعی نامید، وظیفه مبارزه با ضد انقلاب را میتوان بمتابهِ یکی از وظایف مُجدَّانه ما معین نکرد بلکه آن را در استناد مبهمی (و بطوری که ما اکنون خواهیم دید استناد غلطی) به "جریان مبارزه متقابل" غرق نمود. این، زبان مردان سیاسی نیست، این زبان مستوفیان دیوانی است!

و هر اندازه شما جمله‌بندی‌های مختلف قطعنامه نوایسگرایی‌ها را با دقت بیشتری از نظر بگذرانید خصوصیات اصلی آن، که بدانها اشاره شد، با وضوح بیشتری در مقابل شما نمایان خواهد گردید. مثلاً برای ما از "جریان مبارزه متقابل فیما بین عناصر جامعه بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است" سخن میگویند ما که همواره موضوع مورد بحث قطعنامه (حکومت انقلابی موقت) را بخاطر داریم با شگفتی سؤال مینماییم: در جایی که از جریان مبارزه صحبت میشود چگونه میتوان درباره عناصری که از لحاظ سیاسی جامعه بورژوازی را اسیر میسازند سکوت اختیار نمود؟ شاید کنفرانس‌چی‌ها تصور میکنند که چون آنها پیروزی انقلاب را فرض کرده‌اند این عناصر هم دیگر معدوم شده‌اند؟ چنین تصویری عموماً نامعقول و بالاخص بزرگترین ساده‌لوحی و کوته‌بینی سیاسی است. پس از اینکه انقلاب بر ضد انقلاب فائق آمد ضد انقلاب معدوم نشده بلکه بر عکس بطور ناگزیر با دیوانه‌سری بیشتری مبارزه جدیدی را آغاز مینماید. وقتی ما قطعنامه خود را به تحلیل وظایفی که در صورت پیروزی انقلاب پیش می‌آید تخصیص میدهیم، موظفیم به وظایفی که در مورد دفع فشار ضد انقلابی بر عهده داریم توجه عظیمی معطوف داریم، (همانطور که در قطعنامه کنگره نیز این عمل شده است) نه اینکه این وظایف سیاسی عاجل، مبرم و آنی یک حزب مبارز را در لابلای استدلال‌های کلی غرق سازیم حاکی از اینکه پس از دوران انقلابی فعلی چه وضعی پیش خواهد آمد و هنگامی که "جامعه از لحاظ سیاسی آزاد شده‌ای"، بوجود آمد وضعیت چگونه خواهد بود همانگونه که اکنون می‌بینیم، با استناداتی به حقایق کلی درباره تابعیت سیاست از اقتصاد، جهل خود را در مورد وظایف سیاسی آنی پرده‌پوشی مینمودند، همین گونه هم نوایسگرایی‌ها با استنادات خود به حقایق کلی درباره مبارزه در داخل جامعه از لحاظ سیاسی آزاد شده، جهل خود را در مورد وظایف انقلابی

آنی مربوط به آزادی سیاسی این جامعه پردهپوشی مینمایند .

عبارت "برانداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی" را در نظر بگیرید. برانداختن قطعی سلطنت به زبان روسی استقرار جمهوری دموکراتیک نامیده میشود. ولی این عبارت بنظر مارتینف شریف ما و ستایشگران وی بیش از حد و ساده و روشن میآید. آنها حتما میخواهند آن را "عمیقتر" کنند و "مغزدارتر" بگویند. نتیجه‌ای که بدست میآید از یک طرف زورهای مضحکی است که برای ژرفاندیشی زده میشود و از طرف دیگر بجای شعار، شرح و بسط و بجای دعوت پرشور به پیش رفتن، یک نظریه مالیخولیایی قهقرایی حاصل میگردد. گویی ما با اشخاص زنده‌ای که هم اکنون و بدون تأخیر میخواهند برای رسیدن به جمهوری مبارزه نمایند روبرو نبوده بلکه با مومیائی‌های محجری روبرو هستیم که *sub specie aeternitatis* از دید ابدیت. [مترجم] به مسأله‌ای *plusquamperfectum* در گذشته دور، ماضی بعید. [مترجم] مینگرد .

ادامه میدهیم: "... حکومت موقت... مأموریت اجرای وظایف این... انقلاب بورژوایی را بر عهده خود خواهد گرفت"... همین جا است که فوراً معلوم میشود "کنفرانس‌چی‌های" ما مسأله مشخصی را، که در برابر رهبران سیاسی پرولتاریا قرار گرفته است، از نظر انداخته‌اند. مسأله مشخص مربوط به حکومت انقلاب موقت تحت‌الشعاع مسأله مربوط به یک سلسله حکومت‌های آینده‌ای قرار گرفته است که بطور کلی وظایف انقلاب بورژوایی را انجام خواهند داد. اگر شما مایل باشید مسأله را از لحاظ "تاریخی" مورد بررسی قرار دهید، نمونه هر کشور اروپایی به شما خواهد داد که همانا یک سلسله از حکومت‌هایی که به هیچ وجه "موقتی" هم نبوده‌اند، وظایف تاریخی انقلاب بورژوایی را انجام داده‌اند و حتی حکومت‌هایی هم که بر انقلاب چیره شده‌اند باز مجبور شده‌اند وظایف تاریخی این انقلاب مغلوب را انجام دهند ولی "حکومت انقلابی موقت" ابداً آن حکومتی نیست که شما درباره آن صحبت میکنید؛ این حکومت از آن یک دوره انقلابی و حکومتی است که بلافاصله جایگزین حکومت سرنگون شده گردیده و متکی به قیام مردم است نه به فلان مؤسسه انتخابی که از میان مردم بیرون آمده باشد. حکومت انقلابی موقت ارگان مبارزه در راه پیروزی بیدرنگ انقلاب و دفع بیدرنگ تلاش‌های ضدانقلابی است نه اینکه ارگان اجرای وظایف تاریخی انقلاب بورژوایی بطور کلی. بیابید، آقایان، قضاوت این موضوع را که ما و شما و یا فلان یا بهمان حکومت، همانا کدام وظایف انقلاب بورژوایی را انجام داده‌ایم به مورخین آینده و به "روسکایا استارینا"ی آتیه واگذار کنیم، - این عمل را ۳۰ سال دیگر هم میتوانند انجام دهند. ولی ما اکنون برای مبارزه در راه جمهوری و برای جدی‌ترین شرکت پرولتاریا در این مبارزه باید شعارها و دستورهای عملی بدهیم .

به همین دلایل تزه‌های آخر این قسمت از قطعنامه که ما آن را نقل نمودیم نیز رضایت‌بخش نیست. این عبارت که حکومت موقت موظف خواهد بود مبارزه متقابل طبقات متضاد را "تنظیم نماید" بینهایت نادرست یا حداقل ناشیانه است: استعمال این فرمولبندی لیبرال-آسوباژدنیه‌مآبانه که موجب بروز این فکر میشود که گویا ممکن است حکومت‌هایی هم باشند که ارگان مبارزه طبقاتی نبوده بلکه "تنظیم کننده" آن باشند... برانده مارکسیستها نیست.

حکومت موظف خواهد بود "نه تنها تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد، بلکه بر ضد عواملی از این تکامل نیز که پایه‌های رژیم سرمایه‌داری را تهدید مینمایند مبارزه کند" این "عامل" اتفاقاً همان پرولتاریایی است که قطعنامه از طرف وی سخن میگوید! بجای راهنمایی این موضوع که پرولتاریا در لحظه فعلی چگونه باید "تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد" (آنرا بیشتر از آن که بورژوازی مشروطه‌طلب می‌خواهد به جلو سوق دهد)، بجای این راهنمایی که وقتی بورژوازی بر ضد پیروزیهای انقلاب دست بکار میشود با چه وسیله معینی باید خود را برای مبارزه با آن حاضر نمود، - بجای تمام اینها یک توصیف کلی از جریان به ما عرضه میدارند، که از وظایف مشخص فعالیت ما چیزی نمیگوید. شیوه‌ای را که نوایسگرایی‌ها برای بیان افکار خود بکار میبرند ما را بیاد نظر مارکس (در تزه‌های مشهور وی درباره فویرباخ) درباره ماتریالیسم قدیمی که از دیالکتیک عاری بود میاندازد. مارکس میگوید فلاسفه فقط دنیا را به اشکال گوناگون تعبیر و تفسیر میکردند و حال آنکه مطلب بر سر تغییر دادن جهان است. نوایسگرایی‌ها هم میتوانند جریان مبارزه‌ای را که اکنون در برابر چشم آنها بوقوع میپیوندد نسبتاً خوب توصیف نموده و توضیح دهند ولی به هیچ وجه قادر نیستند در این مبارزه یک شعار صحیح بدهند. آنها با حرارت پا میکوبند ولی بد رهبری میکنند و به این طریق با عدم توجه خود به نقش مؤثر و رهبری کننده و هدایت کننده‌ای که احزابی که به شرایط مادی انقلاب پی برده و در رأس طبقات پیشرو قرار دارند، میتوانند و باید در تاریخ بازی کنند، از اهمیت درک مادی تاریخ میکاهند.



لنین: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

۵

## چگونه باید "انقلاب را بجلو سوق داد"؟

اینک قسمت بعدی قطعنامه کنفرانس :



"در چنین شرایطی سوسیال دموکراسی باید بکوشد در طول تمام مدت انقلاب وضعیتی را حفظ نماید که به بهترین وجهی امکان پیشروی انقلاب را تأمین میکند و در مبارزه با سیاست خودغرضانه و ناپیگیر احزاب بورژوازی به وی آزادی عمل میدهد و از خطر حل شدن در دموکراسی بورژوازی مصونش میدارد .

از اینرو سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقتی قرار دهد، بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند ."

توصیه برای حفظ وضعیتی که به بهترین وجهی بتواند امکان پیشروی انقلاب را تأمین نماید بسیار و بسیار مورد پسند ماست. ولی ما فقط میل داشتیم که، علاوه بر این توصیه نیکو، دستور صریحی نیز وجود می‌داشت که همانا اکنون در وضعیت سیاسی فعلی، در عصر تفسیرات، فرضیات، گفتگوها و طرحهای دعوت نمایندگان مردم، سوسیال دموکراسی چگونه باید انقلاب را به جلو سوق دهد. آیا کسی که به خطر تنوری آسواپاژدنیه‌آبانه "سازش" ملت با تزار پی نمیرد، کسی که تنها "تصمیم" به تشکیل دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی مینامد، کسی که ترویج فعالانه ایده لزوم حکومت انقلابی موقت را وظیفه خود قرار نمیدهد، کسی که شعار جمهوری دموکراتیک را در بوته اجمال میگذارد، میتواند اکنون انقلاب را به جلو سوق دهد؟ چنین کسی در حقیقت انقلاب را به عقب میبرد، زیرا خط مشی عملی و سیاسی وی با خط مشی آسواپاژدنیه در یک تراز قرار دارد. وقتی که در قطعنامه تاکتیکی، که وظایف فعلی و فوری حزب را در لحظه انقلاب معین مینماید، از شعار مبارزه برای جمهوری اثری نیست، در این صورت قبول برنامه‌ای که در آن تعویض حکومت مطلقه با جمهوری طلب میشود از طرف آنها چه فایده‌ای دارد؟ در حقیقت این همان خصوصیت کنونی خط مشی آسواپاژدنیه یا خط مشی بورژوازی مشروطه‌طلب است که تصمیم به دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی قطعی میدانند ولی درباره حکومت انقلابی موقت و جمهوری مال‌اندیشانه سکوت اختیار مینمایند! برای اینکه بتوان انقلاب را بجلو سوق داد یعنی از آن حدی که بورژوازی سلطنت‌طلب آن را سوق میدهد تجاوز کرد، باید شعارهایی را که "ناپیگیری" دموکراسی بورژوازی را خنثی مینماید بطور فعال مطرح کرد، روی آن تکیه کرد و در درجه اول اهمیت قرار داد. این شعارها در لحظه فعلی فقط دو تا است: (۱) حکومت انقلابی موقت و (۲) جمهوری، زیرا شعار مجلس مؤسسان همگانی را بورژوازی سلطنت‌طلب پذیرفته است رجوع شود به برنامه "سایوز آسواپاژدنیه" و به این منظور پذیرفته است که در انقلاب تقلب نماید، از پیروزی کامل انقلاب جلوگیری کند و موجبات معامله سوداگرانه‌ای را بین بورژوازی بزرگ و تزاریسف فراهم سازد. و ما میبینیم که کنفرانس از این دو شعار که یگانه شعارهایی هستند که قادرند انقلاب را به جلو سوق دهند شعار جمهوری را تماما فراموش کرده است و شعار حکومت انقلابی موقت را مستقیماً با شعار آسواپاژدنیه‌آبانه مربوط به مجلس مؤسسان همگانی هم‌تراز نموده و هر دوی آنها را "پیروزی قطعی انقلاب" مینامد !!

آری این است آن واقعیت مسلمی که ما مطمئنیم بعنوان راهنما مورد استفاده تاریخ‌نویس آتیه

سوسیال دمکراسی روسیه قرار خواهد گرفت. کنفرانس سوسیال دمکراتها در ماه مه سال ۱۹۰۵ قطعنامه‌ای را تصویب مینماید که درباره لزوم سوق انقلاب دمکراتیک بجلو کلمات خوبی ادا میکند ولی در عمل آن را بعقب میکشد و از شعارهای دمکراتیک بورژوازی سلطنت‌طلب گامی فراتر نمینهد.

نوایسکرای‌ها دوست دارند ما را ملامت نمایند از اینکه ما به خطر حل شدن پرولتاریا در دمکراسی بورژوازی اعتنایی نداریم. ما خیلی مایل بودیم کسی را ببینیم که بتواند صحت این ملامت را از روی متن قطعنامه‌های مصوبه در کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه ثابت کند. ما در پاسخ معارضین خود خواهیم گفت: سوسیال دمکراسی که زمینه عملش جامعه بورژوازی است، نمیتواند بدون اینکه در بعضی موارد با دمکراسی بورژوازی همدوش گام بردارد در سیاست شرکت نماید. اختلافی که بین ما و شما در این مورد وجود دارد این است که ما همدوش بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه حرکت میکنیم بدون اینکه با آن در آمیزیم ولی شما با بورژوازی لیبرال و سلطنت‌طلب همدوشید ایضا بدون اینکه با آن در آمیزید، جریان قضیه بر این منوال است.

شعارهای تاکتیکی شما بنام کنفرانس داده‌اید با شعارهای حزب "دمکرات مشروطه‌طلب، یعنی حزب بورژوازی سلطنت‌طلب مطابقت میکند و حال آنکه شما متوجه این مطابقت نشده و به آن پی نبرده‌اید و به این طریق عملاً بدنبال آسواپژدنیه‌ای‌ها کشیده شده‌اید.

شعارهای تاکتیکی که ما به نام کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه داده‌ایم با شعارهای بورژوازی دمکراتیک انقلابی و جمهوریخواه مطابقت مینماید. چنین بورژوازی و خرده بورژوازی هنوز در روسیه بصورت یک حزب بزرگ توده‌ای در نیامده است [۷]. ولی در موجود بودن عناصر اولیه این حزب فقط کسانی میتوانند شک کنند که از جریان وقایع روسیه اطلاعی نداشته باشند. قصد ما آن است که نه فقط پرولتاریا را که بتوسط حزب سوسیال دمکرات متشکل شده است بلکه این خرده بورژوازی را نیز که قادر است با ما همدوش گام بردارد رهبری نماییم (در صورتی که انقلاب کبیر روسیه با احراز موفقیت جریان یابد).

کنفرانس با قطعنامه خود بطور غیر آگاهانه تا سطح بورژوازی لیبرال و سلطنت‌طلب تنزل مینماید. ولی کنگره حزب با قطعنامه خود آگاهانه آن عناصر دمکراسی انقلابی را که قادر به مبارزه هستند نه دلّالی، تا سطح خود ارتقاء میدهد.

چنین عناصری بیش از همه در بین دهقانان یافت میشوند. ما بدون اینکه اشتباه بزرگی مرتکب شده باشیم میتوانیم، هنگامی که گروههای اجتماعی بزرگ را بر حسب تمایلات سیاسی آنان تقسیم مینماییم، دمکراسی انقلابی و جمهوریخواه را با توده دهقانان مطابق بدانیم - البته به همان معنی و با همان قیود و شرایط مستتری که میتوان طبقه کارگر را با سوسیال دمکراسی مطابق دانست. به عبارت دیگر ما میتوانیم نتیجه‌گیریهای خود را با عبارت زیرین افاده نماییم: کنفرانس با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت [۸] را در نظر دارد در

لحظه انقلابی غیر آگاهانه تا سطح توده ملاکین تنزل مینمایند. کنگره حزب با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت را در نظر دارد توده دهقانان را تا سطح انقلابی ارتقاء میدهد. ما به کسی که به سبب این استنتاج نسبت تمایل به نقیض‌گویی بما بدهد اعلام میداریم: بفرمایید این اصل را تکذیب نمایید که هر آینه ما قدر نباشیم انقلاب را به پایان خود برسانیم، هر آینه انقلاب طبق نظر آسواپژدنیه یعنی فقط و فقط به شکل مجلس نمایندگانی که از طرف تزار دعوت شده باشد و فقط به عنوان مسخره میتوان نام مؤسسان به آن داد به "پیروزی قطعی" منجر گردد، -در این صورت این انقلابی خواهد بود که در آن عنصر ملاک و بورژوازی بزرگ تفوق خواهد داشت. بعکس اگر مقدر است که انقلاب واقعا کبیری را بگذرانیم، اگر تاریخ این بار اجازه "سقط جنین" ندهد، اگر ما قادر باشیم انقلاب را به پایان و به پیروزی قطعی آن برسانیم، ولی نه طبق مفهوم آسواپژدنیه و نوایسکرای‌ها در اینصورت این انقلابی خواهد بود که عنصر دهقانی و پرولتاریایی در آن تفوق خواهد داشت.

شاید این موضوع که ما از چنین تفوقی صحبت میکنیم به نظر بعضی‌ها عدول از این عقیده بیاورد که انقلاب قریب‌الوقوع جنبه بورژوایی دارد؟ با آن همه افراط در استعمال این مفهوم که ما در ایسکرا میبینیم، چنین چیزی بسیار ممکن است. به این مناسبت مکث روی این مسأله خیلی بمورد خواهد بود.

## زیرنویسها

[۷] "سوسیالیست رولوسیونرها" بیشتر به یک گروه روشنفکر تروریست شبیه هستند تا به نطفه یک چنین حزبی. گرچه فعالیت فعالیت این گروه در ماهیت امر متوجه عملی نمودن وظایف مربوط به بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه است.

[۸] منظور ما شعارهای مخصوص دهقانان نیست که قطعنامه‌های مخصوصی به آنها اختصاص داده شده است.



لنین: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

## خطر اینکه پرولتاریا در مبارزه با بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل را از دست بدهد از کجاست؟

مارکسیستها مسلماً معتقدند که انقلاب روسیه جنبه بورژوایی دارد. این یعنی چه؟ یعنی اینکه آن اصلاحات دمکراتیک در رژیم سیاسی و آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که برای روسیه جنبه ضروری پیدا کرده‌اند، - بخودی خود نه تنها موجبات اضمحلال سرمایه‌داری و سیادت بورژوازی را فراهم نمیسازند، بلکه بعکس برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپایی و نه آسیایی، سرمایه‌داری آماده مینمایند و برای اولین بار سیادت بورژوازی را بمثابه یک طبقه میسر میسازند. سوسیالیست-رولوسیونرها نمیتوانند این قضیه را درک کنند، زیرا آنها الفبای قوانین تکامل تولید کالایی و سرمایه‌داری را نمیدانند و به این موضوع پی نمیرند که حتی موفقیت تام قیام دهقانان، حتی تجدید تقسیم کلیه اراضی بنفع دهقانان و بر طبق تمایل آنان ("تقسیم‌بندی سیاه" یا چیزی از این قبیل) نیز ابداع نابودی سرمایه‌داری نمیشود بلکه برعکس به تکامل آن کمک نموده و تقسیم‌بندی طبقاتی خود دهقانان را تسریع خواهد کرد. عدم فهم این حقیقت است که سوسیالیست-رولوسیونرها را بدل به ایدئولوگ‌های غیرآگاه خرده بورژوازی میکند. اصرار در روی این حقیقت برای سوسیال دمکراسی نه تنها از لحاظ تئوری بلکه از لحاظ سیاست عملی نیز حائز اهمیت عظیمی است زیرا از اینجاست که حتمی بودن استقلال طبقاتی حزب پرولتاریا در نهضت =دمکراتیک همگانی" فعلی ناشی میگردد.

ولی به هیچ رو از اینجا چنین بر نمیآید که انقلاب دمکراتیک که از لحاظ مضمون اجتماعی و اقتصادی خود بورژوایی است) مورد علاقه عظیم پرولتاریا نیست. به هیچ رو از اینجا چنین بر نمیآید که انقلاب دمکراتیک، نمیتواند هم بشکلی بوقوع بپیوندد که بیشتر سودمندی آن متوجه سرمایه‌دار بزرگ، سلطان سرمایه مالی و مالک "منورالفکر" باشد و هم بشکلی که برای دهقان و کارگر سودمند باشد.

نوایسگرایی‌ها مفهوم و اهمیت مقوله انقلاب بورژوایی را از اساس غلط درک میکنند. و دائماً این فکر از استدلالهای آنها تراوش میکند که گویا انقلاب بورژوایی انقلابی است که سودش فقط عاید بورژوازی خواهد شد. و حال آنکه هیچ چیزی خطا تر از این اندیشه نیست. انقلاب بورژوایی انقلابی است که از حدود رژیم اجتماعی و اقتصادی بورژوایی یعنی سرمایه‌داری خارج نمیشود. انقلاب بورژوایی مظهر تقاضاهای تکامل سرمایه‌داری است و نه فقط پایه‌های سرمایه‌داری را محو نمیسازد بلکه برعکس آنها را وسعت داده و عمیقتر میکند. به این جهت این انقلاب تنها منافع طبقه کارگر را منعکس ننموده بلکه منافع تمام

بورژوازی را نیز منعکس مینماید. چون در رژیم سرمایه‌داری سیادت بورژوازی بر طبقه کارگر امری است ناگزیر، لذا با حقانیت کامل میتوان گفت که انقلاب بورژوایی آنقدر که به نفع بورژوازی است به نفع پرولتاریا نیست. ولی این فکر که انقلاب بورژوایی ابداً منافع پرولتاریا را منعکس نمینماید کاملاً بی اساس است. این فکر بی اساسی یا به تئوری عهد عتیق نارودنیکی منجر میشود که میگوید انقلاب بورژوایی با منافع پرولتاریا متضاد است و به این جهت آزادی سیاسی بورژوازی برای ما لازم نیست و یا به آنارشیسم که هرگونه شرکت پرولتاریا را در سیاست بورژوازی و انقلاب بورژوایی و پارلماناریسم بورژوازی نفی میکند. از لحاظ تئوری این فکر حاکی از فراموشی اصول مقدماتی مارکسیسم درباره ناگزیر بودن تکامل سرمایه‌داری بر زمینه تولید کالایی میباشد. مارکسیسم بما میآموزد که جامعه‌ای که بنای آن بر تولید کالایی گذارده شده و در حال مبادله با ملل متمدنه سرمایه‌داری است، در مرحله معینی از تکامل خود ناگزیر خود نیز به راه سرمایه‌داری میافتد. مارکسیسم بطلان هذیان‌گویی‌های نارودنیک‌ها و آنارشیسیتها را که تصور میکردند مثلاً روسیه میتواند راه تکامل سرمایه‌داری را نییابد و از راه دیگری سواى مبارزه طبقاتی، که بر زمینه و در چهار دیوار همین سرمایه‌داری انجام مییابد، از سرمایه‌داری بیرون بجهد و یا اینکه از روی آن جهش نماید، بطور تکذیب ناپذیری به ثبوت رسانید.

تمام این اصول مارکسیسم با تفصیل کامل چه بطور عمومی و چه بطور خصوصی در مورد روسیه به ثبوت رسیده و حلاجی شده است. از این اصول چنین مستفاد میشود که فکر تجسس راه نجات برای طبقه کارگر در چیزی بجز ادامه تکامل سرمایه‌داری، فکریست ارتجاعی. در کشورهایمانند روسیه آنقدر که به طبقه کارگر از کافی نبودن تکامل سرمایه‌داری آسیب میرسد از خود سرمایه‌داری نمیرسد. از اینرو وسیعترین، آزادترین و سریعترین تکامل سرمایه‌داری مورد علاقه مسلم طبقه کارگر است. از بین بردن کلیه بقایای کهن، که بر پای تکامل وسیع، آزاد و سریع سرمایه‌داری بند نهاده است، مسلماً به حال طبقه کارگر سودمند است. انقلاب بورژوایی همانا تحولی است که بقایای کهن یا بقایای سرواژ را (این بقایا تنها شامل حکومت مطلقه نبود بلکه شامل سلطنت نیز میشود) با قطعیت هر چه تمامتر از سر راه خود میروید و موجبات تکامل هر چه وسیعتر و هر چه آزادتر و هر چه سریعتر سرمایه‌داری را به طرزی هر چه کاملتر فراهم مینماید.

بدین سبب انقلاب بورژوازی به منتها درجه برای پرولتاریا سودمند است. انقلاب بورژوازی برای پرولتاریا مسلماً ضروری است. هر چه انقلاب بورژوازی کاملتر و قطعی‌تر و هر چه پیگیری آن بیشتر باشد، همانقدر هم مبارزه پرولتاریا با بورژوازی در راه نیل به سوسیالیسم بیشتر تأمین خواهد بود. این استنتاج فقط ممکن است برای اشخاصی که از الفبای سوسیالیسم علمی بی اطلاع هستند تازه و عجیب و ضد و نقیض بنظر آید. و در ضمن از این استنتاج این اصل نیز مستفاد میگردد که انقلاب بورژوازی از لحاظ معینی برای پرولتاریا بیشتر سودمند است تا برای بورژوازی. این اصل همانا از این نقطه نظر مسلم است که: نفع بورژوازی در این است که بر ضد پرولتاریا، به بعضی از بقایای کهن اتکاء نماید؛ مثلاً به رژیم سلطنت، به ارتش دائمی و غیره. نفع بورژوازی در این است که انقلاب بورژوازی تمام بقایای کهن را بطور قطعی معدوم نسازد و برخی از آنها را باقی

بگذارد یعنی این انقلاب کاملاً پیگیر نباشد، به هدف نهایی نرسد، قطعی و بیرحمانه نباشد. سوسیال دمکراتها غالباً این فکر را کمی طرز دیگر بیان میکنند و میگویند که بورژوازی خودش به خودش خیانت مینماید، بورژوازی به امر آزادی خیانت میکند و برای دمکراتیسم پیگیر مستعد نیست. نفع بورژوازی در این است که اصلاحات لازمه‌ای که در جهت دمکراسی بورژوازی بعمل می‌آید کندتر، تدریجی‌تر، با احتیاط‌تر، سست‌تر و از طریق رفرم باشد نه از طریق انقلاب، نفع وی در این است که این اصلاحات در مورد مؤسسات "محترم" دوران سرواژ (مثلاً سلطنت) حتی‌الامکان با احتیاط بیشتری بعمل آید و هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم عامی یعنی دهقانان و بخصوص کارگران را کمتر نشو و نما دهد، زیرا در غیر این صورت برای کارگران خیلی آسانتر خواهد بود که به اصطلاح فرانسویها "تفنگ را از دوشی به دوش دیگر اندازند" یعنی همان اسلحه‌ای را که انقلاب بورژوازی برای آنان مهیا خواهد نمود، همان آزادی را که این انقلاب خواهد داد، همان مؤسسات دمکراتیکی را که بر زمینه‌ای بوجود خواهد آمد، که از سرواژ تصفیه شده است، بر ضد خود بورژوازی متوجه سازند.

برای کارگران، بعکس سودمندتر است که اصلاحات لازمه‌ای که در جهت دمکراسی بورژوازی بعمل می‌آید از طریق رفرم نبوده بلکه از طریق انقلاب باشد، زیرا راه رفرم راه تأخیر است، رأی دفع‌الوقت است، راه زوال تدریجی و دردناک اعضای از پیکر مردم است که در حال فساد میباشد. از فاسد شدن این اعضاء در درجه اول و بیش از همه پرولتاریا و دهقانان آسیب میبینند. راه انقلابی عمل جراحی سریعی است که درد آن برای پرولتاریا از همه کمتر است، این راه - راه قطع مستقیم اعضای در حال فساد است، راه کمترین گذشت و کمترین احتیاط نسبت به سلطنت و مؤسسات منفور و پلید وابسته به آن است که فساد آنها فضا را مسموم میکند.

به این جهت اگر ما میبینیم که مطبوعات بورژوا لیبرال ما در مقابل امکان راه انقلابی زاری و شیون مینمایند، از انقلاب میترسند، تزار را از انقلاب میترسانند، هم خود را مصروف این مینمایند که از انقلاب احتراز شود و بخاطر رفرمهای ناچیزی که بمثابة گامهای اولیه‌ای در راه رفرم هستند تن به فرومایگی و آستان‌بوسی میدهند - علتش تنها ملاحظه از سانسور و فقط ترس از صاحبان قدرت نیست. نه فقط نشریات "روسیکه و دوموستی"، "سین آنچستوا"، "ناشا ژیزن" و "ناشی دنی" بلکه مجله غیر علنی و آزاد آسواباژدنیه نیز از همین نقطه نظر پیروی مینماید. خود موقعیت بورژوازی، بعنوان طبقه‌ای در جامعه سرمایه‌داری، ناگزیر موجب ناپیگیری در انقلاب دمکراتیک میگردد. خود موقعیت پرولتاریا، بعنوان یک طبقه، وی را مجبور میسازد که دمکرات پیگیر باشد. بورژوازی از ترس پیشرفت و ترقی دمکراسی، که خطر افزایش قدرت پرولتاریا را در بر دارد، همواره به عقب مینگردد. پرولتاریا جز زنجیر خود چیزی ندارد از دست بدهد، ولی به کمک دمکراتیسم، تمام جهان را بدست خواهد آورد. لذا هر اندازه انقلاب بورژوازی در اجرای اصلاحات دمکراتیک خود پیگیرتر باشد به همان اندازه نیز امکان اینکه این انقلاب به چیزی محدود گردد که فایده آن منحصر به بورژوازی است کمتر خواهد بود، هر اندازه انقلاب بورژوازی پیگیرتر باشد به همان اندازه منافع پرولتاریا و دهقانان را در انقلاب

دمکراتیک بیشتر تأمین خواهد نمود .

مارکسیسم به پرولتاریا نمیآموزد که از انقلاب بورژوایی دوری جوید، در آن شرکت نکند، رهبری را در این انقلاب به بورژوازی واگذار کند، بلکه بعکس میآموزد که با انرژی هر چه بیشتری در آن شرکت ورزد و برای رسیدن به یک دمکراتیسم پرولتاریایی پیگیر و رساندن انقلاب به هدف نهایی آن به قطعی‌ترین وجهی مبارزه نماید. ما نمیتوانیم از چهار دیوار بورژوا دمکراتیک انقلاب روسیه یکباره بخارج آن جستن نماییم ولی ما میتوانیم حدود این چهار دیوار را به مقیاس عظیمی وسعت دهیم، ما میتوانیم و باید در حدود این چهار دیوار در راه منافع پرولتاریا و نیازمندیهای مستقیم وی و در راه شرایطی که نیروهای وی را برای پیروزی کامل آینده آماده میسازد مبارزه کنیم. دمکراسی بورژوایی داریم تا دمکراسی بورژوایی. هم زمستوویست سلطنت‌طلب یا طرفدار مجلس اعیان که از حق انتخابات همگانی "دم میزند" ولی پنهانی و در پس پرده با تزاریسیم در باره یک مشروطیت ناقص و سر و دم بریده بند و بست میکنند بورژوا دمکرات است و هم دهقانی که اسلحه بدست بر ضد ملاکان و مأمورین دولتی بپا میخیزد و با "جمهوریخواهی ساده‌لوحانه" خود پیشنهاد "بیرون کردن تزار" [۹] را مینماید. هم نظام آلمان را نظام بورژوا دمکراتیک میگویند و هم نظامی را که در انگلستان حکمفرماست؛ هم نظامی را که در اتریش است نظام بورژوا دمکراتیک میگویند و هم نظامی را که در آمریکا یا سوئیس حکمفرماست. ولی هیئات مارکسیستی که در دوره انقلاب دمکراتیک متوجه این فرق موجود بین مراحل مختلف دمکراتیسم و بین جنبه‌های مختلف آشکال گوناگون آن نشود و به "اظهار فضل" در باره اینکه به هر حال این یک "انقلاب بورژوایی" و میوه‌های "انقلاب بورژوایی" است اکتفا ورزد .

نوایسکرای‌های ما درست از نوع همین فضل‌فروشان‌ی هستند که به نزدیک‌بینی خود مباحثات میکنند. آنها در همانجا و هنگامی به چون و چرا در باره جنبه بورژوایی انقلاب اکتفا میورزند که درست در همانجا و همان هنگام باید قادر بود فرق میان دو دمکراسی بورژوایی یعنی دمکراسی بورژوایی جمهوری-انقلابی و دمکراسی بورژوایی سلطنتی-لیبرالی را تمیز داد. ما دیگر درباره تمیز بین دمکراتیسم ناپیگیر بورژوازی و دمکراتیسم پیگیر پرولتاریایی چیزی نمیگوییم. آنها که گویی در حقیقت به بیماری "آدم توی غلاف" [۱۱۲] مبتلا شده‌اند، به گفتگوهای مایخولیایی درباره "جریان مبارزه متقابل طبقات متضاد" اکتفا میورزند و آنهم هنگامی که صحبت بر سر این است که انقلاب فعلی از نقطه نظر دمکراتیک رهبری شود، و اختلاف بین شعارهای دمکراتیک پیشرو و شعارهای خائنانه آقای استرووه و همکارانش جداً توضیح داده شود و همچنین اختلاف بین نزدیکترین وظایف مبارزه واقعا انقلابی پرولتاریا و دهقانان از یک طرف و دلال‌منشی لیبرالی ملاکین و کارخانه‌داران از طرف دیگر صریحا و دقیقا نشان داده شود. تمام مطلب اکنون در همین مسأله است که شما آقایان متوجه آن نشده‌اید؛ مطلب در این است که آیا انقلاب ما به پیروزی عظیم واقعی منجر خواهد شد یا اینکه فقط به معامله ناچیزی ختم میگردد، آیا این انقلاب به دیکتاتوری انقلابی و دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان منجر خواهد شد یا اینکه بر سر

مشروطیت شیفته‌مآبانه لیبرالی "زورش ته خواهد کشید!"

در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود که ما با طرح این مسأله بکلی از موضوع اصلی منحرف می‌شویم. ولی فقط در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود. در حقیقت امر ریشه اختلاف اصولی بین تاکتیک سوسیال دموکراتیک کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و تاکتیک کنفرانس نوایسکرای‌ها یعنی اختلافی که اکنون دیگر کاملاً هویدا شده است، در همین مسأله است. نوایسکرای‌ها هنگامی که مسائل مربوط به تاکتیک حزب کارگر در لحظه انقلاب یعنی مسائلی را که برای حزب بمراتب بغرنج‌تر، مهم‌تر و حیاتی‌تر است حل می‌کردند اشتباهات اگونومیسم را احیاء کرده و به این طریق دو گام به پس را به سه گام تبدیل کردند. به این جهت است که ما باید با منتهای توجه روی تحلیل مسأله مورد بحث مکث نماییم.

در آن قسمت از قطعنامه نوایسکرای‌ها، که ما آن را در اینجا ذکر کردیم به این خطر اشاره شده است که مبدا سوسیال دموکراسی در مبارزه بر ضد سیاست ناپیگیر بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهد و مبدا در دموکراسی بورژوازی حل شود. تمام مطبوعات صرفاً نوایسکرای‌سرشار از اندیشه این خطر است، این اندیشه محور واقعی تمام آن خط‌مشی را تشکیل می‌دهد که از لحاظ اصولی در انشعاب حزبی ما پیروی می‌شد (از آن هنگامی که عوامل فتنه و جنجال در این انشعاب کاملاً تحت‌الشعاع عوامل بازگشت بسوی اگونومیسم قرار گرفت). و ما بدون ذره‌ای پرده‌پوشی اعتراف می‌کنیم که این خطر حقیقتاً وجود دارد و بخصوص اکنون در بحبوحه انقلاب روس این خطر اهمیت خاصی کسب کرده است. در برابر تمام ما تئوریسین‌ها یا پوبلیسیست‌های سوسیال دموکراسی - که من اطلاق دومی را بخود بر اولی ترجیح می‌دهم - وظیفه‌ای تعویق‌ناپذیر و فوق‌العاده پُر مسئولیت قرار دارد و آن اینکه معین کنیم تهدید این خطر در حقیقت امر از کدام طرف است. زیرا منبع اختلاف نظر ما در مشاجره بر سر این موضوع نیست که آیا چنین خطری وجود دارد یا خیر، بلکه بر سر این است که آیا این خطر را جریان به اصطلاح دنباله‌روی "اقلیت" ایجاد مینماید یا به اصطلاح انقلابی‌گری "اکثریت".

برای رفع هرگونه سوء تعبیر و سوء تفاهمی قبل از همه متذکر می‌شویم که خطری که ما در باره آن صحبت می‌کنیم مربوط به جنبه سوپراکتیف قضیه نبود، بلکه به جنبه ایژکتیف آن مربوط است یعنی اینکه این خطر ناشی از آن خط‌مشی ظاهری نیست که سوسیال دموکراسی در مبارزه خود تعقیب مینماید بلکه ناشی از نتیجه نهایی مادی تمام مبارزه انقلابی است که اکنون انجام می‌یابد. مطلب در این نیست که آیا این و یا آن گروه سوسیال دموکرات می‌خواهد در دموکراسی بورژوازی حل شود یا نه و آیا این حل شدن را احساس می‌کند یا نه، - از این موضوع سخنی هم در میان نیست. در اینکه هیچیک از سوسیال دموکرات‌ها دارای چنین تمایلی نیستند ما هیچگونه شکی نداریم، بعلاوه اینجا به هیچ وجه صحبت بر سر تمایل نیست. و نیز مطلب در این نیست که آیا این یا آن گروه سوسیال دموکرات در طول تمام مدت انقلاب استقلال ظاهری، خصوصیت و عدم وابستگی خود را در مقابل دموکراسی بورژوازی حفظ خواهد کرد یا نه. آنها میتوانند نه تنها این "استقلال" را اعلام نمایند، بلکه



از نظر ظاهری آن را حفظ هم بکنند، ولی با تمام این احوال ممکن است جریان کار طوری بشود که آنها در مبارزه بر ضد ناپیگیری بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهند. نتیجه نهایی سیاسی انقلاب ممکن است اینطور باشد که سوسیال دموکراسی با وجود "استقلال" ظاهری و با وجود حفظ خصوصیت کامل حزبی و تشکیلاتی خود، در عمل استقلال خود را از دست بدهد، قادر نباشد مُهر و نشان استقلال پرولتاریایی خود را بر جریان حوادث بگذارد و آنقدر ضعیف از کار درآید که دست آخر و در انتهای کار رویهمرفته "حل شدن" آن در دموکراسی بورژوازی یک عمل انجام شده تاریخی گردد.

این است آنچه که خطر واقعی را تشکیل میدهد. حال ببینیم تهدید این خطر از کدام طرف است: آیا از طرفی است که ما فکر میکنیم یعنی از انحرافی است که سوسیال دموکراسی در وجود ایسکرای نو بطرف راست دارد یا از طرفی است که نوایسکرایها فکر میکنند یعنی از انحرافی است که سوسیال دموکراسی در وجود "اکثریت" و روزنامه "وپریود" و هکذا بطرف چپ دارد؟

حل این مسأله، همانطور که ما متذکر شدیم، منوط به این است که عملیات نیروهای مختلف اجتماعی بطور ابژکتیف چگونه با یکدیگر ترکیب شود. از لحاظ تئوری خصلت این نیروها را تجزیه و تحلیل مارکسیستی اوضاع روسیه معین کرده است و حالا این خصلت بوسیله اقدامات آشکار گروهها و طبقات در جریان انقلاب از لحاظ عملی معین میگردد. تمام تجزیه و تحلیلی که مارکسیستها از مدتها قبل از دوران حاضر از لحاظ تئوری نموده‌اند و تمام مشاهداتی که از لحاظ عملی در مورد بسط حوادث انقلابی شده است به ما نشان میدهد که از نقطه نظر شرایط ابژکتیف ممکن است جریان و نتیجه نهایی انقلاب روسیه دو جنبه پیدا کند. اصلاح رژیم اقتصادی و سیاسی روسیه در جهت دموکراسی بورژوایی امری است اجتناب ناپذیر و غیر قابل دفع. هیچ نیرویی در زمین یافت نمیشود که بتواند از این اصلاح ممانعت نماید. ولی با ترکیب عملیات نیروهای موجوده فعلی که موجد این اصلاح هستند ممکن است چنین حاصل شود که نتیجه و یا شکل این اصلاح یکی از این دو حال را پیدا کند: (۱) یا کار به "پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم" خاتمه مییابد و یا اینکه (۲) برای پیروزی قطعی، قوا کافی نخواهد بود و در نتیجه کار به بند و بست تزاریسیم با "ناپیگیرترین" و "خودغرض‌ترین" عناصر بورژوازی خاتمه مییابد. تمام تنوعات بی حد و حصر در جزئیات و ترکیباتی که هیچکس قادر به پیش‌بینی آنها نیست رویهمرفته درست به یکی از این دو نتیجه نهایی منجر میگردد.

حال این دو نتیجه را اولاً از نقطه نظر اهمیت اجتماعی آنها و ثانیاً از نقطه نظر موقعیت سوسیال دموکراسی ("حل شدن" آن یا "آزادی عمل نداشتن" آن) در هر یک از این دو مورد بررسی مینماییم.

معنای "پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم" چیست؟ ما دیدیم که نوایسکرایها هنگام استفاده از این عبارت حتی نزدیکترین معنای سیاسی آن را نیز درک نمیکنند. در مورد مضمون طبقاتی این مفهوم عدم درک آنها از این هم بیشتر است. و حال آنکه ما مارکسیستها

به هیچ عنوانی نباید نظیر بسیاری از دمکراتهای انقلابی (از قبیل گاپون) فریفته کلماتی از قبیل "انقلاب"، یا "انقلاب کبیر روسیه" گردیم. ما باید این موضوع را دقیقاً پیش خود حل‌جی نماییم که آن نیروهای اجتماعی واقعاً موجودی که در مقابل "تزاریسیم" قرار گرفته‌اند (تزاریسیم نیروی کاملاً موجودی است و برای همه کاملاً قابل درک است) و به نیل "پیروزی قطعی" بر آن قادرند کدامند. چنین نیرویی نمیتواند بورژوازی بزرگ، ملاکان، کارخانه‌داران و "انجمنی" که از پی هواداران آسواپاژدنیه می‌رود باشد. ما می‌بینیم که آنها اساساً طالب پیروزی قطعی نیستند. ما میدانیم که آنها بنا بر موقعیت طبقاتی خود قادر به مبارزه قطعی با تزاریسیم نیستند؛ مالکیت خصوصی، سرمایه و زمین، بند گرانی است بر پای آنها که اجازه نمیدهد در راه مبارزه قطعی قدم بردارند. تزاریسیم با دستگاه پلیسی و بوروکراتیک و نیروهای نظامی خود بر ضد پرولتاریا و دهقانان، به حدی برای آنها لازم است که نمیتوانند خواهان محو تزاریسیم باشند. خیر، نیرویی که قادر است به "پیروزی قطعی بر تزاریسیم" نائل گردد فقط ممکن است مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان باشند، در صورتی که نیروهای اساسی و بزرگ در نظر گرفته شود و خرده بورژوازی ده و شهر (که ایضا از "مردم" هستند) بین این و آن تقسیم گردد. "پیروزی قطعی انقلاب، بر تزاریسیم" عبارت است از استقرار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان. نوایسکرایبی‌های ما در مقابل این استنتاج که دیر زمانی است "وپریود" به آن اشاره نموده است راه‌گزینی ندارند. جز این نیرو، نیرویی نیست که بتواند به پیروزی قطعی بر تزاریسیم نائل گردد.

و این پیروزی همان دیکتاتوری خواهد بود، یعنی ناگزیر باید به نیروی جنگی، به مسلح ساختن توده و قیام اتکاء نماید و نه اینکه به ارگانهای مختلفی که از "طرق علنی" و "مسالمت‌آمیز" ایجاد شده است. این بجز دیکتاتوری چیزی دیگری نمیتواند باشد زیرا اجرای اصلاحاتی که برای پرولتاریا و دهقانان ضرورت فوری و حتمی دارد موجب مقاومت شدید ملاکان، بورژوازی بزرگ و تزاریسیم خواهد شد. بدون دیکتاتوری در هم شکستن این مقاومت و دفع تلاشهای ضد انقلابی غیر ممکن است. ولی واضح است که این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه دیکتاتوری دمکراتیک است. این دیکتاتوری نمیتواند (بدون طی یک سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) به پایه‌های سرمایه‌داری گزندی وارد سازد. این دیکتاتوری در بهترین حالات میتواند تقسیم‌بندی اساسی جدیدی را در مالکیت ارضی بنفع دهقانان عملی نماید، دمکراتیسیم پیگیر و کامل و حتی جمهوری را عملی سازد، تمام خصوصیات اسارت‌آور آسیایی را نه فقط از زندگی دهات بلکه از زندگی کارخانه‌ها ریشه‌کن کند، به بهبود جدی وضعیت کارگران و ارتقاء سطح رفاه مادی آنان بپردازد و بالاخره اینکه شعله انقلاب را به اروپا سرایت دهد. یک چنین پیروزی هنوز به هیچ وجه انقلاب بورژوایی ما را به انقلاب سوسیالیستی نخواهد رساند؛ انقلاب دمکراتیک مستقیماً از قالب مناسبات اجتماعی-اقتصادی بورژوایی خارج نخواهد شد، ولی مع‌الوصف این پیروزی خواه برای تکامل بعدی روسیه و خواه برای تمام جهان حائز اهمیت شگرفی خواهد بود. هیچ چیز مانند این پیروزی قطعی انقلابی که در روسیه آغاز گردیده است نمیتواند انرژی انقلابی پرولتاریای تمام جهان را تا این حد بالا ببرد و

راهی را که به پیروزی کامل منتهی میشود تا این درجه کوتاه نماید .

حال احتمال این پیروزی تا چه درجه‌ای است، مسأله‌ای است جداگانه. در این مورد ما به هیچ وجه طرفدار خوشبینی غیر عقلایی نیستیم، ما به هیچ وجه دشواری عظیم این وظیفه را فراموش نمیکنیم. ولی وقتی به مبارزه اقدام مینماییم باید خواهان پیروزی باشیم و بتوانیم راه واقعی وصول به آنان را نشان بدهیم. تمایلاتی که بتوانند ما را به این پیروزی برسانند بدون شک موجود است. راست است که نفوذ ما یعنی نفوذ سوسیال دمکراسی بر توده پرولتاریا هنوز خیلی خیلی کم است؛ اعمال نفوذ انقلابی در توده دهقانان بکلی ناچیز است؛ پراکندگی، بی‌فرهنگی، و جهل پرولتاریا و بالاخص دهقانان هنوز بی اندازه عظیم است، ولی انقلاب بسرعت مجتمع مینماید و بسرعت اذهان را روشن میسازد. هر گامی که انقلاب بسوی تکامل برمیدارد توده را بیدار میکند و با نیروی غیر قابل دفعی او را بطرف برنامه انقلابی، یعنی یگانه چیزی که بطور پیگیر و به نحو جامعی منافع واقعی و حیاتی وی را منعکس میکند، میکشاند .

به موجب قانون مکانیک، کُنش مساوی است با واکنش. در تاریخ هم شدت نیروی مخرب انقلاب تا درجه زیادی مربوط به این است که تا چه اندازه سرکوبی تمایلات آزادی‌طلبی شدید و مداوم و تا چه اندازه تضاد بین "روبنای" عهد عتیق و نیروهای فعال زمان معین عمیق بوده است. و اما موقعیت سیاسی بین‌المللی از بسیاری لحاظ صورتی بخود میگیرد که برای انقلاب روسیه دیگر مساعدتر از این ممکن نیست. قیام کارگران و دهقانان، هم اکنون آغاز شده است. این قیام پراکنده و خودبخودی و ضعیف است ولی وجود نیروهایی را که قادر به مبارزه قطعی هستند و بسوی پیروزی قطعی میروند بطور قطعی مسلم ثابت مینماید .

اگر این نیروها کفایت نکرد، در این صورت تزاریسیم موفق به بند و بست خواهد شد. بند و بست‌هایی که هم حضرات بولیگین‌ها و هم حضرات استرووه‌ها از دو طرف زمینه آن را آماده میسازند. در چنین صورتی کار به مشروطه ناقص و سر و دم بریده و یا حتی - در بدترین حالات - به مسخره مشروطه ختم خواهد شد. این نیز انقلاب بورژوازی خواهد بود، منتها یک انقلاب سبقت شده و یک مولود نارس و حرامزاده. سوسیال دمکراسی تخیلات واهی نمیکند، از طبیعت خیانتکار بورژوازی آگاه است، روحیه خود را از دست نمیدهد و از ثبات قدم، شکیبایی و متانت خود در کار پرورش طبقاتی پرولتاریا حتی در عادی‌ترین و یکنواخت‌ترین روزهای رونق و رفاه "شیپف‌مآبانه" مشروطیت بورژوازی دست برنخواهد داشت. چنین نتیجه‌ای کم و بیش شبیه به نتیجه تقریباً تمام انقلابهای دمکراتیک اروپا در قرن نوزدهم خواهد بود و در این صورت تکامل حزب ما از راهی دشوار، صعب، طولانی ولی آشنا و کوبیده شده انجام خواهد گرفت .

حال سؤال میشود که آیا سوسیال دمکراسی در کدامیک از این دو حالت ممکنه در مقابل بورژوازی ناپیگیر و خودغرض واقعا آزادی عمل خود را از دست خواهد داد؟ در کدامیک از این دو حالت ممکنه سوسیال دمکراسی در دمکراسی بورژوازی عملا و یا تقریباً "حل

میشود"؟

کافی است این سؤال واضح مطرح گردد تا بدون ذره‌ای دشواری به آن جواب داده شود .

هرآینه بورژوازی موفق شود بوسیله بند و بست با تزار انقلاب روسیه را عقیم گذارد در این صورت سوسیال دمکراسی در مقابل بورژوازی ناپیگیر واقعا آزادی عمل خود را از دست خواهد داد، - در این صورت سوسیال دمکراسی در دمکراسی بورژوایی "حل میشود" به این معنی، که پرولتاریا موفق نخواهد شد مُهر و نشان روشنی از خود بر انقلاب بگذارد، موفق نخواهد شد پرولتاریا منشانه یا چنانچه وقتی مارکس میگفت "پلَب منشانه" حساب خود را با تزار یسم یکسره سازد .

هر آینه انقلاب به پیروزی قطعی برسد، - آنوقت ما طبق روش ژاکوبین‌ها یا اگر مایل باشید به شیوه پلَب‌ها حساب خود را با تزار یسم یکسره خواهیم ساخت. مارکس در جریده مشهور "روزنامه جدید راین"، در سال ۱۸۴۸ مینویسد: "تروریسم فرانسه تماما همان تسویه حساب با دشمنان بورژوازی، با حکومت مطلقه، با فنودالیسم و با خرده بورژوازی، بشیوه پلَب‌ها است" (مراجعه شود به کتاب Nachlass Marx منتشره از طرف مرینگ، جلد سوم صفحه ۲۱۱). آیا آن کسانی که کارگران سوسیال دمکرات روسیه را در عصر انقلاب دمکراتیک از مترسک "ژاکوبینیسم" میترسانند هیچگاه درباره معنای این کلمات مارکس فکر کرده‌اند؟

ژیروندن‌های سوسیال دمکراسی معاصر روس یعنی نوایسکرای‌ها با هواداران آسواباژدنیه در هم نمی‌آمیزند ولی به حکم ماهیت شعارهای خود عملا در دم آنها قرار میگیرند. و اما هواداران آسواباژدنیه یعنی نمایندگان بورژوازی لیبرال میخواهند با تزار یسم از راه ملایمت یعنی به شیوه اصلاح‌طلبی، از راه گذشت، یعنی بدون اینکه اشراف، نجباء و دربار را برنجانند، - با احتیاط یعنی بدون هیچ عمل قاطع، - با ملاطفت و ادب، آقامنشانه، دستکش سفید بر دست (شبیبه آن دستکشی که آقای پترونکوویچ در موقع شرفیابی "نمایندگان مردم" (؟؟) به حضور نیکلای سفاک از یکی از گردن‌کلفت‌ها عاریه گرفته بود. مراجعه شود به شماره ۵ "پرولتاری") تسویه حساب نمایند .

ژاکوبین‌های سوسیال دمکراسی معاصر یعنی بلشویکها، وپریودیست‌ها، کنگره‌ای‌ها و یا پرولتاریست‌ها [۱۱۳] - [نمیدانم چه نام بگذارم - میخواهند با شعارهای خود، خرده بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه و بخصوص دهقانان را به سطح دمکراتیسم پیگیر پرولتاریا، که خصوصیت کامل طبقاتی خود را حفظ میکند، ارتقاء دهند. آنها میخواهند مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان با سلطنت و اشراف "پلَب منشانه" تسویه حساب نمایند، دشمنان آزادی را بیرحمانه نابود سازند، نیروی مقاومت آنان را با زور سرکوب نمایند، و نسبت به میراث لعنتی سرواژ و آسیا منشی و تحقیر نسبت به بشر، کوچکترین گذشته‌ی روا ندارند .

البته معنی این آن نیست که ما میخواهیم حتما از ژاکوبین‌های سال ۱۷۹۳ تقلید نماییم و نظریات، برنامه، شعارها و شیوه کار آنها را بپذیریم. ابا چنین قصدی نداریم. ما دارای

برنامه جدید هستیم نه قدیم، و آن برنامه حداقل حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه است. ما دارای شعار جدید هستیم؛ دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان. هر آینه عمر ما تا پیروزی واقعی انقلاب کفاف دهد شیوه‌های عمل جدیدی هم خواهیم داشت که متناسب خواهد بود با چگونگی و هدفهای حزب طبقه کارگر که انقلاب کامل سوسیالیستی را نصب‌العین خود قرار داده است. منظور ما از این مقایسه فقط توضیح این مطلب است که نمایندگان طبقه مترقی قرن بیستم، که پرولتاریا باشد، یعنی سوسیال دمکراتها نیز به همان دو جناحی (جناح اپورتونیستی و جناح انقلابی) تقسیم میشوند که نمایندگان طبقه مترقی قرن هژدهم، که بورژوازی بود به آن تقسیم میشدند، یعنی به ژرئوندن‌ها و ژاکوبن‌ها.

فقط در صورتی که انقلاب دمکراتیک به پیروزی کامل برسد، پرولتاریا در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل خواهد داشت، فقط در این صورت وی در دمکراسی بورژوایی "حل خواهد شد" و مهر و نشان پرولتاریایی یا بعبارت صحیح‌تر پرولتاریایی و دهقانی خود را بر تمام انقلاب خواهد گذارد.

خلاصه: برای اینکه پرولتاریا در مبارزه بر ضد دمکراسی بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل داشته باشد باید بقدر کافی آگاه و نیرومند باشد تا بتواند آگاهی دهقانان را به سطح خودآگاهی انقلابی ارتقاء دهد و تعرض آنها را هدایت نماید و به این طریق بالاستقلال به عملی نمودن یک دمکراتیسم پیگیر پرولتاریایی موفق گردد.

چنین است مسأله خطر فقدان آزادی عمل در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر که نوایسکرایبی‌ها آن را تا این اندازه ناشیانه حل کرده‌اند. بورژوازی همیشه ناپیگیر خواهد بود. هیچ چیز ساده‌لوحانه‌تر و بی‌ثمرتر از این نیست که سعی شود شرایط یا موادی [۱۰] که با وجود اجرای آنها ممکن باشد دمکراسی بورژوازی را دوست بی‌ریای مردم محسوب نمود. تنها پرولتاریاست که میتواند مبارز پیگیر راه دمکراتیسم باشد. او تنها وقتی میتواند مبارز پیروزمند دمکراتیسم باشد که توده دهقانی نیز به مبارزه انقلابی وی بپیوندد. اگر نیروی پرولتاریا برای این کار کفایت نکند آنگاه بورژوازی در رأس انقلاب دمکراتیک قرار خواهد گرفت و جنبه ناپیگیر و خودغرضانه‌ای به آن خواهد داد. برای جلوگیری از این امر بوسیله دیگری جز دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان وجود ندارد.

به این طریق ما به این نتیجه مسلم میرسیم که تاکتیک نوایسکرایبی‌ها، چنانچه مفهوم عینی آن را در نظر گیریم، مطابق دلخواه دمکراسی بورژوازی است. تبلیغ آشفتگی سازمانی که حتی به مرحله مراجعه به افکار عمومی و اصل سازش و جدایی مطبوعات حزبی از حزب میرسد، - کاهش اهمیت وظایف قیام مسلحانه، - اختلاط شعارهای سیاسی همگانی پرولتاریای انقلابی با شعارهای بورژوازی سلطنت‌طلب، - تحریف عمدی در شرایط "پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم"، - حاصل جمع تمام اینها درست همان سیاست دنباله‌روی در لحظه انقلاب است که، بجای اینکه یگانه راه رسیدن به پیروزی را نشان بدهد و تمام عناصر انقلابی و جمهوریخواه توده مردم را در پیرامون شعار پرولتاریا گرد آورد، برعکس پرولتاریا را از راه منحرف میکند، نظم تشکیلاتی وی را بر هم میزند، ذهنش را

مشوب میسازد و از اهمیت تاکتیک سوسیال دمکراسی می‌کاهد .

برای اثبات صحت این نتیجه که ما از راه تجزیه و تحلیل قطعنامه به آن رسیدیم، همان مسأله را از جهات دیگر مورد بررسی قرار می‌دهیم. اولاً ببینیم یک منشویک صاف و ساده و رُکگو در روزنامه "سوسیال دمکرات" گرجستان تاکتیک ایسکرای نو را چگونه تصویر مینماید. ثانیاً ببینیم در شرایط سیاسی حاضر چه کسی عملاً از شعارهای "ایسکرای نو" استفاده میکند .

---

## زیرنویسها و توضیحات

[ ۹ ] مراجعه شود به شماره ۷۱ آسوابازدنیه، صفحه ۳۳۷، تبصره ۲ .

[ ۱۰ ] همان کاری که استاروور سعی داشت در قطعنامه خود که از طرف کنگره سوم [۱۱۴] لغو شد بکند و همان کاری که کنفرانس کوشیده است در قطعنامه‌ای که از آن هم بدتر از آب در آمده است بکند .

[ ۱۱۲ ] "آدم توی غلاف" - قهرمان یکی از داستانهای چخوف است. نام خود این داستان هم "آدم توی غلاف" است. منظور از این اصطلاح، عامیان کوتاه‌فکری هستند که از هر گونه نوآوری و ابتکار در هر اسند .

[ ۱۱۳ ] وپریودیستها، کنگره‌های‌ها، پرولتاریستها - اسامی مختلف بلشویکهاست. منظور از کنگره‌های‌ها شرکت کنندگان در کنگره سوم حزب است. وپریودیستها و پرولتاریستها، از نامه روزنامه‌های "وپریود" و "پرولتاری" مشتق شده است که از سوی بلشویکها منتشر می‌گردید .

[ ۱۱۴ ] منظور قطعنامه استاروور (نام مستعار آن. پوترسف) درباره روش حزب نسبت به لیبرالها است که در کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه صادر شده بود. لنین در مقاله "دمکراسی کارگری و دمکراسی بورژوایی" نیز این قطعنامه را مورد انتقاد قرار داده است .



لنن: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

## تاکتیک "برکناری محافظه‌کارانه از حکومت"

مقاله نامبرده که در ارگان "کمیته" منشویکی تفلیس (شماره ۱ "سوسیال دمکرات") درج شده، عنوانش "زمسکی سابور و تاکتیک ما" است. نویسنده آن هنوز کاملاً برنامه ما را فراموش نکرده است. او شعار جمهوری میدهد ولی در خصوص تاکتیک چنین استدلال مینماید:

"برای حصول این مقصود (جمهوری) دو راه میتوان نشان داد: یا باید به زمسکی سابور که از طرف دولت دعوت شده است هیچگونه توجهی نکرد و بوسیله اسلحه دولت را شکست داد و دولتی انقلابی تشکیل داد و مجلس مؤسسان را دعوت نمود، یا آنکه باید اعلام داشت که زمسکی سابور مرکز عملیات ماست و اسلحه بدست نسبت به اعضای آن و فعالیت آن اعمال نفوذ نمود و به قوه جبریه آن را وادار کرد که خود را مجلس مؤسسان اعلام نماید و یا توسط آن، مجلس مؤسسان را دعوت کرد. این دو تاکتیک با یکدیگر بسیار متفاوتند. حال ببینیم کدامیک از آنها بیشتر برای ما سودمند است."

اینست طرزى که نوایسکرایى‌هاى روسیه ایده‌هاىی را که بعداً در قطعنامه‌ای که ما آن را تجزیه و تحلیل کردیم منعکس شده است بیان مینماید. توجه کنید که این مقاله قبل از حوادث تسوسیما و وقتی نوشته شده است که "لایحه" بولیگین هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته بود. حتی طاقت لیبرالها طاق شد و بارها در صفحات جراید علنی اظهار عدم اعتماد کردند، ولی سوسیال دمکرات نوایسکرایى از لیبرالها خوش‌باورتر در آمده است. او اعلام میکند که زمسکی سابور "در حال تشکیل است" و به اندازه‌ای به قول تزار باور دارد که هنوز مجلس زمسکی سابور (شاید مجلس دومای دولتی" و یا "مجلس مشاوره قانونگذاری") بوجود نیامده پیشنهاد میکند آن را مرکز عملیات خود قرار دهیم. این تفلیسی ما، که رُک‌گوتر و صاف و ساده‌ز ر از مصنفین قطعنامه مصوبه کنفرانس است، هر دو "تاکتیک" را (که با ساده‌لوحی بی نظیری تشریح کرده است) در یک سطح قرار نمیدهد و میگوید که دومی "سودمندتر است". گوش کنید:

"تاکتیک اول. چنانچه میدانید انقلابی که در پیش است انقلابی بورژوایی یعنی هدفش آنچنان در رژیم کنونی است که نه فقط پرولتاریا بلکه تمام جامعه بورژوازی نیز نسبت به آن (یعنی نسبت به این تغییر) علاقمند است. تمام طبقات حتی خود سرمایه‌داران نیز مخالف دولتند. پرولتاریای مبارز و بورژوازی مبارز در حدود معینی دوش بدوش هم میروند و متقفاً از دو جهت مختلف بر حکومت مطلقه حمله میکنند. دولت در اینجا بکلی تنها بوده و از همدردی جامعه محروم است. بدین سبب برانداختن دولت کاری است بس آسان. پرولتاریای روسیه من حیث‌المجموع هنوز آنقدرها آگاه و متشکل نیست که خودش به تنهایی بتواند انقلاب کند. وانگهی اگر پرولتاریا قادر به انجام این کار بود، انقلاب پرولتاریایی (سوسیالیستی) میکرد، نه انقلاب بورژوایی. پس صلاح و صرفه ما در این است که دولت بدون متحد مانده نتواند در صفوف اپوزیسیون جدایی افکند، یعنی بورژوازی را بخود ملحق

کند و پرولتاریا را منفرد سازد ..."

پس صلاح و صرفه پرولتاریا در این است که دولت تزاری نتواند بورژوازی و پرولتاریا را از هم جدا کند! شاید ارگان گرجستان بجای اینکه آسواژدنیه نامیده شود اشتباهات "سوسیال دمکرات" نامیده شده است! ببینید چه فلسفه بیمانندی در مورد انقلاب دمکراتیک مییافت! مگر ما اینجا به رأی العین نمیبینیم که تفلیسی بیچاره با این تعبیر و تفسیر درازگویانه آمیخته با دنباله‌روی خود درباره مفهوم "انقلاب بورژوازی" چگونه سر در گم شده است؟ این شخص از موضوع احتمال منفرد ماندن پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک بحث مینماید و یک موضوع را فراموش میکند. یک موضوع بی اهمیت... یعنی دهقانان را! از متحدین ممکنه پرولتاریا او زمستوویست‌های مآلک را می‌شناسد و باب طبع خود میداند و از دهقانان اطلاعی ندارد و آنهم در جایی مانند قفقاز! با این موضوع آیا ما حق نداشتیم از اینکه گفتیم ایسکرای نو با استدلالهای خود به عوض اینکه دهقانان انقلابی را بالا بکشد و متفق خود سازد، خود تا سطح بورژوازی سلطنت‌طلب تنزل مینماید؟

... "در صورت عکس، شکست پرولتاریا و پیروزی دولت ناگزیر است. و حکومت مطلقه هم هدفش همین است. بدون تردید حکومت مطلقه در زمسکی سابور خود، نمایندگان اشراف زمستواها، شهرها، دانشگاهها و سایر مؤسسات بورژوازی را بسوی خویش جلب خواهد نمود. این حکومت خواهد کوشید آنان را با گذشتهای ناچیز اغفال نماید و به این طریق با خود آشتی دهد. و پس از اینکه به این طریق موقعیت خود را مستحکم کرد تمام ضربات خود را متوجه مردم کارگری که تنها مانده‌اند خواهد نمود. وظیفه ما این است که از چنین عاقبت فلاکتباری جلوگیری کنیم. ولی آیا میتوان این عمل را از راه اول انجام داد؟ فرض کنیم که ما هیچ توجهی به زمسکی سابور نکرديم و خودمان شروع به آماده شدن برای قیام نمودیم و در یکی از روزها سلاح بدست برای مبارزه به خیابان رفتیم و دیدیم که در برابر ما یک دشمن نایستاده، بلکه دو دشمن ایستاده است؛ دولت و زمسکی سابور. طی مدتی که ما خود را آماده میکردیم آنها فرصت کرده با هم کنار آمدند و بین خود سازش کردند، قانون مشروطیتی بنفع خود وضع کردند و حکومت را بین خود تقسیم نمودند. این تاکتیکی است که نفعش مستقیماً عاید دولت میشود و ما باید با شدتی هر چه تمامتر از آن احتراز جویم ..."

چقدر رُک و راست گفته شده! باید از "تاکتیک" تهیه قیام احتراز جویم زیرا "در طی این مدت" دولت با بورژوازی داخل بند و بست میشود! آیا میتوان حتی در مطبوعات قدیمی "اکونومیسم" کاملاً دواتشه نیز چنین چیزی یافت که اینگونه سوسیال دمکراسی انقلابی را لکه‌دار و مفتضح کرده باشد؟ قیامها و طغیانهای کارگران و دهقانان که آتش آن گاه اینجا و گاه آنجا مشتعل میشود - واقعیت است، ولی زمسکی سابور جز وعده و نوید بولیگینی چیزی نیست و آنوقت "سوسیال دمکرات" شهر تفلیس مقرر میدارد که: از تاکتیک تهیه و تدارک برای قیام احتراز جویم و در انتظار تشکیل "مرکز اعمال نفوذ" یعنی زمسکی سابور دست روی دست بگذاریم ...

... "تاکتیک دوم، بعکس، عبارت از این است که زمسکی سابور را تحت نظارت خود قرار دهیم و به آن امکان ندهیم طبق اراده خود عمل نماید و با دولت کنار بیاید [۱۱].

ما از زمسکی سابور تا آنجایی پشتیبانی خواهیم کرد که بر ضد حکومت مطلقه مبارزه مینماید و در



مواردی که با حکومت مطلقه از در آشتی درآید با آن مبارزه خواهیم کرد. ما با مداخله جدی و با زور بین نمایندگان جدایی میاندازیم [۱۲] رادیکالها را بسوی خود جلب میکنیم، محافظهکاران را از حکومت برکنار مینماییم و به این طریق تمام زمسکی سابور را به راه انقلاب وارد میکنیم. در سایه چنین تاکتیکی دولت همواره تنها و اپوزیسیون همواره نیرومند خواهد بود و به این طریق استقرار رژیم دمکراسی آسان خواهد شد."

بله، بله! حال بگذار بگویند که ما در مورد روآور شدن نوایسکرایی‌ها بسوی مبتذل‌ترین شبه اکونومیسم، مبالغه میکنیم. این درست قضیه همان گرد مشهور ضد مگس است که بنا بر آن باید اول مگس را گرفت و از آن گرد رویش پاشید تا بمیرد. با زور جدا کردن نمایندگان زمسکی سابور از یکدیگر، "برکنار نمودن محافظهکاران از حکومت" - و انداختن تمام زمسکی سابور به مجرای انقلابی... بدون هیچ قیام مسلحانه "ژاکوبینی"، بلکه همینطوری، نجیبانه، تقریباً با روش پارلمانی و "اعمال نفوذ" نسبت به اعضای زمسکی سابور.

بیچاره روسیه! میگفتند که روسیه همیشه کلاههای از مد افتاده و منسوخ اروپا را به سر میگذارد. هنوز پارلمانش را نداریم و حتی بولیگین هم وعده‌اش را نداده است، ولی کرتینیس پارلمانی [۱۱۵] تا دلتان بخواهد داریم.

... "این مداخله چگونه باید صورت گیرد؟ قبل از همه ما طلب خواهیم کرد که زمسکی سابور از راه انتخاب همگانی، متساوی، مستقیم با اخذ رأی مخفی تشکیل گردد. با اعلام {در ایسکرا!} این طرز انتخابات باید آزادی تام تبلیغات پیش از انتخاباتی یعنی آزادی اجتماعات، آزادی بیان، آزادی قلم، مصونیت انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و آزادی کلیه مجرمین سیاسی بوسیله قانون مسجل گردد {بوسیله تزار نیکلا؟}. {خود انتخابات هم باید هر قدر ممکن است به تعویق افتد تا ما برای آشنا کردن و آماده نمودن مردم وقت کافی داشته باشیم. و چون وضع مقررات مربوط به دعوت مجلس سابور به کمیسیون تحت ریاست بولیگین وزیر کشور واگذار شده است ما باید نسبت به این کمیسیون و اعضای آن نیز اعمال نفوذ نماییم} این است معنی تاکتیک "برکنار کردن محافظهکاران از حکومت". {"اگر کمیسیون بولیگین از برآوردن تقاضای ما امتناع ورزد} با یک چنین تاکتیک صحیح و عمیقی از طرف ما، دیگر چنین چیزی ممکن نیست {و! حق انتخاب نمایندگان را فقط به توانگران بدهد، آنوقت ما باید در امور این انتخابات مداخله نماییم و از طریق انقلابی انتخاب کنندگان را وادار سازیم کاندیدهای مترقی انتخاب نمایند و در زمسکی سابور طلب کنیم که مجلس مؤسسان تشکیل گردد. بالأخره با کلیه وسائل ممکنه، دموستراسیون، اعتصاب و در صورت لزوم قیام، زمسکی سابور را وادار کنیم مجلس مؤسسان را دعوت نماید و یا اینکه خود را یک چنین مجلسی اعلام کند. مدافع مجلس مؤسسان باید پرولتاریای مسلح باشد و هر دو بالاتفاق {هم پرولتاریای مسلح و هم محافظهکارانی که "از حکومت برکنار شده‌اند"؟} بسوی جمهوری دمکراتیک رهسپار خواهند شد.

این است تاکتیک سویال دمکراسی و فقط این تاکتیک پیروزی را برای ما تأمین خواهد کرد."

خواننده تصور نکند که این اراجیف غیر قابل تصور قلمفرسایی یک نوایسکرایی بی‌نفوذ و غیر مسئول است. خیر، این در ارگان کمیته مرکزی نوایسکرایی‌ها یعنی کمیته تفلیس گفته میشود. از این گذشته، این اراجیف صریحا مورد تصویب ایسکرا قرار گرفته است، که در

شماره صدم آن در خصوص این شماره "سوسیال دمکرات" چنین میخوانیم :

"شماره اول با روح و ذوقی سرشار نگاهشته شده است. آزمودگی و قابلیت نگارنده سطور کاملاً مشهور است... با اطمینان میتوان گفت که روزنامه وظیفه‌ای را که برای خود تعیین کرده است به وجه درخشانی انجام خواهد داد."

آری! اگر این وظیفه عبارت از این است که فساد کامل مسلکی ایسکرای نو آشکارا به همه و هر کس نشان داده شود باید گفت که این وظیفه واقعا به وجه "درخشانی" انجام یافته است. هیچکس دیگر نمیتوانست تنزل نوایسکرای‌ها را تا سطح اپورتونیسیم بورژوا لیبرال "با روح و ذوق و قابلیت" بیش از این بیان نماید.

## زیرنویسها و توضیحات

[ ۱۱ ] - ولی برای اینکه آزادی اراده را از اعضای زمستو سلب کنید چه وسیله‌ای در دست دارید؟ شاید نوع مخصوصی از کاغذ تورنسل؟

[ ۱۲ ] - جلّ الخالق! به این میگویند تاکتیک "بسط و تکامل داده شده"! برای مبارزه در خیابان زور نیست، ولی میتوان "نمایندگان را با زور جدا کرد". رفیق تفلیسی، گوش کنید، آخر دروغ گفتن هم حدی دارد...

[ ۱۱۵ ] "کرتینیسیم پارلمانی" - اپورتونیسیتها معتقد بودند که سیستم پارلمانی کشورداری سیستمی از هر جهت نیرومند و مبارزه پارلمانی یگانه شکل مبارزه سیاسی و یا در هر شرایطی شکل عمده مبارزه سیاسی است. لنین این ایمان اپورتونیسیتها را کرتینیسیم پارلمانی مینامید. کرتینیسیم نام بیماری مخصوصی است که با اختلال دماغ توأم است.



لنین: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

## خط مشی آسواپژدنیه و ایسکرای نو

اکنون به مطلب دیگری که آشکارا مؤید اهمیت سیاسی خط مشی ایسکرای نو است پردازیم .

آقای استرووه در مقاله شایان توجه و بسیار اعلی و فوق‌العاده آموزنده‌ای تحت عنوان "چگونه باید خود را یافت" (شماره ۷۱ آسواپژدنیه) بر ضد "انقلابیگری برنامه" احزاب افراطی ما به جنگ می‌پردازد. آقای استرووه بخصوص از شخص من ناراضی است [۱۳]. اما من از طرف خودم آنقدر از آقای استرووه راضی هستم که حدی بر آن متصور نیستم؛ من در مبارزه بر ضد اکونومیسم احیا شونده نوایسکرای‌ها و بر ضد بی‌پرنسیبی کامل "سوسیالیست رولوسیونرها" آرزوی متفقی از این بهتر را هم نمیتوانستم بکنم. ذکر این موضوع که چگونه آقای استرووه و آسواپژدنیه تمام جنبه ارتجاعی "اصلاحاتی" را که در طرح برنامه سوسیال رولوسیونرها در مارکسیسم شده است عملاً به ثبوت رسانده‌اند ما برای بار دیگر می‌گذاریم. در خصوص اینکه چگونه آقای استرووه هر وقت از لحاظ اصولی نوایسکرای‌ها را مورد تحسین قرار داده خدمتی صادقانه و شرافتمندانه و حقیقی به من کرده کی و کجا فیما بین من از یک طرف و بیل و کائوتسکی از طرف دیگر اختلاف نظری به ظهور پیوسته است که از لحاظ جدی بودن ولو اندک شباهتی با اختلاف نظر بین بیل و کائوتسکی داشته و مثلاً شبیه اختلاف نظری باشد که در مورد مسأله ارضی در برسلو [۱۱۶] بین آنها وجود داشت؟ بگذار آقای استرووه برای آزمایش هم شده به این سه پرسش پاسخ بدهد .

ولی ما به خوانندگان می‌گوییم: بورژوازی لیبرال همه جا و همیشه شیوه‌اش این است که همفکران خود را در کشور معین متقاعد کند که سوسیال دمکراتهای این کشور نامعقول‌تر از همه، ولی رفقایشان در کشور همسایه "بچه‌های عاقلی" هستند. بورژوازی آلمان صدها بار سوسیالیستهای فرانسه را بعنوان "بچه‌های عاقل" به رخ بیل‌ها و کائوتسکی‌ها کشیده است. بورژوازی فرانسه همین چندی پیش بیل را بعنوان "بچه عاقل" به رخ سوسیالیستهای فرانسه میکشید. این شیوه دیگر کهنه شده است، آقای استرووه! شما فقط بچه‌ها و ابلهان را میتوانید به این دام بیاندازید. همبستگی کامل سوسیال دمکراسی انقلابی بین‌المللی در تمام مسائل مهم برنامه و تاکتیک حقیقتی است غیر قابل انکار، ما تاکنون به کرات صحبت کرده‌ایم [۱۴] و اکنون یکبار دیگر هم صحبت خواهیم کرد .

مقاله آقای استرووه حاوی یک سلسله اظهارات کاملاً جالب توجه است ولی ما به این اظهارات در اینجا فقط میتوانیم عبوراً اشاره‌ای بنماییم. او میخواهد "دمکراسی روسیه را با اتکاء به همکاری طبقات ایجاد کند نه با اتکاء به مبارزه بین آنان" و در ضمن "روشنفکران دارای امتیازات اجتماعی" (از قبیل "اشراف متمدن" که آقای استرووه با خضوع و خشوع یک ... پیشخدمت واقعی مجالس بزرگان در برابرشان جبهه به زمین میساید) "وزن و

اعتبار مربوط به موقعیت اجتماعی خود (یعنی وزن کیسه پول) را به این حزب "غیر طبقاتی" وارد خواهند کرد. آقای استرووه ابراز تمایل میکند جوانان را با این نکته آشنا سازد که "عبارت قالبی رادیکالی حاکی از اینکه بورژوازی به وحشت افتاده و پرولتاریا و امر آزادی را به معرض خرید و فروش گذارده است" بیهوده و بیمصرف است. (ما از صمیم قلب به این ابراز تمایل شادباش میگوییم. هیچ چیزی بهتر از جنگی که آقای استرووه بر ضد این "عبارات قالبی" مارکسیستی مینماید صحت آن را ثابت نخواهد کرد. بفرمایید، آقای استرووه، و اجرای نقشه درخشان خود را به آینده دور و دراز موکول نکنید!)

از نظر مبحث ما، ذکر این موضوع حائز اهمیت است که این نماینده بورژوازی روس که دارای شتم سیاسی است و در مقابل کوچکترین تغییر هوا حساس است در لحظه فعلی علیه چه شعارهای عملی میجنگد. اولاً علیه شعار جمهوریت. آقای استرووه اطمینان راسخ دارد به اینکه این شعار "برای توده مردم نامفهوم و بیگانه است" (او فراموش میکند اضافه نماید: مفهوم است ولی بصره بورژوازی نیست!) ما خیلی مایل بودیم ببینیم آقای استرووه در حوزه‌ها و مجامع ما چه پاسخی از کارگران دریافت میکرد. شاید کارگران جزو مردم نیستند؟ ولی دهقانان چطور؟ طبق گفته آقای استرووه آنها گاه از "جمهوریخواهی ساده‌لوحانه" ای پیروی میکنند ("بیرون کردن تزار") - ولی بورژوازی لیبرال مطمئن است که بجای جمهوریخواهی ساده‌لوحانه سلطنت‌طلبی آگاهانه خواهد آمد نه جمهوریخواهی آگاهانه! آقای استرووه *ça dépend* ، این موضوع هنوز مربوط است به کیفیت اوضاع، نه تزاریسم و نه بورژوازی هیچیک نمیتوانند از بهبود اساسی وضعیت دهقانان که باید به حساب زمینهای اربابی انجام گیرد جلوگیری نکنند و طبقه کارگر هم نمیتواند در این کار به دهقانان کمک نکند .

ثانیاً، آقای استرووه تأکید میکند که "در جنگ داخلی همواره مهاجم حق بجانب خواهد بود". این ایده کاملاً با همان تمایلات نوایسکرایی‌ها که ما فوقاً تشریح کردیم مطابقت دارد. ما البته نمیگوییم که در جنگ داخلی هجوم همواره بصره است؛ خیر. گاهی هم تاکتیک تدافعی موقتا لزوم حتمی دارد، ولی بکار بردن اصلی که آقای استرووه وضع کرده است در مورد روسیه سال ۱۹۰۵، اتفاقاً معنایش نشان دادن گوشه‌ای از مفهوم "عبارت قالبی رادیکالی" است ("بورژوازی به وحشت میافتد و امر آزادی را به معرض خرید و فروش میگذارد"). کسی که در لحظه کنونی نمیخواهد به حکومت مطلقه و به ارتجاع حمله کند، کسی که خود را برای این حمله حاضر نمیکند، کسی که این حمله را تبلیغ نمیکند - آن کس بیهوده نام طرفدار انقلاب روی خود میگذارد .

آقای استرووه شعار "پنهانکاری" و شعار "شورش" را تقبیح مینماید (شورش را "قیام مینیاتور" میداند). آقای استرووه هم به این و هم به آن - از لحاظ "راه یابی به توده‌ها" - با نظر حقارت مینگرد! ما میخواستیم از آقای استرووه سؤال کنیم که آیا میتواند مثلاً در "چه باید کرد؟" که آن را اثر یک نفر انقلابی افراطی میدانند، جایی را نشان بدهد که شورش تبلیغ شده باشد؟ مگر در خصوص "پنهانکاری" مثلاً بین ما و آقای استرووه اختلاف عظیمی وجود دارد؟ مگر ما هر دو در روزنامه "غیر علنی" که "پنهانی" به روسیه وارد میشود و

مورد استفاده گروه‌های "پنهانی" "سایوز آسوابازدنیه" و حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه قرار می‌گیرد کار نمی‌کنیم؟ مجامع توده‌ای کارگری ما اغلب "به حالت پنهانی" تشکیل می‌شود - ما این معصیت را مرتکب می‌شویم. ولی جلسات آقایان هوادار آسوابازدنیه چطور؟ آیا شما چیزی دارید که بتوانید در مقابل این طرفداران منفور پنهانکاری منفور به آن مباحثات کنید؟

راست است، لازمه رساندن اسلحه به کارگران رعایت پنهانکاری شدید است. اینجا دیگر آقای استرووه با صراحت بیشتری سخن می‌گوید. گوش کنید: "اما در خصوص قیام مسلحانه و یا انقلاب به معنی فنی آن باید گفت که فقط ترویج توده‌ای برنامه دمکراتیک قادر به ایجاد شرایط اجتماعی و روحی لازم برای قیام مسلحانه همگانی است. به این طریق حتی از آن نقطه نظری هم که من با آن شریک نیستم و بنابراین قیام مسلحانه پایان ناگزیر مبارزه فعلی در راه رهایی است، - اشباع توده از ایده‌های اصلاحات دمکراتیک، اساسی‌ترین و ضروری‌ترین کارها محسوب می‌شود."

آقای استرووه سعی دارد از موضوع طفره رود. او بجای اینکه از لزوم قیام به منظور پیروزی انقلاب صحبت کند از ناگزیر بودن آن صحبت می‌کند. قیام آماده نشده یا قیام خودبخودی و پراکنده هم اکنون آغاز گردیده است. شکی نیست که هیچ کس تضمین نخواهد کرد که این قیام به یک قیام مسلحانه تمام و کمال مردم منتج گردد، زیرا این موضوع هم به وضعیت نیروهای انقلابی مربوط است (که سنجش کامل آن، فقط طی خود مبارزه میسر است) و هم بطرز رفتار دولت و بورژوازی و هم یک سلسله کیفیات دیگری که در نظر گرفتن دقیق آن غیر ممکن است. درباره ناگزیر بودن، یعنی اطمینان قطعی به یک حادثه مشخص، که آقای استرووه سخن را به آنجا میکشاند حاجتی به گفتار نیست. اگر شما می‌خواهید طرفدار انقلاب باشید باید درباره این موضوع صحبت کنید که آیا قیام برای پیروزی انقلاب لازم است؟ آیا لازمست موضوع قیام را فعالانه مطرح نمود، درباره آن تبلیغ کرد و مجدانه زمینه آن را بیدرنگ و با انرژی تمام فراهم ساخت یا خیر؟ آقای استرووه نمیتواند معنی این اختلاف را نفهمد؛ مثلاً او که مسأله لزوم حق انتخاب همگانی را، که برای هر دمکرات مسأله‌ای مسلم و قطعی است، بوسیله بمیان کشیدن مسأله غیر مسلم ناگزیر بودن تحصیل آن در جریان انقلاب حاضر، یعنی مسأله‌ای که برای یک نفر سیاستمدار دارای جنبه مبرم نیست، پرده‌پوشی نمی‌کند. آقای استرووه، با طفره خود در مورد مسأله لزوم قیام، تمام کُنه ماهیت مکتوم خط مشی سیاسی بورژوازی لیبرال را بیان می‌کند. اولاً بورژوازی معامله با حکومت مطلقه را بر قلع و قمع آن ترجیح می‌دهد؛ بورژوازی در هر حال تمام بار مبارزه مسلحانه را بدوش کارگران می‌اندازد (این ثانیاً). این است معنای واقعی طفره‌روی آقای استرووه از مطلب. به همین جهت است که او در مورد مسأله لزوم قیام راه قهقرا اختیار کرده و به مسأله شرایط "اجتماعی و روحی قیام" و "تبلیغات" مقدماتی درباره آن متوسل می‌شود. درست همانطور که بورژواهای یاهوگو در سال ۱۸۴۸ در پارلمان فرانکفورت، هنگامی که جریان اوضاع دفع نیروی مسلح حکومت را ایجاب می‌کرد، هنگامی که جنبش "منجر به لزوم" مبارزه مسلحانه شده بود، هنگامی که اعمال نفوذی که فقط از راه تبلیغات انجام می‌گرفت (و در دوره تهیه و تدارک قیام درجه لزوم آن صد برابر است) بدل به خمودگی و جُبن رذیلانه و بورژوامآبانه گشته بود، وقت خود را

صرف قطعنامه‌نویسی، تهیه بیانیه‌ها و تصمیم‌نامه‌ها و "ترویج توده‌ای" و آماده کردن "شرایط اجتماعی و روحی" مینمودند، درست همینطور هم آقای استرووه خود را در پس جملات پنهان کردن از مسأله قیام طفره می‌رود. آقای استرووه آنچه را که عده زیادی از سوسیال دمکراتها اصرار دارند نبینند، با وضوح کامل به ما نشان می‌دهد و آن اینکه: وجه تمایز لحظه انقلاب با لحظات تهیه و تدارک معمولی و عادی تاریخی همین است که در این لحظه حالت روحی، هیجان و اعتقاد توده باید در عمل متظاهر گردد و متظاهر هم می‌گردد.

انقلابیگری مبتدل نمی‌فهمد که حرف هم عمل است؛ این اصل در مورد تاریخ بطور کلی و یا در مورد آن عصرهایی از تاریخ که برآمد سیاسی آشکاری از طرف توده‌ها وجود ندارد و هیچ کودتایی نمیتواند جایگزین آن شود یا مصنوعاً آن را بوجود آورد، مسلماً صدق مینماید. انقلابیون دنباله‌رو نمی‌فهمند که وقتی لحظه انقلاب فرا رسید، وقتی "روبنای کهنه" جامعه از هر طرف شکاف برداشت، وقتی که برآمد سیاسی آشکار طبقات و توده‌ها که در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند صورت واقعیت بخود گرفت، هنگامی که جنگ داخلی آغاز شد، - آنوقت بشیوه گذشته به "حرف" اکتفا نمودن و در عین حال برای پرداختن به "عمل" شعار صریح ندادن و شانه خالی کردن از عمل با استناد به "شرایط روحی" و "تبلیغات" بطور کلی، معنایش جمود فکری، رخوت و درازگویی یا به عبارت دیگر خیانت به انقلاب و غدر ورزی در آن است. یاهوسرایان بورژوا دمکرات فرانکفورت، - نمونه تاریخی فراموش نشدنی یک چنین خیانت یا کُندذهنی آمیخته با درازگویی هستند.

آیا می‌خواهید فرق بین انقلابیگری مبتدل و دنباله‌روی انقلابی‌ها، از روی تاریخ جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه برای شما توضیح داده شود؟ ما آن را برای شما چنین توضیح می‌دهیم: سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ را که تازه گذشته ولی بنظر ما اکنون بمثابة روایات باستانی است بیاد بیاورید. در آن موقع تظاهرات آغاز شد. انقلابیگری مبتدل قیل و قال دربار "هجوم" راه انداخت ("رابوچیه دلو") [۱۱۷] پخش "شبنامه‌های خونین" شروع شد (که اگر حافظه‌ام خطا نکند منشأ آن در برلین بود) و به "مطبوعات‌بازی" و به ایده‌ای که حاکی بود باید به وسیله یک روزنامه در سراسر روسیه دست به تبلیغات زد حمله آغاز گردید و گفته شد که این ایده ثمره خیال‌بافی کابینه‌نشینان است (نادژدین) [۱۱۸]. دنباله‌روی انقلابی‌ها در آنوقت، برعکس به تبلیغ این موضوع پرداخت که "بهترین" وسیله برای تبلیغات سیاسی "مبارزه اقتصادی" است. ولی سوسیال دمکراسی انقلابی چه روشی در پیش گرفته بود؟ سوسیال دمکراسی انقلابی به هر دوی این جریانها حمله میکرد. آشوب‌اندازی و قیل و قال دربار هجوم را سرزنش مینمود زیرا همه آشکارا میدیدند و یا میبایستی میدیدند که قیام آشکار توده کار فردا است. سوسیال دمکراسی دنباله‌روی را هم تقبیح مینمود و حتی شعار قیام مسلحانه همگانی را هم مستقیماً به میان میکشید ولی نه به مفهوم دعوت آشکار (آقای استرووه آن زمان نمیتوانست دعوت به "شورش" را بین ما بیابد) بلکه به مفهوم یک استنتاج ناگزیر، به مفهوم "تبلیغات" (که آقای استرووه فقط اکنون به یاد آن افتاده است، - آقای استرووه محترم ما اصول همیشه چند سال عقب است)، به مفهوم فراهم کردن همان "شرایط اجتماعی و روحی" که نمایندگان دستپاچه بورژوازی معامله‌گر اکنون دربار آن "با حالتی اندوهبار و بیموقع" قلمفرسایی مینمایند. آن موقع ترویج (پروپاگاندا) و تبلیغ

(آژیتاسیون) و تبلیغ و ترویج به حکم شرایط عینی زمان واقعا جای اول را احراز نمی‌کرد. آن موقع موضوع تأسیس یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه را، که انتشار هفتگی آن یک ایده‌آل محسوب میشد، ممکن بود بعنوان سنگ محکی برای تهیه و تدارک قیام مطرح کرد (و در رساله "چه باید کرد؟" هم این موضوع مطرح شده بود (آن موقع شعار تبلیغات توده‌ای بجای قیامهای مسلحانه مستقیم و شعار فراهم نمودن شرایط اجتماعی و روحی قیام بجای آشوب اندازی یگانه شعارهای صحیح سوسیال دمکراسی انقلابی بودند. اکنون حوادث بر این شعارها پیشی گرفته است، جنبش به جلو رفته و این شعارها دیگر کهنه و منسوخ شده‌اند و فقط به درد پرده‌پوشی ریاکاری آسواژدنیه و نیز دنباله‌روی ایسکرای نو می‌خورند!

یا شاید من اشتباه میکنم؟ شاید انقلاب هنوز آغاز نشده است؟ شاید لحظه برآمد آشکار سیاسی طبقات هنوز فرا نرسیده است؟ شاید جنگ داخلی هنوز وجود ندارد و انتقاد سلاح را نباید هم‌اکنون جانشین، وارث، وصی و متمم ناگزیر و حتمی سلاح انتقاد نمود؟

به اطراف خود نگاه کنید، سر خود را از پنجره کابینه کار خود بیرون بیاورید تا بتوانید به این سوالات پاسخ بدهید. مگر خود حکومت اکنون با تیرباران‌های دسته‌جمعی افراد مسالمت‌جو و بی‌اسلحه در همه جا، جنگ داخلی را شروع نکرده است؟ مگر باندهای مسلح سیاه بمتابه "بُرهان" حکومت مطلقه مشغول عملیات نیستند؟ مگر بورژوازی - حتی بورژوازی - به لزوم ایجاد میلیس کشوری پی نبرده است؟ مگر خود آقای استرووه که منتها درجه معتدل و محتاط است نمی‌گوید (افسوس که فقط می‌گوید برای اینکه چیزی گفته باشد!) "آشکار بودن عملیات انقلابی" (ببینید امروز ما با چه زبانی صحبت میکنیم!) "اکنون یکی از مهمترین شرایط نفوذ تربیتی در توده‌های مردم است!"

کسی که دارای چشم بینا است ممکن نیست در این باره شکی داشته باشد که امروز طرفداران انقلاب مسأله قیام مسلحانه را چگونه باید مطرح کنند. اینک نظری به سه طرز طرح این مسأله بیفکنید که در ارگانهای مطبوعات آزاد، که کم یا بیش قادرند در توده‌ها نفوذ داشته باشند، تشریح شده است.

طرح اول. قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه است [۱۰] در این قطعنامه تصدیق و با بانگی رسا اظهار شده است که جنبش عمومی انقلابی دمکراتیک دیگر به مرحله ضرورت قیام مسلحانه رسیده است. متشکل کردن پرولتاریا برای قیام، یکی از وظایف حیاتی، مهم و ضروری حزب محسوب گردیده و به عنوان مسأله روز مطرح شده است. در آن دستور داده شده است که برای تسلیح پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام، جدی‌ترین اقدامات بعمل آید.

طرح دوم. مقاله‌ای است اصولی که "پیشوای مشروطه‌طلبان روسیه" (این عنوانی است که "روزنامه فرانکفورت" ارگان کاملاً متنفذ بورژوازی اروپا چندی پیش به آقای استرووه داده است) یا پیشوای بورژوازی مترقی روس در آسواژدنیه نوشته

است. او با عقیده ناگزیر بودن قیام شریک نیست. پنهانکاری و شورش - شیوه‌های خاص انقلابیگری نامعقول است. جمهوریخواهی شیوه تخدیر اعصاب است. قیام مسلحانه مسأله‌ای است که در واقع جنبه فنی دارد و حال آنکه ترویج توده‌ای و فراهم ساختن شرایط اجتماعی و روحی "اساسی‌ترین و ضروری‌ترین مسائل" است.

طرح سوم. قطعنامه کنفرانس نوایسکرای‌ها است. بموجب آن وظیفه ما - تهیه و تدارک قیام است. قیام از روی نقشه غیر ممکن شمرده میشود. آنچه شرایط مساعدی را برای قیام فراهم میسازد عبارت است از ایجاد نظمی در دستگاه دولت و اقدام به تبلیغات و تشکیلات از طرف ما، فقط در آن موقع است که "تدارکات جنگی و فنی میتواند اهمیت کم و بیش جدی احراز نماید".

همین؟ آری همین. ولی این که آیا قیام لزوم پیدا کرده است یا نه موضوعی است که رهبران نوایسکرای پرولتاریا هنوز از آن اطلاع ندارند. این که آیا متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزه مستقیم یک وظیفه فوری و فوری است یا نه موضوعی است که برای آنها هنوز روشن نیست. به عقیده آنها دعوت به عملی نمودن جدی‌ترین اقدامات لزومی ندارد و چیزی که به مراتب مهمتر است (در سال ۱۹۰۵ نه در سال ۱۹۰۲) این است که اجمالاً توضیح داده شود در چه شرایطی این اقدامات "ممکن است" اهمیت "کم و بیش جدی" احراز نماید ...

رفقای نوایسکرای‌ها حال ملاحظه میکنید، رو آور شدن به سوی خط مشی مارتینوفی شما را به کجا رسانده است؟ آیا میفهمید که فلسفه سیاسی شما بمثابة برگردان فلسفه هواداران آسوابازدنیه و شما (علیرغم اراده خود و مستقل از شعور خود) به دنبال بورژوازی سلطنت‌طلب افتاده‌اید؟ آیا اکنون دیگر برایتان واضح است که، شما ضمن تکرار بدیهیات و تکمیل شدن در درازگویی، این نکته را از نظر دور داشته‌اید که بنا بر سخنان فراموش نشدنی مقاله فراموش نشدنی پتر استرووه - "آشکار بودن عملیات انقلابی اکنون یکی از مهمترین شرایط نفوذ تربیتی در توده‌های مردم است!"

---

## زیرنویسها و توضیحات

[۱۳] "انقلابیگری سوسیال دموکراسی اروپای باختری یعنی بیل و حتی کائوتسکی در مقابل آقای لنین و رفقایشان اپورتونیسیم است، ولی امواج تاریخ، ارکان اصولی این انقلابیگری ملایم شده را هم سائیده و در هم فرو ریخته است". تعرض خشمگینی است. ولی آقای استرووه بیهوده تصور میکند من حاضریم هر چه او میگوید را بی چون و چرا گوش کنم. کافی است من آقای استرووه را به میدان بطلبم تا وی هرگز قادر به پذیرفتن آن نباشد. کی و کجا من انقلابیگری بیل و کائوتسکی را "اپورتونیسیم" نامیده‌ام؟ کی و کجا من ادعای ایجاد خط مشی مخصوصی را در سوسیال دموکراسی بین‌المللی کرده‌ام که با خط مشی بیل و کائوتسکی یکی نبوده است؟



[ ۱۴ - ] به خواننده یادآور میشویم که آسوابازدنیه به مقاله "چه نباید کرد؟" (شماره ۵۲ ایسکرا) با هیاهو و سر و صدا تهنیت و شادباش گفت و آن را "یک چرخش بسیار مهم" بسوی گذشت نسبت به اپورتونیست‌ها دانست. آسوابازدنیه تمایلات اصولی نوایسکرای‌ها را بطرز خاصی در مقاله مربوط به انشعاب در بین سوسیال‌دمکرات‌های روسیه مورد تحسین قرار داده بود. آسوابازدنیه در خصوص جزوه تروتسکی موسوم به "وظایف سیاسی ما" به همگون بودن افکار این نویسنده با آنچه که یک وقتی "رابوچیه دلپست‌ها" یعنی کریچفسکی، مارتینف، آکیمف مینوشتنند و میگفتند (رجوع شود به ورقه تحت عنوان "لیبرال حاضر بخدمت" منتشره از طرف روزنامه "وپریود") اشاره کرده بود. آسوابازدنیه به جزوه مارتینف درباره دیکتاتوری تهنیت گفت (مراجعه شود به مقاله "وپریود" شماره ۹). بالأخره شکایتهای تأخیر شده استرووه در خصوص شعار قدیمی ایسکرای قدیم یعنی شعار "ابتدا مرزبندی و بعد اتحاد" با اظهار همدردی خاصی از طرف آسوابازدنیه مواجه گردید .

[ ۱۵ - ] اینک متن کامل قطعنامه کنگره سوم حزب :

"نظر به اینکه :

۱ (پرولتاریا که به حکم موقعیت خود پیشروترین طبقات و یگانه طبقه انقلابی پیگیر است، مأموریت ایفای نقش رهبری جنبش دمکراتیک عمومی انقلابی روسیه را بر عهده دارد؛

۲ (این جنبش در لحظه کنونی دیگر به مرحله لزوم قیام مسلحانه رسیده است؛

۳ (پرولتاریا ناگزیر در این قیام به جدی‌ترین طرزی شرکت میکند و این شرکت است که سرنوشت انقلاب روسیه را معین مینماید؛

۴ (پرولتاریا نقش رهبری را در این انقلاب فقط در صورتی میتواند ایفا کند که به شکل نیروی سیاسی واحد و مستقلی زیر پرچم حزب کارگر سوسیال‌دمکرات، که علاوه بر رهبری مسلکی از لحاظ عملی نیز مبارزه‌وی را رهبری مینماید، گرد آید؛

۵ (فقط ایفای چنین نقشی میتواند برای مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم و علیه طبقات ثروتمند بورژوا-دمکرات روسیه، مساعدترین شرایط را فراهم سازد، ...

سومین کنگره حزب کارگر سوسیال‌دمکرات روسیه تصدیق مینماید که وظیفه متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزه مستقیم علیه حکومت مطلقه از طریق قیام مسلحانه، یکی از مهمترین و فوتی‌ترین وظایف حزب در لحظه انقلابی کنونی است .

بنابراین کنگره به عموم سازمانهای حزبی دستور میدهد :

الف) از راه ترویج و تبلیغ نه فقط معنای سیاسی قیام مسلحانه‌ای را که در پیش است بلکه جنبه تشکیلاتی و عملی آن نیز برای پرولتاریا توضیح داده شود .

ب) به وسیله این ترویج و تبلیغ نقش اعتصابات سیاسی توده‌ای، که در آغاز و در خود جریان

قیام میتواند دارای اهمیت اساسی باشد، توضیح داده شود .

(ج) برای تسلیح پرولتاریا و همچنین برای تنظیم نقشه قیام مسلحانه و رهبری مستقیم این قیام، جدی‌ترین اقدامات بعمل آید و برای این منظور، به حد لزوم دسته‌های مخصوصی از کارکنان حزبی تشکیل گردد". (تبصره لنین در چاپ سال ۱۹۰۷)

[۱۱۶] منظور اختلاف نظری است که در سال ۱۸۹۵ هنگام بحث در اطراف طرح برنامه ارضی در کنگره حزب سوسیال دمکرات آلمان در برسلاو بروز نموده بود .

[۱۱۷] "رابوچیه دلو" - نام مجله "اکنون میستها" ارگان "سازمان سوسیال دمکراتهای روسیه در خارجه" بود که در سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲ بطور غیر منظم در ژنو انتشار مییافت. لنین نظرات اعضای "رابوچیه دلو" را در کتاب "چه باید کرد؟" مورد انتقاد قرار داده است .

[۱۱۸] منظور مقاله‌ای است که نادر دین (نام مستعار ای.او. زلنسکی) بر ضد نقشه ایسکرای لنینی در جراید منتشر ساخته بود. این مقاله را لنین در سال ۱۹۰۲ در کتاب خود موسوم به "چه باید کرد؟" مورد انتقاد قرار داد .



لنین: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

۹

## معنای حزب اپوزیسیون افراطی بودن در هنگام انقلاب چیست؟

حال به قطعنامه مربوط به حکومت موقت برگردیم. ما نشان دادیم که تاکتیک نو ایسکرایها انقلاب را به جلو سوق نداده (این همان چیزی است که آنها میخواستند با قطعنامه خود موجبات آن را فراهم سازند) بلکه به عقب میبرد. ما نشان دادیم که همانا این تاکتیک است که در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل را از سوسیال دمکراسی سلب مینماید و آن را از حل شدن در دمکراسی بورژوایی مصون نمیدارد. بدیهی است که از مقدمات

نادرست قطعنامه نتیجه نادرست حاصل میشود". از این رو سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقت قرار دهد بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند. "به نیمه اول این استنتاج که مربوط به طرح هدفهاست نظری بیفکنید. آیا نوایسکرایبی ها هدف فعالیت سوسیال دموکراتیک را پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم قرار میدهند؟ آری قرار میدهند. آنها شرایط پیروزی قطعی را نمیتوانند صحیحا فرمولبندی کنند و فرمولبندی آنها با فرمولبندی آسواباژدنیه شباهت پیدا میکند، ولی هدف نامبرده را در برابر خود قرار میدهند. و بعد، آیا آنها موضوع حکومت موقت را با مسأله قیام مربوط میسازند؟ آری مستقیما مربوط میسازند و میگویند که حکومت موقت "از قیام پیروزمندان مردم برون میآید". بالأخره، آیا آنها رهبری قیام را هدف خود قرار میدهند؟ - بله، آنها گرچه مانند آقای استرووه از اعتراف به لزوم و فوریت قیام شانه خالی میکنند ولی فرقتشان با آقای استرووه این است که در عین حال میگویند "سوسیال دموکراسی میکوشد آن را (قیام را) تابع نفوذ و رهبری خود نمایند و از آن به نفع طبقه کارگر استفاده کند."

خیلی منطقی و با یکدیگر مربوط است، اینطور نیست؟ ما هدف خود را این قرار میدهیم که قیام توده‌ها را اعم از پرولتاریا و غیر پرولتاریا تابع نفوذ و رهبری خود نماییم و از آن، به نفع خود استفاده کنیم. و لذا ما هدف خود را این قرار میدهیم که در موقع قیام هم پرولتاریا و هم بورژوازی انقلابی و هم خرده بورژوازی ("گروههای غیر پرولتاریایی") را رهبری نماییم یعنی رهبری قیام را بین سوسیال دموکراسی و بورژوازی انقلابی تقسیم کنیم. "ما هدف خود را پیروزی قیام قرار میدهیم که باید به استقرار حکومت موقت ("که از قیام پیروزمندان مردم برون میآید") منجر گردد. به این جهت... ما نباید منظور خود را تصرف قدرت یا تقسیم در حکومت انقلابی موقت قرار دهیم!!

دوستان ما به هیچ وجه نمیتوانند سر و ته موضوع را به هم وصل کنند. آنها بین نظر استرووه که از قیام احتراز میجوید و نظر سوسیال دموکراسی انقلابی، که دعوت میکند انجام این وظیفه فوری بر عهده گرفته شود، مردّد مانده‌اند. آنها بین آنارشیسیم که هر گونه شرکتی را در حکومت انقلابی موقت از لحاظ اصولی بمتأبه خیانت نسبت به پرولتاریا تقبیح مینماید و مارکسیسم، که در صورت وجود نفوذ رهبری کننده سوسیال دموکراسی در قیام [۱۶] چنین شرکتی را طلب میکند مردّد مانده‌اند. آنها دارای هیچگونه خط مشی مستقلی نیستند؛ نه دارای خط مشی آقای استرووه، که در صدد معامله با تزاریسیم است و به این جهت هم در مورد مسأله قیام باید از مطلب بگریزد و راه طفره در پیش گیرد؛ نه دارای خط مشی آنارشیسیتها که هر گونه اعمال نفوذ "از بالا" و هر گونه شرکتی را در انقلاب بورژوازی تقبیح مینمایند، نوایسکرایبی‌ها معامله با تزاریسیم و پیروزی بر تزاریسیم را با یکدیگر مخلوط مینمایند. آنها میخواهند در انقلاب بورژوازی شرکت نمایند. آنها از "دو دیکتاتوری" مارتینف کمی گام فراتر گذارده‌اند. آنها حتی حاضرند قیام مردم را رهبری نمایند - به منظور آنکه بلافاصله پس از پیروزی (یا شاید درست در آستان پیروزی؟) از این رهبری صرف نظر کنند، یعنی بمنظور آنکه از ثمره‌های پیروزی استفاده نکنند و تمام ثمره‌های آن را کلا به بورژوازی واگذار نمایند. این موضوع را آنها "استفاده از قیام به نفع طبقه کارگر..."

مینامند .

بیش از این به مکتب روی این آشفته‌فکری حاجتی نیست. بهتر است منشاء این آشفته‌فکری را ضمن فرمولبندی آن که حاکیست " باید بصورت یک حزب اپوزیسیون افراتی انقلابی باقی ماند " بررسی نماییم .

این یکی از اصول سوسیال دموکراسی انقلابی بین‌المللی است که ما با آن آشنا هستیم. این یک اصل کاملاً صحیحی است. این اصل برای تمام مخالفین رویونیسم یا اپورتونیسم در کشورهای پارلمانی جزو اصول بدیهی شده است. این اصل، بمثابة یک ردیه ضروری و مشروع علیه "کرتینیسم پارلمانی"، میلرانیسم، برنشتینیسم [۱۱۹] و رفرمیسم ایتالیایی به شیوه توراتی، حق اهلیت یافته است. نوایسکرای‌های شریف ما این اصل نیکو را از بر کرده و با پشتکار تمام بکار می‌برند... ولی کاملاً بیجا مقوله‌هایی از مبارزه پارلمانی در قطعنامه‌هایی گنجانده شده که برای شرایطی که در آن هیچگونه پارلمانی وجود ندارد نوشته شده است. مفهوم "اپوزیسیون" که منعکس کننده و مبین آن وضعیت سیاسی است که در آن هیچکس بطور جدی از قیام صحبت نمی‌کند، به طرز بی معنی در مورد وضعیتی بکار برده میشود که در آن قیام شروع شده و تمام طرفداران انقلاب درباره رهبری آن فکر و صحبت میکنند. تمایل به "باقی ماندن" در همان وضعیت سابق، یعنی در شرایطی که منحصر باید "از پایین" اعمال نفوذ نمود، درست در آن هنگامی با طمطراق تمام اظهار میشود که انقلاب مسأله لزوم اعمال نفوذ از بالا را در صورت پیروزی قیام در دستور روز قرار داده است .

خیر، بخت و اقبال کاملاً از نوایسکرای‌های ما روی برتافته است! حتی وقتی هم که آنها یک اصل صحیح سوسیال دموکراسی را بیان میکنند از بکار بردن صحیح آن عاجزند. آنها فکر نکرده‌اند در عصری که انقلاب آغاز شده است و در آن پارلمان وجود ندارد و جنگ داخلی جریان داشته و شعله‌های قیام زبانه می‌گیرد چگونه مفهوم‌ها و اصلاحات مبارزه پارلمانی تغییر کرده و به نقیض خود مبدل میشوند. آنها فکر نکرده‌اند که در شرایطی که مورد بحث ماست اصلاح و تصحیح، از طریق تظاهرات خیابانی پیشنهاد میشود و استیضاح از طریق عملیات تعرضی افراد مسلح صورت می‌گیرد و اپوزیسیون بر ضد حکومت از طریق واژگون ساختن جبری حکومت بعمل می‌آید .

همانطور که قهرمان نامی یکی از داستانهای ملی ما اندرزهای نیک را وقتی تکرار میکرد که اتفاقاً موقع آنها گذشته بود، همانطور هم مداحان مارتینف ما، درسهای پارلمان‌تاریسم زمان صلح را درست موقعی تکرار میکنند که خودشان آغاز عملیات آشکار جنگی را تأیید مینمایند. هیچ چیز از این شعار "اپوزیسیون افراتی" مضحک‌تر نیست که با تبختر تمام در قطعنامه‌ای ذکر میشود که با اشاره به "پیروزی قطعی انقلاب" و "قیام مردم" آغاز میگردد! درست فکر کنید آقایان، و ببینید معنای داشتن خط مشی "اپوزیسیون افراتی" در دوره قیام چیست؟ آیا معنای آن افشا نمودن دولت است یا سرنگون ساختن آن؟ آیا معنای آن رأی مخالف دادن به دولت است یا شکست وارد ساختن به نیروهای جنگی آن در نبرد آشکار؟ آیا

معنای آن امتناع از پُر کردن خزانه دولت است یا تصرف این خزانه از راه انقلاب به منظور مصرف آن برای حوائج قیام و مسلح نمودن کارگران و دهقانان و دعوت مجلس مؤسسان؟ آقایان آیا بالآخره نمیخواهید بفهمید که مفهوم "اپوزیسیون افراطی" فقط عبارت از عملیات منفی یعنی افشا نمودن، رأی مخالف دادن و امتناع کردن است؟ به چه دلیل؟ به این دلیل که این مفهوم فقط مربوط است به مبارزه پارلمانی و آن هم مربوط به عصری که هیچکس هدف مستقیم مبارزه را "پیروزی قطعی" قرار نمیدهد. آیا بالآخره نمیخواهید بفهمید از آن لحظه‌ای که توده مورد زجر و ستم سیاسی به منظور مبارزه حیات و ممانعت برای نیل به پیروزی هجوم قطعی خود را از هر سو آغاز مینماید جریان کار از اساس دگرگون میگردد؟

کارگران از ما میپرسند، آیا لازم است برای عمل تأخیر ناپذیر قیام جداً دست بکار شد؟ چه باید کرد که قیام آغاز شده پیروز گردد؟ چگونه باید از پیروزی استفاده کرد؟ چه برنامه‌ای را میتوان و باید در آن موقع عملی کرد؟ نوایسگرایی‌ها که در کار عمیق ساختن مارکسیسم هستند، جواب میدهند: باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی باقی ماند... با این حال آیا ما حق نداشتیم وقتی این پهلوانان را استادان شیرینکار کوتاهفکری نامیدیم؟

---

## زیرنویسها و توضیحات

[۱۶] رجوع شود به روزنامه "پرولتاری" شماره سوم "درباره حکومت انقلابی موقت"، مقاله دوم. (رجوع شود به جلد هشتم کلیات، صفحه ۴۴۰-۴۴۷. هیت.)

[۱۱۹] "برنشتینیسیم" - جریانی ضد مارکسیستی در سوسیال دموکراسی بین‌المللی بود که در اواخر قرن ۱۹ در آلمان پدید آمد و بنام ادوارد برنشتین سوسیال دموکرات آلمانی نامیده میشد. برنشتین آموزش انقلابی مارکس را مطابق با روح لیبرالیسم بورژوازی مورد تجدید نظر قرار داده بود. طرفداران برنشتین در روسیه "مارکسیستهای علنی"، "اکنونیستها"، بوندیست‌ها و منشویک‌ها بودند.



لنین: دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک

## "کمونه‌های انقلابی" و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان

کنفرانس نوایسکرای‌ها نتوانست در موضع آنارشییستی که ایسکرای نو به آن رسیده بود (فقط اعمال نفوذ "از پایین" نه اینکه "هم از پایین و هم از بالا") پایدار بماند. بطلان تجویز قیام و در عین حال عدم تجویز پیروزی و شرکت در حکومت انقلابی موقت بیش از حد واضح بود. به این جهت قطعنامه در مورد راه حلی که مارتینف و مارتف برای این مسأله پیشنهاد کرده بودند قیود و محدودیتهایی قائل گردید. حال این قیود را که در قسمت بعدی قطعنامه بیان شده مورد بررسی قرار میدهم:

"البته این تاکتیک ("باقی ماندن بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی") به هیچ وجه صلاح بودن تصرف جزئی و اپیزودیک حکومت و تشکیل کمونه‌های انقلابی در فلان و بهمان شهر یا فلان و بهمان استان را که منظور از آن فقط و فقط کمک به توسعه قیام و ایجاد بی‌نظمی در دستگاه دولت باشد، نفی نمیکند."

اگر اینطور است پس معلوم میشود که از لحاظ اصولی نه تنها اعمال نفوذ از پایین بلکه اعمال نفوذ از بالا هم مجاز شمرده شده است. معلوم میشود آن تزی که مارتف در مقاله مشهور مندرجه در ایسکرا (شماره ۹۳) مطرح کرده است بطلانش ثابت و تاکتیک روزنامه "وپریود" که اضافه بر اعمال نفوذ "از پایین" اعمال نفوذ "از بالا" را نیز توصیه مینماید صحتش مورد اذعان است.

وانگهی، واضح است که منظور از تصرف حکومت (ولو بطور جزئی، اپیزودیک و هکذا) منحصر به شرکت سوسیال دمکراسی فقط و پرولتاریای فقط نیست. زیرا فقط پرولتاریا نیست که در انقلاب دمکراتیک ذینفع است و بطرز مؤثری در آن شرکت میکند. زیرا قیام، همانطور که در آغاز قطعنامه مورد بحث گفته میشود، مربوط به تمام "مردم" است و "گروه‌های غیر پرولتاریایی" (اصطلاح قطعنامه کنفرانس‌چی‌ها در مورد قیام) یعنی گروه‌های بورژوایی هم در آن شرکت مینمایند. پس اصلی که هر گونه شرکت سوسیالیستها را با خرده بورژوازی در حکومت موقت خیانتی نسبت به طبقه کارگر میدانست، از طرف کنفرانس بدور انداخته شد و همان شد که منظور "وپریود" بود. "خیانت" به صرف اینکه در مورد جزئی از کل انجام گرفته و اپیزودیک و محلی و غیره باشد جنبه خیانت بودن خود را از دست نمیدهد. پس اصلی که شرکت در حکومت انقلابی موقت را با ژورسیسم مبتدل هم‌تراز میدانست از طرف کنفرانس بدور انداخته شد و همان شد که منظور "وپریود" بود. حکومت، به استناد اینکه قدرتش در بسیاری از شهرها بسط نداشته و منحصر به یک شهر

باشد، در بسیار از استانها بسط نداشته و منحصر به یک استان باشد و همچنین از اینکه دارای این نام یا آن نام باشد، جنبه حکومت بودن خود را از دست نمیدهد. به این طریق کنفرانس از آن شیوه طرح اصولی که ایسکرای نو سعی میکرد به این مسأله بدهد سر باز زد.

حال ببینیم آن محدودیتهایی که کنفرانس برای تشکیل حکومتهای انقلابی - که اکنون از نظر اصولی جایز است - و برای شرکت در آنها قائل میشود عقلائی است یا خیر. ما نمیفهمیم چه فرقی بین مفهوم "اپیزودیک" و "موقتی" وجود دارد. میترسیم که منظور از استعمال این کلمه خارجی و "نو" فقط استتاری برای فقدان صراحت فکر باشد. این کلمه در ظاهر "عمیقتر" بنظر میآید ولی در حقیقت فقط موضوع را تاریکتر و پیچیدهتر میکند. چه فرقی است بین "صلاح بودن" "تصرف حکومت" بطور جزئی، در یک شهر یا استان از یک طرف و شرکت در حکومت انقلابی موقت تمام کشور از طرف دیگر؟ مگر میان "شهرها" شهری مانند پترزبورگ نیست که جریان نهم ژانویه در آنجا اتفاق افتاد؟ مگر قفقاز، که از بسیاری کشورها بزرگتر است، جزو استانها نیست؟ مگر در موقع "تصرف حکومت" نه تنها در استان بلکه حتی در یک شهر هم وظایفی (که سابقاً موجب نگرانی ایسکرای نو بود) از قبیل طرز رفتار با زندانها، پلیس، خزانهداری و غیره در مقابل ما عرض اندام نمیکند؟ البته هیچکس منکر این نیست که در صورت عدم تکافوی قوا، در صورت موفقیت ناقص قیام، در صورت عدم قطعیت پیروزی آن، تشکیل حکومتهای انقلابی موقت بطور جزئی یعنی در بعضی شهرها و غیره ممکن است. ولی این چه دخلی به مطلب دارد، آقایان؟ مگر خود شما در ابتدای قطعنامه از "پیروزی قطعی انقلاب" و از "قیام پیروزمندانه مردم" صحبت نمیکند؟ از چه وقت سوسیال دمکراتها کار آنارشیستها یعنی پراکندگی توجه و هدفهای پرولتاریا را پیش گرفته‌اند و بجای هدایت وی بسوی یک هدف همگانی، واحد، جامع و کامل، بسوی هدفهای "جزئی" هدایتش میکنند؟ خود شما ضمن فرض "تصرف حکومت" در یک شهر از "بسط و توسعه قیام" صحبت میکنید - آیا جسارتاً ممکن است فکر کنیم که اینجا منظور بسط و توسعه آن به شهر دیگر است؟ اجازه میفرمایید امیدوار شویم که اینجا منظور بسط و توسعه آن در همه شهرها است؟ آقایان نتیجه‌گیری‌های شما هم درست مثل مقدماتان بی‌پر و پا، تصادفی، ضد و نقیض و در هم و بر هم است. کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه به مسأله مربوط به حکومت انقلابی موقت بطور کلی پاسخ جامع و واضحی داده است. این پاسخ شامل تمام حکومتهای موقتی هم که بطور جزئی تشکیل شده باشند میشود. ولی کنفرانس که در پاسخ خود بطور مصنوعی و خودسرانه جزئی از مسأله را از کل مجزا میکند فقط از پاسخ به این مسأله من حیث‌المجموع طفره می‌رود (ولی بدون موفقیت) و تولید در هم و برهمی میکند.

معنی "کمونه‌های انقلابی" چیست؟ آیا فرقی میان این مفهوم و "حکومت انقلابی موقت" هست و اگر هست در چیست؟ آقایان کنفرانس‌چی‌ها خودشان هم این موضوع را نمیدانند. آشفته‌فکری انقلابی بطوری که اغلب دیده میشود آنها را به مرحله جمله‌بافی انقلابی میکشاند. آری، استعمال کلمه "کمون انقلابی" در قطعنامه نمایندگان سوسیال دمکراسی فقط یک جمله‌بافی انقلابی است و لاغیر. مارکس به کرات این قبیل جمله‌بافی‌ها را، که به وسیله

آنها با اصطلاحات "فریبنده و جذاب" مربوط به دوران سیری شده، به روی وظایف آینده پرده میکشند تقبیح نموده است. فریبندگی و جذابیت یک اصطلاح که نقش خود را در تاریخ بازی کرده است، در چنین مواردی جنبه زینت‌آلات بدلی پُر زرق و برق را پیدا میکند که زیب پیکر عروسک پر سر و صدایی کرده باشند. ما باید به کارگران و به تمام مردم با صراحت و بدون ذره‌ای ابهام بفهمانیم برای چه ما می‌خواهیم حکومت انقلابی موقت تشکیل دهیم، و اگر فردا قیام مردم که اکنون آغاز گردیده پیروزمندانه خاتمه پذیرد و ما به قطعی‌ترین طرزى در حکومت نفوذ داشته باشیم چه اصلاحات بخصوصی را عملی خواهیم نمود. این است پرسشهایی که در برابر رهبران سیاسی قرار دارد.

کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه در کمال وضوح به این پرسشها پاسخ میدهد و برنامه کامل این اصلاحات را که عبارت است از برنامه حداقل حزب ما تعیین مینماید. ولی کلمه "کمون" هیچ پاسخی به این پرسشها نداده فقط مغز را با آوازی دور دست... یا آواز دُهل مانندی آکنده مینماید. به همان نسبتی که فرضا کمون سال ۱۸۷۱ پاریس در نزد ما عزیز و گرامی است به همان اندازه هم ما کمتر مجازیم، بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن، به آن استناد ورزیم. استناد به کمون بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن، تکرار عمل نابخردانه بلانکیست‌ها است که از هر عمل کمون (در "بیانیه سال ۱۸۷۴ خود) ستایش میکردند [۱۲۰] و به همین جهت هم انگلس آنها را مورد استهزاء قرار میداد. اگر کارگری از یکی از کنفرانس‌چی‌ها بپرسد این "کمون انقلابی" که در قطعنامه از آن یادآوری میشود چیست او چه جواب خواهد داد؟ او تنها جوابی که میتواند بدهد این است که در تاریخ، یک حکومت کارگری به این نام معروف است که دانایی و توانایی تشخیص بین عوامل دمکراتیک و سوسیالیستی را نداشت، وظایف مبارزه در راه جمهوری و مبارزه در راه سوسیالیسم را با یکدیگر مخلوط مینمود، از عهده حل مسأله تعرض جدی جنگی بر ضد ورسای بر نیامد، در مورد بانک فرانسه مرتکب اشتباه شد و آن را ضبط نکرد و قس علیهذا. خلاصه اعم از اینکه شما در پاسخ خود به کمون پاریس استناد جوید یا به کمون دیگر، ناچار باید بگویید: این حکومتی بود که حکومت ما نباید مثل آن باشد. جوابی بسیار عالی است و جای حرف هم نیست! ولی آیا سکوت در مورد برنامه عملی حزب و تدریس بیجای تاریخ در یک قطعنامه گواه بر درازگویی اشخاص مُلأَنَقَطی و عجز و زبونی فرد انقلابی نیست؟ آیا این نشانه اشتباهی نیست که بیهوده میکوشیدند آن را به ما نسبت دهند؛ یعنی مخلوط نمودن انقلاب دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی که هیچیک از "کمون‌ها" تفاوت بین این دو را تشخیص نمیدادند؟

هدف حکومت موقت (که آنقدر بیجا نام کمون به آن داده شده است) "منحصراً" بسط و توسعه قیام و ایجاد بینظمی در دستگاه حکومت معین شده است. این کلمه "منحصراً" که بمثابة بخاری است که از منجلاب همان تئوری مُهْمَلِ اَعْمَالِ نفوذ "فقط از پایین" متصاعد شده است بر حسب معنی لغوی خود، هرگونه وظایف دیگری را نفی میکند. ولی نفی وظایف دیگر با این طریق و این نحوه، اثبات دیگری است بر کوتهمبینی و عدم تعقل. "کمون انقلابی" یا به عبارت دیگر حکومت انقلابی، ولو در یک شهر هم که باشد، ناگزیر مجبور خواهد بود کلیه امور دولتی را (ولو بطور موقت و "جزئی و اپیزودیک") انجام دهد و سر



زیر برف کردن در اینجا منتهای نابخردی است. این حکومت باید هم به روز کار ۸ ساعته صورت قانونی بدهد، هم بازرسی کارگری را در کارخانه‌ها برقرار سازد، هم آموزش مجانی همگانی را اجرا نماید، هم انتخابی بودن قضات را معمول دارد، هم کمیته‌های دهقانی را تشکیل دهد، و هم غیره و غیره - مختصر کلام این حکومت حتما باید یک سلسله فرمهایی را به موقع اجرا گذارد. خلاصه کردن این فرمها در مفهوم "کمک به بسط و توسعه قیام" معنایش بازی با الفاظ و تشدید عمدی ابهام در آن جایی است که احتیاج به وضوح کامل دارد.

---

قسمت آخر قطعنامه نوایسگرایی‌ها موضوع جدیدی برای انتقاد از تمایلات اصولی "اکنونیسم" که در حزب ما احیا شده بدست نمیدهد ولی مطالب فوق‌الذکر را اندکی به شکل دیگر تصویر مینماید.

اینک آن قسمت :

"فقط در یک صورت سوسیال دموکراسی بنا به ابتکار خود باید هدف مساعی خویش را این موضوع قرار دهد که قدرت را بکف آورد و حتی‌الامکان آن را مدت زیادتری در دست خود نگاه دارد و این همانا در صورتی است که دامنه انقلاب به کشورهای مترقی اروپای باختری که در آنجا شرایط لازم برای عملی نمودن سوسیالیسم به نضج معینی(؟) رسیده است، بسط یابد. در این صورت است که حدود محدود تاریخی انقلاب روسیه را میتوان بطور قابل ملاحظه‌ای وسعت داد و در این صورت است که اقدام به اصلاحات سوسیالیستی امکانپذیر خواهد بود .

سوسیال دموکراسی با میتنی نمودن تاکتیک خود بر روی این حساب که حزب سوسیال دموکرات را در طول تمام دوره انقلاب نسبت به تمام دولتهایی که در جریان انقلاب پی در پی روی کار می‌آیند در موقعیت اپوزیسیون افراطی انقلابی نگهدارد، در عین حال به بهترین طرز می‌تواند خود را برای استفاده از قدرت حکومت در صورتی که بدستش بیفتد(؟؟) آماده نماید ."

فکر اصلی در اینجا همان است که "وپریود" بکرات اظهار کرده است: ما نباید از پیروزی کامل سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک یعنی از دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان بترسیم (نظیر مارتینف) زیرا این پیروزی به ما امکان خواهد داد اروپا را برانگیزیم و پرولتاریای سوسیالیست اروپا هم پس از اینکه یوغ بورژوازی را از گردن خود بدور افکند به نوبه خود در انجام انقلاب سوسیالیستی به ما کمک خواهد کرد. ولی ببینید این فکر در بیان نوایسگرایی‌ها چقدر ضایع شده است. ما روی جزئیات مسأله از قبیل این فکر مَهمل که بموجب آن گویی ممکن است قدرت بدست حزب آگاهی که تاکتیک تصرف قدرت را مضر میدانند "بیفتند" و نیز روی این موضوع که در اروپا شرایط برای سوسیالیسم تنها به نضج معین نرسیده بلکه بطور کلی نضج یافته است، - روی این موضوع که برنامه حزبی ما معتقد به هیچگونه اصلاحات سوسیالیستی نیست مگر به انقلاب سوسیالیستی - مکث نمیکنیم. ما فقط فرق عمده و اساسی موجوده بین ایده "وپریود" و

قطعنامه را در نظر میگیریم. وظیفه‌ای که "وپریود" در مقابل پرولتاریای انقلابی قرار داده است وظیفه‌ای است دارای جنبه فعال و آن عبارت است از پیروزی در مبارزه برای دموکراسی و استفاده از این پیروزی برای بسط دامنه انقلاب به اروپا. ولی قطعنامه به ارتباطی که بین "پیروزی قطعی" ما (نه به آن مفهومی که نوایسکرای‌ها قائلند) و انقلاب اروپا موجود است پی نمیبرد و به این جهت از وظایف پرولتاریا و دورنمای پیروزی وی صحبتی نمیکند، بلکه یکی از امکانات را بطور کلی مورد بحث قرار میدهد: "در صورتی که دامنه انقلاب بسط یابد" ... "وپریود" صریح و آشکار معین کرده است - و این مراتب در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه هم قید شده است که - بویژه چگونه میتوان و باید به نفع پرولتاریا از "قدرت حکومت استفاده کرد" و در عین حال این موضوع را در نظر گرفت که در مرحله کنونی تکامل اجتماعی، چه کاری را میتوان بلافاصله انجام داد و چه کاری را لازم است بدو به مثابه تهیه مقدمات دمکراتیک مبارزه در راه سوسیالیسم انجام داد. قطعنامه در اینجا هم نومیدانه دنبال جریان را گرفته و میگوید: "میتواند خود را برای استفاده آماده نماید"، ولی نمیتواند بگوید که چگونه میتواند و چگونه خود را آماده نماید. برای چه استفاده‌ای ما شکی نداریم که مثلا نوایسکرای‌ها "میتوانند خود را برای استفاده" از مقام رهبری در حزب "آماده نمایند" ولی تمام مطلب اینجاست که تاکنون تجربه آنها در مورد این استفاده و نیز آمادگی آنها جای امیدی را باقی نمیگذارد که آنها بتوانند امکان را به واقعیت مبدل سازند ...

"وپریود" این موضوع را به دقت متذکر گردیده است که "امکان" واقعی "در دست نگاه داشتن حکومت" در چیست، - این امکان در دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان است، در نیروی مشترک و توده‌ای آنها است که قادر است بر تمام نیروهای ضد انقلاب فائق آید، و نیز در تطابق ناگزیر منافع آنها در مورد اصلاحات دمکراتیک است. قطعنامه کنفرانس در اینجا نیز هیچ چیز مثبتی نداده و فقط از موضوع طفره میرود. مگر نه این است که امکان نگهداری حکومت در روسیه مشروط به چگونگی ترکیب نیروهای اجتماعی خود روسیه و شرایط انقلاب دمکراتیکی است که هم اکنون در کشور ما به وقوع میپیوندد؟ مگر نه این است که پیروزی پرولتاریا در اروپا (از بسط دامنه انقلاب به اروپا تا پیروزی پرولتاریا هنوز مقداری فاصله است) موجب بروز مبارزه شدید ضد انقلابی بورژوازی روس خواهد شد؟ - قطعنامه نوایسکرای‌ها درباره این نیروی ضد انقلابی که اهمیت آن در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه مورد سنجش قرار گرفته است کلمه‌ای هم سخن نمیگوید. اگر ما در مبارزه برای جمهوری و دموکراسی امکان این را نداشتیم که به غیر از پرولتاریا به دهقانان نیز اتکاء نماییم در این صورت "نگهداری قدرت" اقدام نومیدانه‌ای بود. ولی وقتی چنین اقدامی نومیدانه نیست و وقتی پیروزی قطعی بر تزاریسیم چنین امکانی را برای ما میسر میسازد، - در این صورت ما باید به آن اشاره کنیم، ما باید مُجدّانه دعوت نماییم که این امکان را به واقعیت بدل سازند، ما باید نه فقط در صورت بسط دامنه انقلاب به اروپا بلکه برای بسط دامنه آن به اروپا نیز شعارهای عملی بدهیم. استناد دنباله‌روهای سوسیال دموکراسی به "مرزهای محدود تاریخی انقلاب روسیه" فقط پرده‌ای است برای استتار محدودیت فهم آنها در مورد وظایف این انقلاب دمکراتیک و

نقش پیشرو پرولتاریا در آن !

یکی از اعتراضاتی که بر ضد شعار "دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" میشود این است که این دیکتاتوری لازم‌اش "اراده واحد" است (ایسکرا شماره ۹۵) در حالی که پرولتاریا نمیتواند با خرده بورژوازی اراده واحد داشته باشد. این اعتراض بی پایه است زیرا بنای آن بر تفسیر مجرّد و "متافیزیکی" مفهوم "اراده واحد" گذاشته شده است. اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در مورد دیگر نباشد. فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت اراده در مسائل دمکراتیسم و مبارزه در راه جمهوری نمیگردد. فراموش کردن این موضوع به معنای فراموش کردن فرق منطقی و تاریخی میان انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن این موضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن این موضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دمکراتیک زیرا: وقتی این انقلاب "همگانی" بود در این صورت در همان حدودی که این انقلاب حوائج و تقاضاهای همگانی را برآورده مینماید در همان حدود هم در آن وحدت اراده وجود دارد. در خارج از حدود دمکراتیسم از وحدت اراده بین پرولتاریا و بورژوازی دهقانی جای سخنی هم نمیتواند باشد. مبارزه طبقاتی بین آنها امری است ناگزیر، ولی در زمینه جمهوری دمکراتیک این مبارزه عمیق‌ترین و وسیع‌ترین مبارزه مردم در راه سوسیالیسم خواهد بود. دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم مانند هر پدیده‌ای در عالم دارای یک گذشته و یک آینده است. گذشته آن - حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و ممتازیت است. در مبارزه با این گذشته، در مبارزه با ضد انقلاب "وحدت اراده" پرولتاریا و دهقانان ممکن است زیرا وحدت منافع وجود دارد.

آینده آن - مبارزه با مالکیت خصوصی، مبارزه کارگر روزمزد با صاحبکار و مبارزه در راه سوسیالیسم است. اینجا وحدت اراده غیر ممکن است [۱۷]. در اینجا راهی که در برابر ما قرار دارد راهی نیست که از حکومت مطلقه به جمهوری می‌رود بلکه راهی است که از جمهوری دمکراتیک خرده بورژوازی بسوی سوسیالیسم می‌رود.

البته در شرایط تاریخی مشخص عناصر گذشته و آینده در هم آمیخته و دو راه با هم مخلوط میشوند. کار روزمزدی و مبارزه آن علیه مالکیت خصوصی در زمان حکومت مطلقه نیز وجود دارد و حتی نطفه آن در رژیم سرواژ بسته میشود. ولی این موضوع به هیچ وجه مانع آن نیست که ما از نظر منطق و از لحاظ تاریخی مراحل بزرگ تکامل را از یکدیگر تفکیک نماییم. ما همه انقلاب بورژوایی و سوسیالیستی را در نقطه مقابل هم قرار میدهیم، ما همه بدون چون و چرا روی لزوم تفکیک کامل آنها از یکدیگر اصرار می‌ورزیم، ولی آیا میتوان منکر این شد که عناصر خاص و جداگانه‌ای از این دو انقلاب در در تاریخ با یکدیگر در می‌آمیزند؟ مگر عصر انقلابهای دمکراتیک اروپا شاهد یک سلسله نهضت‌های سوسیالیستی و تلاشهای سوسیالیستی نبوده است؟ و مگر انقلاب سوسیالیستی اروپا در آینده هنوز کارهای بسیار فراوانی که باید در رشته دمکراتیسم به انجام برساند در پیش ندارد؟

یک سوسیال دمکرات هرگز و حتی یک لحظه هم نباید مبارزه ناگزیر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم بر ضد دمکراتیک‌ترین و جمهوریخواه‌ترین بورژوازی و خرده بورژوازی از یاد ببرد. در این مسأله چون و چرا نیست. از اینجا نتیجه میشود که سوسیال دمکراسی باید حتما و بدون چون و چرا حزبی جداگانه و مستقل و دارای جنبه شدید طبقاتی باشد. از اینجا چنین بر میآید که تر ما حاکی از این که به اتفاق بورژوازی "باید با هم کوبید" دارای جنبه موقتی است و ما موظفیم "متفق را مانند یک دشمن" شدیداً تحت مراقبت قرار دهیم و الخ. در تمام اینها هم جای کوچکترین چون و چرا نیست. ولی خیلی مضحک و ارتجاعی میبود اگر از اینجا چنین استنباط میشد که باید وظایف حیاتی مربوط به لحظه فعلی را، ولو این وظایف گذرنده و موقتی هم باشند، فراموش کرد و به آنها اعتنایی نمود و یا به نظر حقارت به آنها نگریست. مبارزه با حکومت مطلقه وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست‌ها است، ولی هرگونه بی اعتنایی نسبت به این وظیفه یا حقیر شمردن آن مساوی است با خیانت به سوسیالیسم و خدمت به ارتجاع. دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان البته فقط یک وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست‌ها است ولی بی اعتنایی به این وظیفه در عصر انقلاب دمکراتیک - ارتجاع محض است.

وظایف سیاسی مشخص را باید در شرایط مشخص مطرح نمود. همه چیز نسبی است، همه چیز گذرنده است، همه چیز متغیر است. سوسیال دمکراسی آلمان در برنامه خود خواست جمهوری را مطرح نمیکند. در آنجا وضعیت طوری است که مشکل بتوان این مسأله را در عمل از مسأله سوسیالیسم تفکیک نمود (گو اینکه انگلس در مورد آلمان هم در سال ۱۸۹۱ در خصوص طرح برنامه ارفورت بر حذر میدارد از اینکه به نقش جمهوری و مبارزه در راه جمهوری کم بها داده شود) [۱۲۱]. [در سوسیال دمکراسی روسیه حتی صحبتی هم از این که خواست جمهوری از برنامه و تبلیغات حذف شود بمیان نیامده است، زیرا در کشور ما درباره ارتباط لاینفک مسأله جمهوری با مسأله سوسیالیسم جای سخنی هم نمیتواند باشد. سوسیال دمکراسی آلمان که در سال ۱۸۹۸ مسأله بخصوص جمهوری را در درجه اول اهمیت قرار نمیدهد پدیده‌ای است طبیعی که موجب هیچگونه حیرت یا تقبیحی نیست. اگر یک سوسیال دمکرات آلمانی در سال ۱۸۴۸ مسأله جمهوری را نادیده میگرفت آشکارا به انقلاب خیانت کرده بود. حقیقت مجرد وجود ندارد. حقیقت همیشه مشخص است.

زمانی میرسد - که مبارزه، علیه حکومت مطلقه روسیه به پایان میرسد - دوره انقلاب دمکراتیک در روسیه سپری میشود - آنوقت دیگر حتی صحبت درباره "وحدت اراده" پرولتاریا و دهقانان و درباره دیکتاتوری دمکراتیک و غیره مضحک خواهد بود. آنوقت ما مستقیماً درباره دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا فکر کرده با تفصیل بیشتری از آن سخن خواهیم گفت. ولی در حال حاضر حزب طبقه پیشرو نمیتواند با تمام قوا برای پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک بر تزاریسیم نکوشد. و اما پیروزی قطعی چیز دیگری نیست جز دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان.

تبصره [۱۲۲]

-به خواننده یادآوری مینماییم که ایسکرا در جریان جرّ و بحث با "وپریود" ضمناً به نامه انگلس به توراتی استناد میکرد که انگلس در آن پیشوای (آینده) رفرمیست‌های ایتالیا را از اختلاط دو مفهوم انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی بر حذر میداشت. انگلس درباره وضعیت سیاسی ایتالیا در سال ۱۸۹۴ نوشت که انقلابی که در ایتالیا در پیش است انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه انقلاب خرده بورژوازی و دمکراتیک است. ایسکرا "وپریود" را سرزنش میکرد که از اصلی که انگلس مقرر داشته منحرف شده است. این سرزنش صحیح نیست، زیرا "وپریود" (شماره ۱۴) به صحت کلیات تئوری مارکس درباره وجود اختلاف سه نیروی عمده انقلاب قرن نوزدهم کاملاً اذعان داشت. به موجب این تئوری نیروهایی که بر ضد نظام کهن یعنی حکومت مطلقه فئودالیسم و سرواژ بپا میخیزند عبارتند از (۱) بورژوازی بزرگ لیبرال؛ (۲) خرده بورژوازی رادیکال؛ (۳) پرولتاریا.

اولی مبارزه‌اش از حدود سلطنت مشروطه تجاوز نمیکند؛ دومی برای نیل به استقرار جمهوری دمکراتیک مبارزه میکند و سومی در راه انقلاب سوسیالیستی. مخلوط نمودن مفهوم مبارزه خرده بورژوازی که هدف آن انقلاب کامل دمکراتیک است با مبارزه پرولتاریایی که هدف آن انقلاب سوسیالیستی است - سوسیالیست را به ورشکستگی سیاسی تهدید مینماید، این بر حذر داشتن مارکس کاملاً صحیح است. ولی درست به همین علت شعار "کمونهای انقلابی" اشتباه است، زیرا کمونهایی که در تاریخ مشهورند درست همین انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی را با هم مخلوط میکردند. برعکس شعار ما یعنی دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان کاملاً ما را از این اشتباه مصون میدارد. شعار ما با تصدیق این موضوع که این انقلاب جنبه مسلماً بورژوازی دارد و قادر نیست مستقیماً از حدود انقلاب صرفاً دمکراتیک خارج شود، این انقلاب معین را بجلو سوق میدهد، -بالتجیه میکوشد از انقلاب دمکراتیک به منظور موفقیت‌آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم حداکثر استفاده را بنماید.

## زیرنویسها و توضیحات

[۱۷] تکامل سرمایه‌داری که وسعت و سرعت آن در دوره آزادی بیشتر است ناگزیر وحدت اراده را بسرعت خاتمه خواهد داد - و این سرعت به همان نسبتی که ضد انقلاب و ارتجاع سریعتر سرکوب شود، زیادتر خواهد بود.

[۱۲۰] منظور لنین برنامه‌ای است که در سال ۱۸۷۴ از طرف گروه بلانکیست‌های لندن، اعضای سابق کمون پاریس صادر شده بود.  
بلانکیست‌ها - طرفداران لویی اوگوست بلانکی - انقلابی فرانسوی (۱۸۰۵-۱۸۸۱) هستند. کلاسیک‌های مارکسیسم-لنینیسم در عین حال که بلانکی را بمتابه یک انقلابی برجسته و طرفدار سوسیالیسم توصیف کرده‌اند، به علت شیوه سکتاریستی و اسلوب‌های توطئه‌گرانه وی او را مورد انتقاد قرار داده‌اند. بلانکیسم مبارزه طبقاتی را نفی میکرد و راه خلاصی بشر را از قید بردگی مزدوری، مبارزه طبقاتی پرولتاریا

ندانسته بلکه توطئه اقلیت کوچکی از روشنفکران میدانست .

[۱۲۱] برنامه ارفورت این برنامه متعلق به سوسیال دمکراسی آلمان بود که در اکتبر سال ۱۸۹۱ در کنگره ارفورت بجای برنامه سال ۱۸۷۵ یعنی برنامه گنا پذیرفته شد. انگلس اشتباهات برنامه ارفورت را در کتاب خود تحت عنوان "راجع به انتقاد از طرح برنامه سوسیال دمکراتیک سال ۱۸۹۱" مورد انتقاد قرار داده است .

[۱۲۲] لنین در ژوئیه سال ۱۹۰۵ برای فصل دهم کتاب "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" تبصره‌ای نوشت. این تبصره در چاپ اول طبع نشد. اولین بار در سال ۱۹۲۶ در جلد پنجم مجموعه آثار لنین بچاپ رسید .



لنین: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

## ۱۱

# یک مقایسه اجمالی بین برخی از قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و "کنفرانس"

مسأله حکومت انقلابی موقت، در لحظه فعلی محور مسائل تاکتیکی سوسیال دمکراسی را تشکیل میدهد. مکث روی سایر قطعنامه‌های کنفرانس به همان تفصیل نه ممکن است و نه لزومی دارد. ما فقط به چند نکته‌ای که مؤید وجه تمایز اصولی خط مشی تاکتیکی قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و قطعنامه‌های کنفرانس است و فوقاً آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم مختصر اشاره‌ای خواهیم نمود .

مثلا موضوع چگونگی طرز رفتار نسبت به تاکتیک دولت در آستان انقلاب را در نظر بگیرید. در اینجا هم پاسخ کامل را در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات خواهید یافت. قطعنامه تمام شرایط گوناگون و وظایف لحظه مخصوص را در نظر میگیرد:

هم فاش نمودن جنبه ریاکارانه گذشت‌های دولت، هم استفاده از "شکلهای کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم"، هم اجرای انقلابی خواسته‌های مبرم طبقه کارگر (و در درجه اول روزکار ۸ ساعته) و هم، بالأخره، دفع باندهای سیاه. در قطعنامه‌های کنفرانس مسأله در چند قسمت پخش شده است: "دفع حمله نیروهای سیاه ارتجاع" فقط در براهین قطعنامه مربوط به چگونگی طرز رفتار نسبت به سایر احزاب ذکر گردیده است. شرکت در انتخابات مؤسسات انتخابی مجزا از "صلح و مصالحه‌های" تزاریسم با بورژوازی مورد بررسی قرار میگیرد. بجای دعوت برای عملی ساختن روزکار ۸ ساعته از طریق انقلابی، قطعنامه مخصوصی با عنوان پُر آب و تاب "درباره مبارزه اقتصادی" صادر میشود که فقط شعار قدیمی تبلیغات بر لَه "برقراری روزکار ۸ ساعته بوسیله وضع قانون" را تکرار مینماید (پس از استعمال کلمات پُر سر و صدا و بسیار نابخردانه درباره "جای مهمی که مسأله کارگر در زندگی اجتماعی روسیه اشغال مینماید"). عدم کفایت و عقب ماندگی این شعار در لحظه فعلی بقدری واضح است که برای اثبات آن حاجتی به مکث نیست.

و اما مسأله برآمد سیاسی آشکار. کنگره سوم تغییرات اساسی را که برای آینده نزدیک در فعالیت ما رخ خواهد داد در نظر میگیرد. از فعالیت مخفی و توسعه دستگاه مخفی به هیچ وجه نمیتوان چشم پوشید زیرا این عمل به نفع پلیس بوده و بینهایت برای دولت سودمند است. ولی اکنون دیگر نمیتوان درباره برآمد آشکار نیز فکر نکرد. باید فوراً شکلهای مصلحت‌آمیز این برآمد و بنابراین دستگاههای مخصوصی را که پنهانکاری آنها کمتر باشد برای این مقصود تهیه نمود. باید از جمعیت‌های علنی و نیمه علنی استفاده نمود تا بتوان حتی‌الامکان آنها را به تکیه‌گاههای حزب آشکار کارگر سوسیال دمکرات آینده روسیه بدل ساخت.

کنفرانس در اینجا نیز مسأله را در چند قسمت پخش میکند و هیچ شعار جامع نمیدهد. مخصوصاً توصیه خنده‌آوری که به کمیسیون تشکیلات راجع به بذل مراقبت در "نقل و انتقال" ادبای علنی شده است به چشم میزند. قرار مربوط به "تحت نفوذ درآوردن روزنامه‌های دمکراتیکی که هدف و منظور خود را کمک به جنبش کارگری قرار میدهند" بکلی بی‌معنی است. این موضوع را تمام جراید علنی لیبرال ما، که از لحاظ خط مشی تقریباً سراپا "آسواپازدنیهای" هستند، هدف خود قرار داده‌اند. چه میشود اگر هیأت تحریریه ایسکرا خودش توصیه خود را اجرا کند و به ما نمونه‌ای نشان بدهد که چگونه آسواپازدنیه را تابع نفوذ سوسیال دمکراتیک نمود؟ بجای این که شعار داده شود که از اتحادیه‌های علنی به منظور ایجاد تکیه‌گاههایی برای حزب استفاده شود، اولاً به ما درباره اتحادیه‌های فقط "حرفه‌ای" (با شرکت حتی اعضای حزب در آنها)، توصیه خصوصی میشود و ثانیاً توصیه رهبری بر "سازمانهای انقلابی کارگران" = "سازمانهایی که صورت رسمیت بخود نگرفته‌اند" = "کلوبهای انقلابی کارگران" میشود. چگونه این "کلوبها" جزو سازمانهایی که صورت رسمیت بخود نگرفته‌اند شدند و اینها چگونه "کلوبهایی" هستند - خدا میداند. ما بجای دستورالعمل‌های دقیق و واضح یک ارگان عالی حزبی با طرحهای درهم و برهمی از افکار مشتئی ادیب و چرکنویسهای ناخوانایی از نوشته‌های آنان روبرو هستیم. اینجا هیچ منظره کامل و جامعی بدست نمیآید که نشان دهد حزب بنای تمام فعالیت خود را بر روی

اساس كاملا جديدي ميگذار د .

كنگره حزب و كنفرانس "مسأله دهقانان" را به دو طريق كاملا مختلف طرح كرده‌اند. كنگره درباره "روش برخورد به جنبش دهقانان" و كنفرانس - درباره "كار در ميان دهقانان" قطعنامه تنظيم نموده است. در يك مورد، آنچه در درجه اول قرار داده شده، وظائف رهبري تمام جنبش وسيع انقلابي دمكراتيكي به نفع مبارزه تمام مردم بر ضد تزاريسم است. در مورد ديگر موضوع فقط منحصر است به "كار" در ميان يك قشر مخصوص. در يك مورد مهمترين شعار عملي تبليغات يعني تشكيل فوري كميته‌هاي انقلابي دهقانان به منظور عملي نمودن كليه اصلاحات دمكراتيكي، بميان كشيده ميشود. در مورد ديگر گفته ميشود "خواست تشكيل كميته‌ها" بايد به مجلس مؤسسان تسليم شود. چرا ما حتما بايد منتظر مجلس مؤسسان باشيم؟ آيا اين مجلس عملا مؤسسان خواهد شد؟ آيا اين مجلس بدون تاسيس قبلي و يا همزمان كميته‌هاي انقلابي دهقانان ثباتي خواهد داشت؟ - تمام اين مسائل را كنفرانس از نظر دور نموده است. در تمام تصميمات كنفرانس اين فكر عمومي كه ما آن را مورد بررسي قرار داديم و حاكي از اين است كه در انقلاب بورژوايي ما بايد بكار ويژه خود مشغول باشيم و موضوع رهبري تمام جنبش دمكراتيكي و عملي نمودن بالاستقلال اين رهبري را منظور نظر خود قرار ندهيم، نقش خود را باقي گذارده است. همانطور كه اكونوميست‌ها هميشه به اينجا ميرسيدند كه مبارزه اقتصادي، مال سوسيال دمكراتها و مبارزه سياسي، مال ليبرالها است، همينطور هم نويسگرابي‌ها طي تمام جريان قضاوتهاي خود به اينجا ميرسند كه گوشه محقري دور از انقلاب بورژوايي از آن ما و اجرائ فعالانه اين انقلاب از آن بورژوازي است .

بالاخره درباره قطعنامه‌هاي مربوط به طرز رفتار نسبت به احزاب ديگر نيز نميتوان سكوت اختيار كرد. قطعنامه كنگره سوم حزب كارگر سوسيال دمكرات روسيه از افشاي هرگونه محدوديت و نقائص جنبش آزادي‌طلبانه بورژوازي سخن ميگويد و به دنبال اين فكر سادهلوحانه نميرود كه تمام حالات ممكنه اين محدوديت را در فاصله بين دو كنگره ذكر نمايد و بين بورژواهاي خوب و بد حد فاصلي معين كند. كنفرانس با تكرر اشتباه استرووه، لجوجانه در جستجوي چنين حد فاصلي است و به اين طريق تئوري مشهور "كاغذ تورنسل" را تكميل ميكند. فكر استاروور از يك اندیشه نيكو سرچشمه ميگرفت و آن تحميل شرايط هر چه سخت‌تر به بورژوازي بود. او فقط فراموش ميكرد كه هر گونه كوششي براي تميز از-پيشي بورژوا-دمكراتهاي سزاوار پشنيباني و در خور سازش و غيره از بورژواهاي ديگر، منجر به "فرمولي" ميشود كه سير پيشرفت حوادث بلافاصله آن را بدور خواهد انداخت و هيچ نتيجه‌اي جز مشوب ساختن ذهن طبقاتي پرولتاريا نخواهد داشت. در اينجا مركز ثقل، از وحدت عملي و واقعي در مبارزه به حرف و وعده و شعار منتقل ميگردد. چنين شعار اساسي بنظر استاروور "حق انتخاب همگاني، متساوي، مستقيم و مخفي" بود. دو سال هم نگذشت كه تئوري "كاغذ تورنسل" بي پر و پاي خود را به ثبوت رساند، شعار حق انتخاب همگاني را آسواياژدنيه‌اي‌ها اقتباس كردند و در نتيجه، تنها يك گام هم به سوسيال دمكراسي نزديك نشدند بلكه بعكس بوسيله همين شعار سعی كردند كارگران را



گمراه سازند و آنان را از سوسیالیسم منصرف سازند .

اکنون نوایسکراییی‌ها "شرایط" باز هم "سخت‌تری" را بمیان میکشند و از دشمنان تزاریسیم "طلب میکنند" "از هر گونه عملیات قطعی پرولتاریای متشکل با کمال جدیت و بدون ابهام (!؟) پشتیبانی نمایند و قس‌علیهذا تا جایی که از آنها حتی خواهان "شرکت مؤثر در کار مسلح ساختن مردم" هستند. حد فاصل خیلی دورتر برده شده است ولی مع‌الوصف، این حد فاصل هم کهنه شده و فوراً بيمصرفی آن معلوم گردید. چرا مثلاً شعار جمهوری وجود ندارد؟ چگونه است که سوسیال دمکراتها از بورژوا-دمکراتها برای یک "جنگ انقلابی بیرحمانه بر ضد تمام ارکان رژیم صنفی سلطنت" هر چیزی را که بخواهید "طلب میکنند"، مگر مبارزه برای جمهوری را؟

شاهد این که این موضوع ایرادگیری نیست و اشتباه نوایسکراییی‌ها یک اهمیت سیاسی کاملاً حیاتی دارد - "اتحادیه آزادیخواه روسیه" است (رجوع شود به شماره ۴ "پرولتاریا") [۱۸]. این "دشمنان تزاریسیم" با تمام "خواستهای" نوایسکراییی‌ها کاملاً جور درمی‌آیند. ولی ما نشان دادیم که روح آسواباژدنیه‌ای در برنامه (و یا در بی‌برنامگی) این "اتحادیه آزادیخواه روسیه" حکمفرماست و پیروان آسواباژدنیه به آسانی میتوانند آن را به دنبال خود یدک بکشند. معزها کنفرانس در پایان قطعنامه اظهار میکند که "سوسیال دمکراسی کمافی‌السابق مبارزه خود را علیه کلیه آن احزاب سیاسی که در زیر لوای لیبرالیسم و دمکراسی از پشتیبانی واقعی مبارزه انقلابی پرولتاریا خودداری مینمایند و همانند دوستان ریاکار مردم هستند ادامه خواهد داد". "اتحادیه آزادیخواه روسیه" نه تنها از این پشتیبانی خودداری نمیکند بلکه جذاً آن را پیشنهاد مینماید. ولی آیا این موضوع ضمانتی هست به این که پیشوایان این اتحادیه ولو نام آزادیخواه هم داشته باشند "دوستان ریاکار مردم" نیستند؟

میبینید که نوایسکراییی‌ها با سرهم بندی قبلی "شرایط" و ارائه "خواستهای" که ضعف پُر صُولت آن خنده‌آور است، فوراً خود را به وضعیت مضحکی میاندازند. شرایط و خواستهای آنها فوراً عدم کفایت خود را در مورد بحساب آوردن واقعیت زنده نشان میدهند. تشبث آنها به فرمولها نومیدانه است زیرا هیچ فرمولی نیست که با آن بتوان صور گوناگون ریاکاری، ناپیگیری و محدودیت دمکراسی بورژوایی را معلوم کرد. مطلب بر سر "کاغذ تورنسل"، صورت ظاهر، خواستهای نوشته شده و چاپ شده و تعیین قبلی حد فاصل بین "دوستان" ریاکار و بی‌ریای "مردم" نیست، بلکه بر سر وحدت عملی و واقعی مبارزه بر سر انتقاد لاینقطعی است که سوسیال دمکراتها باید از هر قدم "متزلزل" دمکراسی بورژوایی بنمایند. آنچه برای "متحد ساختن واقعی تمام نیروهای اجتماعی ذیعلاقه به تغییرات دمکراتیک" لازم است، "موادی" نیست که کنفرانس با آن جدیت بیهوده روی آنها زحمت کشیده است بلکه علم به این موضوع است که چه شعارهای واقعا انقلابی را باید بمیان کشید. برای حصول این مقصود شعارهایی لازم است که بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه را به سطح پرولتاریا ارتقاء دهد نه اینکه وظایف پرولتاریا را تا سطح بورژوازی سلطنت‌طلب تنزل دهد. برای حصول این مقصود باید با جدیت در قیام شرکت ورزید نه اینکه با درازگویی از

زیر بار وظایف غیر قابل تعویق قیام مسلحانه شانه خالی کرد .

## زیرنویسها و توضیحات

[۱۸] در شماره چهارم "پرولتاری" منتشره در ۴ ژوئن سال ۱۹۰۵ مقاله مفصلی تحت عنوان "اتحادیه جدید انقلابی کارگری" درج شده بود. در این مقاله مضمون بیانیه‌های این اتحادیه که عنوان "اتحادیه آزادیخواه روسیه" بخود گرفته و هدف خود را دعوت مجلس مؤسسان بوسیله قیام مسلحانه قرار داده بود درج است. سپس در مقاله، روش سوسیال دموکراسی نسبت به این گونه اتحادیه‌های غیر حزبی تعیین میشود. این موضوع که تا چه اندازه این اتحادیه صورت واقعیت داشت و سرنوشت آن در انقلاب چه شد کاملاً بر ما مجهول است. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷ - هرت .)



لنین: دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک

۱۲

## آیا اگر بورژوازی از انقلاب دموکراتیک برآمد دامنه انقلاب نقصان میپذیرد؟

در سطور پیشین نوشته شده بود که قطعنامه‌های کنفرانس نوایسکرای‌های قفقاز که به توسط ایسکرا منتشر شده است بدست ما رسید (Pour la bonne bouche. برای حُسن ختام) مدرکی بهتر از این حتی به فکر ما هم خطور نمیکرد .

هیأت تحریریه ایسکرا بدست خاطرنشان میکند که "کنفرانس قفقاز نیز در مسأله اصلی تاکتیک عیناً واقعا هم!) به همان قراری رسید که در کنفرانس سرتاسری روسیه (یعنی در کنفرانس نوایسکرای‌ها) "به تصویب رسیده است". "رفقای قفقازی مسأله مربوط به روش سوسیال دموکراسی نسبت به حکومت انقلابی موقت را به مفهومی حل کردند که حاکی از

اتخاذ روش کاملاً منفی نسبت به اسلوب جدیدی است که از طرف گروه "وپربود" و نمایندگان باصطلاح کنگره که به این گروه گرویده‌اند ترویج میشود". "باید تصدیق کرد که کنفرانس در فرمولبندی تاکتیک حزب پرولتاریایی در انقلاب بورژوازی توفیق فراوان داشته است".

حرف حق، حق است. هیچکس نمیتوانست با "توفیقی" بیش از این اشتباهات اساسی نوایسکرایبی‌ها را فرمولبندی نماید. ما این فرمول را تماماً در اینجا نقل میکنیم به این طریق که قبلاً، در پراگ شکوفه‌ها و سپس میوه‌هایی را که در پایان تقدیم شده است قید مینماییم.

قطعنامه کنفرانس نوایسکرایبی‌های قفقاز درباره حکومت موقت:

"کنفرانس که وظیفه خود را استفاده از این لحظه انقلابی برای عمیق ساختن (البته! باید اضافه میشد: برای عمیق ساختن بشیوه مارتینف) (آگاهی سوسیال دمکراتیک پرولتاریا میداند "آیا فقط برای عمیق ساختن آگاهی ولی برای بکف آوردن جمهوری نه؟ چقدر انقلاب "عمیق" درک شده است!)،" به منظور اینکه برای حزب آزادی کامل انتقاد از نظام دولتی بورژوازی را که در شرف بوجود آمدن است تأمین نماید) "تأمین جمهوری کار ما نیست! کار ما فقط تأمین آزادی انتقاد است. ایده‌های آنارشستی زبان آنارشستی هم بوجود می‌آورد: نظام "دولتی بورژوازی" (!"، با تشکیل حکومت موقت سوسیال دمکراتیک و ورود در آن ابراز مخالفت مینماید) "بخاطر بیاورید قطعنامه‌ای را که باکو نینبست‌ها ده ماه پیش از انقلاب اسپانیا صادر کرده و انگلس بعنوان شاهد مثال ذکر نموده است: مراجعه شود به شماره سوم "پرولتاری" [۱۲۲] و اعمال فشار از خارج) "از پایین، ولی نه از بالا" (بر حکومت موقت بورژوازی را برای دمکراسی کردن حتی‌الامکان)؟! (بیشتر نظام دولتی بیشتر صلاح میبیند. کنفرانس بر آن است که تشکیل حکومت موقت سوسیال دمکراتیک یا شرکت در آن، از یک طرف نتیجه‌اش این است که توده‌های وسیع پرولتاریا که از حزب سوسیال دمکراتیک مأیوس خواهند شد، از آن جدا میگردند زیرا سوسیال دمکراسی با وجود تصرف قدرت نیز مادام که سوسیالیسم را عملی نموده است نمیتواند نیازمندی‌های حیاتی طبقه کارگر را برآورده نماید "جمهوری نیازمندی حیاتی نیست! تنظیم کنندگان قطعنامه در عالم ساده‌دلی خود متوجه نیستند که با زبان صرفاً آنارشستی صحبت میکنند. گویی آنها شرکت در انقلابهای بورژوازی را اساساً نفی کرده‌اند" (!و از طرف دیگر این امر طبقات بورژوازی را از انقلاب رَم میدهد و به این وسیله دامنه عمل انقلاب نقصان میپذیرد."

اینجاست تمام اصل مطلب. اینجاست که افکار آنارشستی با اپورتونسیسم تمام عیار آمیخته میشود (همانطور که این موضوع همیشه بین برنشتینی‌های اروپای غربی هم اتفاق میافتد). درست فکر کنید: در حکومت موقت شرکت نباید کرد، زیرا این موضوع بورژوازی را از انقلاب رَم میدهد و بدینوسیله دامنه عمل انقلاب نقصان میپذیرد! اینجاست که دیگر آن فلسفه نوایسکرایبی‌ها که میگوید چون انقلاب بورژوازی است به این جهت ما باید در مقابل رذائل بورژوازی سر تعظیم فرود آورده و از سر راهش کنار برویم، تماماً و بصورت ناب و پیگیر خود در مقابل ما متظاهر میگردد. اگر ما، ولو در موارد جزئی و ولو برای یک

دقیقه، از این نظر پیروی نماییم که شرکت ما ممکن است بورژوازی را از انقلاب رَم دهد در این صورت سرکردگی انقلاب را تماما به طبقه بورژوازی واگذار خواهیم کرد. به این طریق ما پرولتاریا را کاملا تحت قیمومت بورژوازی در می‌آوریم (در حالی که کاملا "آزادی انتقاد" را حفظ کرده‌ایم!!) و پرولتاریا را مجبور می‌کنیم، معتدل و ملایم باشد تا مبادا بورژوازی رَم کند. ما روی حیاتی‌ترین نیازمندی‌های پرولتاریا یعنی نیازمندی‌های سیاسی وی، که اکونومیست‌ها و مریدان آنها هیچگاه درست نمی‌فهمیدند سایه می‌افکنیم و این کار را به آن سبب می‌کنیم که بورژوازی رَم نکند. ما کاملا از شیوه مبارزه انقلابی در راه عملی نمودن دمکراتیسم، در حدودی که مورد لزوم پرولتاریاست، عدول کرده و شیوه معامله با بورژوازی را در پیش می‌گیریم و به بهای خیانت به اصول و خیانت به انقلاب، موافقت داوطلبانه بورژوازی را خریداری مینماییم ("برای اینکه رَم نکند.")

نویسگرایی‌های قفقاز توانسته‌اند تمام ماهیت تاکتیک خیانت به انقلاب و تبدیل پرولتاریا به زانده ناچیز طبقات بورژوازی را در دو سطر کوچک بیان نمایند. آنچه را که ما فوفا از اشتباهات نویسگرایی‌ها بعنوان یک تمایل معین نمودیم اکنون بصورت یک اصل واضح و مشخص در برابر ما جلوه‌گری مینماید: بدنبال بورژوازی سلطنت‌طلب افتادن. از آنجا که عملی کردن جمهوری ممکن است بورژوازی را وادار به رمیدن نماید (و هم اکنون وادار نموده است و مثال آن هم آقای استرووه است) پس مرده باد مبارزه در راه جمهوری. از آنجا که هرگونه درخواست جدی دمکراتیک پرولتاریا که به هدف نهایی منجر شود همیشه و در تمام جهان بورژوازی را وادار به رمیدن مینماید، - پس رفقای کارگر توی سوراخها پنهان شوید، فقط از خارج اعمال نفوذ بکنید، به فکر این نباشید که از اسلحه و وسائل نظام "دولتی بورژوازی" برای انقلاب استفاده کنید، "آزادی انتقاد" را برای خود حفظ نمایید.

مهمترین جعلی که در خود مفهوم کلمه "انقلاب بورژوایی" میشود در اینجا آشکار گردیده است. "درک" این کلمه بشیوه مارتینف یا ایسکرای نو مستقیما کار را به رها نمودن پرولتاریا در کام بورژوازی منجر می‌سازد.

برای کسی که اکونومیسم قدیمی را فراموش کرده است، برای کسی که آن را مورد بررسی قرار نمیدهد و بیاد نمی‌آورد - پی بردن به ماهیت این بروز فعلی اکونومیسم هم دشوار است. "Credo" [برنشتینی] ۱۲۴] را بخاطر بیاورید. اشخاص از نظریات و برنامه‌های "صرفا پرولتاریایی" اینطور استنتاج میکردند: اقتصاد، اشتغال به امور واقعی کارگری، آزاد بودن در انتقاد از هر گونه سیاست‌بافی، عمیق ساختن واقعی فعالیت سوسیال دمکراتیک - کار ما سوسیال دمکراتهاست و سیاست کار لیبرالها. زنده‌ها از اینکه دچار "انقلابیگری" شوید! این امر بورژوازی را رَم خواهد داد. کسی که "Credo" یا ضمیمه جداگانه شماره "نهم رابوچایا میسل" (مورّخه سپتامبر ۱۸۹۹) را از نو بخواند، جریان این استدلال تماما از برابر نظرش خواهد گذشت.

حالا هم همانست، منتها در یک مقیاس بزرگ یعنی در مورد ارزیابی تمام انقلاب "کبیر" روسیه، - که افسوس تئوریسین‌های مکتب کوتاه‌نظری ارتدکسال از پیش آن را مبتدل

مینمایند و تا حد یک کاریکاتور تنزل میدهند! آزادی انتقاد، عمیق ساختن آگاهی، اعمال نفوذ از خارج کار ما سوسیال دمکراتها و آزادی عمل، آزادی میدان برای رهبری انقلابی (بخوان لیبرالی)، آزادی اجرای "رفرم" از بالا، کار آنها یعنی طبقات بورژوازی است .

این مبتذل کنندگان مارکسیسم هیچگاه کوچکترین تفکری درباره گفته‌های مارکس راجع به لزوم تبدیل سلاح انتقاد به انتقاد سلاح نکرده‌اند. اینان، که بیهوده بنام مارکس متوسل میشوند، در عمل قطعنامه‌هایی تاکتیکی تدوین میکنند که کاملاً مطابق روح پُرگویان بورژوامآب فرانکفورت یعنی کسانی است که آزادانه از حکومت مطلقه انتقاد میکردند و آگاهی دمکراتیک را عمیق میساختند و به این موضوع پی نمیدردند که زمان انقلاب زمان عمل است، و آن هم عملی که هم از بالا و هم از پایین انجام گیرد. آنها مارکسیسم را به درازگویی بدل نموده‌اند، از ایدئولوژی مصمم‌ترین و با انرژی‌ترین طبقه انقلابی پیشرو، یک نوع ایدئولوژی خاصی درست کرده‌اند که متعلق به عقب مانده‌ترین قشرهای این طبقه یعنی قشرهایی است که از وظایف دشوار انقلابی دمکراتیک احتراز میجویند و انجام این وظایف را بعهدده امثال آقای استرووه واگذار میکنند .

اگر طبقات بورژوازی در نتیجه شرکت سوسیال دمکراتیک در حکومت انقلابی رمیده شوند در این صورت "دامنه عمل آن را نقصان خواهند داد ."

کارگران روسیه میشوند؟ اگر انقلاب را آقایان استرووه‌ها که سوسیال دمکراتها آنها را رَم نداده باشند، انجام دهند، یعنی کسانی انجام دهند که منظورشان پیروزی بر تزاریسیم نبوده بلکه معامله با آن است، در این صورت دامنه انقلاب وسیعتر خواهد شد. اگر از دو نتیجه ممکنه انقلاب که ما فوقا توصیف نمودیم نتیجه اولی حاصل شود، یعنی اگر بورژوازی سلطنت‌طلب با حکومت مطلقه بر سر یک "مشروطیت" شیپف‌مآبانه معامله کنند دامنه انقلاب وسیعتر خواهد شد !

سوسیال دمکراتهایی که برای رهبری تمام حزب این مطالب اقتضاح‌آور را در قطعنامه‌ها مینویسند یا این قطعنامه‌های "توفیق‌آمیز" را تصویب مینمایند بقدری در نتیجه درازگویی‌هایی که تمام شیوه حیاتی مارکسیسم را کشیده است چشم بصیرتشان کور شده که نمیبینند چگونه این قطعنامه‌ها تمام گفته‌های خوب آنها را هم به جمله‌پردازی مبدل مینمایند. هر مقاله آنها را که میخواهید از ایسکرا بردارید، حتی جزوه مشهور مارتینف شهیر ما را در نظر بگیرید، - میبینید که در تمام آنها از قیام مردم، رساندن انقلاب به پایان خود و کوشش برای اتکاء به قشرهای پایینی مردم در مبارزه با بورژوازی ناپیگیر، صحبت میشود. ولی از همان لحظه‌ای که شما اندیشه "نقصان پذیرفتن دامنه انقلاب" در نتیجه دوری جُستن بورژوازی را قبول کرده یا مورد تأیید قرار میدهید تمام این گفته‌های نیکو بدل به یک عبارت‌پردازی حقیر میشود. از دو حال خارج نیست آقایان؛ یا ما باید علیرغم بورژوازی ناپیگیر و خودغرض و جبون به اتفاق مردم در راه عملی نمودن انقلاب کوشش نماییم و به پیروزی کامل بر تزاریسیم نائل آییم یا اینکه این "علیرغم" را مجاز ندانیم و بترسیم از اینکه مبادا بورژوازی "برمَد" و آنوقت است که ما پرولتاریا و مردم را تسلیم بورژوازی، تسلیم

بورژوازی ناپیگیر و خودغرض و جیون کرده‌ایم .

بفکر این نیفتید که گفته‌های مرا بغلط تفسیر کنید. فریاد نکنید که شما را به خیانت آگاهانه متهم مینمایند. خیر شما هم نظیر اکونومیست‌های سابق که بدون قدرت مقاومت و بدون بازگشت آنقدر در سراشیب "عمیق ساختن" مارکسیسم در غلطیدند تا به "فضل فروشی" ضد انقلابی و بی روح رسیدند - بدون آگاهی آنقدر رفتید تا در منجلاب غوطه‌ور شدید .

آیا شما آقایان هیچ فکر کرده‌اید که "دامنه انقلاب" به کدامیک از نیروهای واقعا موجود اجتماعی وابسته است؟ نیروهای سیاست خارجی و بند و بست‌های بین‌المللی را کنار میگذاریم، که اکنون بصورتی بسیار مساعد بحال ما، ترکیب یافته‌اند ولی ما آنها را هیچگاه در نظر نمیگیریم و بحق هم در نظر نمیگیریم زیرا صحبت بر سر نیروهای داخلی روسیه است. نگاهی به این نیروهای اجتماعی داخلی بيفکنید. نیروهای ضد انقلاب عبارتند از حکومت مطلقه، دربار، پلیس، مأمورین دولتی، ارتش و یک مشت اعیان و اشراف. هر قدر حس خشم و تنفر مردم عمیقتر باشد همانقدر اطمینان به ارتش کمتر و تزلزل مأمورین دولتی بیشتر میشود. وانگهی بورژوازی اکنون من حیث‌المجموع طرفدار طرفدار انقلاب است و درباره آزادی داد سخن میدهد و روز بروز بیشتر بنام مردم و حتی انقلاب صحبت میکند[۱۹]. ولی ما مارکسیست‌ها همه از روی تئوری میدانیم و در زندگی روزانه هم هر روز و هر ساعت نمونه آن را در لیبرالها، زمستوایی‌ها و آسوابازدنیه‌ای‌های خود مشاهده مینماییم که بورژوازی طرفدار ناپیگیر و خودغرض و جیون انقلاب است. بورژوازی، همینکه تمایلات خودغرضانه و محدودش برآورده شد و همینکه از دمکراتیسم پیگیر "ارمید" "و هم اکنون در حال رمیدن است" (امن حیث‌المجموع بسوی ضد انقلاب، بسوی حکومت مطلقه روی خواهد آورد و علیه انقلاب و علیه مردم دست به عمل خواهد زد. باقی میماند "مردم" یعنی پرولتاریا و دهقانان؛ پرولتاریا تنها طبقه‌ای است که قادر است با اطمینان تا هدف نهایی پیش رود زیرا راهی که در پیش دارد بمراتب از انقلاب دمکراتیک فراتر میرود. از اینرو است که پرولتاریا در مبارزه برای جمهوری در نخستین صفوف پیکار میکند و اندرزه‌های سفیهانه‌ای را که میگوید باید دقت کرد تا مبادا بورژوازی برمد و به هیچ وجه درخور پرولتاریا نیست، با اشمئزاز تمام رد میکند. دهقانان، شامل توده‌ای از عناصر نیمه پرولتر و عناصر خرده بورژوا است. این امر آنها را نیز بی‌ثبات میسازد و پرولتاریا را مجبور میکند در یک حزب کاملا طبقاتی متحد گردد. ولی بی‌ثباتی دهقانان با بی‌ثباتی بورژوازی فرق اساسی دارد، زیرا دهقانان در لحظه فعلی آنقدر به حفظ حتمی مالکیت خصوصی علاقمند نیستند که به ضبط املاک اربابی که یکی از صور عمده این مالکیت است علاقمندند. دهقانان میتوانند طرفدار کامل و اساسی انقلاب دمکراتیک باشند، بدون اینکه این موضوع آنها را سوسیالیست بکند و بدون اینکه جنبه خرده بورژوایی خود را از دست بدهند. دهقانان ناگزیر اینطور هم خواهند شد، بشرط اینکه سیر حوادث انقلابی که باعث تنویر افکار آنها است، در اثر خیانت بورژوازی و شکست پرولتاریا، خیلی زود قطع نگردد. با این شرط دهقانان مسلما تکیه‌گاه انقلاب و جمهوری خواهند بود، زیرا فقط در صورت پیروزی کامل انقلاب است که برای دهقانان در زمینه رفهرمهای ارضی تحصیل همه چیز، میسر خواهد شد، یعنی تحصیل تمام آن چیزهایی میسر خواهد شد که مورد تمایل

آنان است و آرزوی آن را دارند و واقعا لازم دارند (ولی نه برای محو سرمایه‌داری که "سوسیالیست رولوسیونرها" تصور میکنند، بلکه) برای اینکه از منجلاص اصول سرواژ، و از ظلمت، خواری و مذلت و چاکری خلاص شوند و شرایط زندگی خود را تا حدودی که در شرایط اقتصادی کالایی ممکن است بهبود بخشند .

علاوه بر این، نه فقط اصلاحات اساسی ارضی بلکه کلیه منافع مشترک و دائمی دهقانان نیز آنها را به انقلاب دل‌بسته میکند. دهقانان حتی در مبارزه علیه پرولتاریا نیز احتیاج به دمکراتیسم دارند زیرا فقط رژیم دمکراتیک است که میتواند بطور دقیق مبین منابع آنان باشد و به آنها، بمنزله توده و اکثریت، تفوق بدهد. هر چه ذهن دهقانان روشنتر باشد (و از هنگام جنگ با ژاپن هم ذهن آنها با چنان سرعتی روشن میشود که حتی به خاطر بسیاری از کسانی که عادت کرده‌اند درجه روشنی ذهن را با معیارهای دبستانی بسنجند بطور هم نمیکند) به همان نسبت آنها پیگیرتر و با عزمی راسختر، از انقلاب کامل دمکراتیک طرفداری خواهند کرد. زیرا برخلاف بورژوازی برای آنها حاکمیت مردم وحشت‌آور نبوده بلکه سودمند است. همینکه دهقانان خود را از قید سلطنت‌طلبی ساده‌لوحانه آزاد نمایند، جمهوری دمکراتیک آمال و آرزوی آنها خواهد شد زیرا سلطنت‌طلبی آگاهانه بورژوازی دلال‌منش (با مجلس اعیان و غیره) برای دهقانان در حکم همان رُقیّت، همان خواری و مذلت و ظلمت پیشین است که فقط کمی رنگ و روغن مشروطه اروپایی روی آن زده‌اند .

به این علت است که بورژوازی، بمثابه یک طبقه، به حکم طبیعت و اجبار به زیر بال حزب لیبرال سلطنت‌طلب پناه میبرد ولی دهقانان بمثابه توده - به رهبری حزب انقلابی و جمهوریخواه ملتجی میگردند. به این علت است که بورژوازی قادر نیست انقلاب دمکراتیک را به پایان خود برساند ولی دهقانان استعداد این کار را دارند و ما باید با تمام قوای خود در راه حصول این مقصود به آنها کمک کنیم .

معترضانه به من خواهند گفت: این موضوع محتاج اثبات نیست، این حکم الفباء را دارد و تمام سوسیال دمکراتها آن را بسیار خوب میفهمند. خیر، آنهایی که میگویند در نتیجه کنار رفتن بورژوازی "دامنه" انقلاب "نقصان میپذیرد"، این موضوع را نمیفهمند. این قبیل اشخاص کلماتی را که از برنامه ارضی ما آموخته‌اند تکرار میکنند، ولی به معنی آنها پی نمیبرند زیرا در غیر این صورت آنها از مفهوم دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان که بطور ناگزیر از تمام جهان‌بینی مارکسیستی و برنامه ما ناشی میشود، نمیترسیدند و دامنه انقلاب کبیر روسیه را به دامنه عمل بورژوازی محدود نمی‌نمودند. این اشخاص با قطعنامه‌های صریحا ضد مارکسیستی و ضد انقلابی خود اثر عبارات مجرد انقلابی مارکسیستی خود را بین می‌برند .

کسی که واقعا به اهمیت نقش دهقانان در انقلاب پیروزمندانه روسیه پی برده ممکن نیست بتواند بگوید در صورتی که بورژوازی از انقلاب برآمد دامنه انقلاب نقصان میپذیرد. زیرا در حقیقت فقط وقتی دامنه انقلاب روسیه واقعا رو به وسعت میگذارد، فقط وقتی این دامنه انقلاب واقعا از آنچه در عصر انقلاب بورژوا-دمکراتیک ممکن است وسیعتر خواهد بود

که بورژوازی از آن برآمد و توده دهقانان همدوش با پرولتاریا نقش یک انقلابی فعال را بعهده بگیرند. برای اینکه انقلاب دمکراتیک ما بتواند بطرز پیگیری به پایان خود برسد باید به نیروهایی اتکاء نماید که قادر باشند ناپیگیری اجتناب ناپذیر بورژوازی را فلج سازند (یعنی همانا قادر باشند "آن را وادار به رمیدن نمایند"، همان چیزی که طرفداران قفقازی ایسکرا به علت نابخردی از آن میترسند).

پرولتاریا باید انقلاب دمکراتیک را به آخر برساند به این طریق که توده دهقانان را بخود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند به این طریق که توده عناصر نیمه پرولتر اهالی را بخود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبراً در هم شکند و ناپیگیری دهقان و خرده بورژوازی را فلج سازد. اینها هستند آن وظایف پرولتاریا که نوایسکرایها در تمام استدلالها و قطعنامه‌های خویش درباره دامنه انقلاب با آن محدودیت از آن سخن میگویند.

ولی یک نکته را که چه بسا هنگام استدلال درباره این "دامنه" از نظر میافتد، نباید فراموش کرد. نباید فراموش کرد که در این مورد سخن بر سر دشوار بودن قضیه نیست بلکه بر سر این است که از چه راهی باید به جستجو و نیل به راه حل پرداخت. سخن بر سر این نیست که آیا نیرومند نمودن و شکست ناپذیر کردن وسعت دامنه انقلاب آسان یا دشوار است بلکه بر سر این است که برای وسعت دادن به این دامنه چگونه باید اقدام نمود. اختلاف همانا بر سر جنبه اساسی فعالیت و جهت حرکت آن است. ما روی این موضوع تکیه میکنیم، زیرا چه بسا اشخاص بی‌توجه و نادرست دو مسأله مختلف را با یکدیگر مخلوط مینمایند. یکی مسأله سمت حرکت یا به عبارت دیگر انتخاب یکی از دو راه مختلف است و دیگری مسأله مربوط به سهولت رسیدن به هدف و یا نزدیکی اجرای آن در راه انتخاب شده.

ما در گفته‌های سابق به هیچ وجه به مسأله اخیر نپرداختیم زیرا این مسأله گفتگوها و اختلاف نظرهایی در داخل حزب ایجاد نکرده است. ولی بدیهی است که این مسأله بخودی خود بی اندازه شایان اهمیت بوده و شایسته آن است که تمام سوسیال دمکراتها آن را بطور کاملاً جدی مورد توجه قرار دهند. خوشبینی غیر مجازی میبود هر آینه دشواریهایی که در راه جلب توده‌ها به نهضت وجود دارد و این دشواریها تنها شامل طبقه کارگر نبوده بلکه شامل دهقانان نیز هست، فراموش میشد. همین دشواریها است که بارها مجاهداتی را که برای رساندن انقلاب دمکراتیک به هدف نهایی شده است عقیم گذارده و ضمناً در این جریان بورژوازی ناپیگیر و خودغرض که در عین حال هم از راه مدافعه از دستگاه سلطنت در مقابل مردم "سرمایه تحصیل نموده است" و هم "قیافه معصوم" لیبرالیسم... یا "خط مشی آسواپژدنیه" را، "حفظ کرده است" - بیش از همه به کامیابی رسیده است! ولی دشواری معنایش عدم امکان نیست. آنچه مهم است اطمینان در انتخاب صحیح راه است و این اطمینان است که انرژی و شور انقلابی قادر به معجزه را صد بار افزایش میدهد.

با مقایسه بین قطعنامه نوایسکرایهای قفقاز و قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال



دمکرات روسیه فوراً دیده میشود که میان سوسیال دمکراتهای امروزی از لحاظ انتخاب راه، چه اختلاف عمیقی وجود دارد. قطعنامه کنگره میگوید: بورژوازی ناپیگیر است، بورژوازی حتماً سعی خواهد کرد پیروزیهای انقلاب را از چنگ ما خارج کند. پس، رفقای کارگر، با انرژی بیشتری خود را برای مبارزه حاضر کنید، مسلح شوید، دهقانان را بسوی خود جلب کنید. ما پیروزیهای انقلاب را بدون پیکار، به بورژوازی خودغرض نخواهیم داد. قطعنامه نوایسکرایی‌های قفقاز میگوید: بورژوازی ناپیگیر است، بورژوازی ممکن است از انقلاب برآمد. پس، رفقای کارگر، مبادا فکر شرکت در حکومت موقت بنمایید زیرا در این صورت بورژوازی محققاً خواهد رسید و در نتیجه دامنه انقلاب نقصان خواهد پذیرفت!

یک دسته میگوید: علیرغم مقاومت یا عدم فعالیت بورژوازی ناپیگیر، انقلاب را تا نیل به هدف نهایی بجلو سوق دهید.

دسته دیگر میگوید: این فکر را نکنید که انقلاب مستقلاً به هدف نهایی برسانید زیرا در آن صورت بورژوازی ناپیگیر خواهد رسید.

مگر ما با دو راهی که کاملاً در دو قطب مخالف قرار دارند روبرو نیستیم؟ مگر واضح نیست که این دو تاکتیک بکلی ناسخ یکدیگرند؟ مگر واضح نیست که تاکتیک اول یگانه تاکتیک صحیح سوسیال دمکراسی انقلابی و تاکتیک دوم در ماهیت امر تاکتیک صرفاً آسواباژدنیهمآبانه است؟

---

## زیرنویسها و توضیحات

[۱۹] در این زمینه نامه سرگشاده آقای استرووه به ژورس که اخیراً ژورس آن را در روزنامه اومانیتیه L'Humanité و آقای استرووه در شماره ۷۲ آسواباژدنییه درج نموده‌اند، شایان توجه است.

[۱۲۳] لنین مقاله خود را تحت عنوان "در باره حکومت انقلابی موقت" که در سال ۱۹۰۵ در شماره ۳ روزنامه "پرولتاری" منتشر شده بود و نیز مقاله انگلس را تحت عنوان "باکونینیست‌ها گرم کارند - یادداشت‌هایی درباره قیام اسپانیا در تابستان سال ۱۸۷۳" در نظر دارد. انگلس در این مقاله خود قطعنامه باکونینیست‌ها را که لنین اینجا از آن نام میبرد مورد انتقاد قرار میدهد.

[۱۲۴] Credo یعنی اصول دین، برنامه، شرح جهان‌بینی. گروه "اکنونمیست‌ها" (س. ن. پروکوپویچ، ای. د. کوسکوا و دیگران که بعدها کادت شدند) در سال ۱۸۹۹ بیانیه‌ای انتشار دادند که بنام Credo مشهور شد. این بیانیه نشانه بارزی از اپورتونیسیم "اکنونمیسم" روسیه بود. لنین بر ضد نظریات "اکنونمیست‌ها" اعتراض‌نامه شدید و افشا کننده‌ای تحت عنوان "اعتراض به سوسیال دمکراتهای روسیه" نوشت.

لنین: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

۱۳

## حرف آخر

### آیا جرات پیروز شدن داریم؟

اشخاصی که با اوضاع و احوال سوسیال دمکراسی روسیه آشنایی سطحی دارند و یا از کنار قضاوت میکنند و از تاریخچه تمام مبارزه داخلی حزب ما از هنگام پیدایش اکونومیسم به بعد اطلاعی ندارند، چه بسا به اختلاف نظرهای تاکتیکی فعلی هم که بخصوص بعد از کنگره سوم مشخص شده است با بی‌اعتنایی نگرسته و آن را صرفاً دو تمایلی میدانند که برای هر جنبش سوسیال دمکراتیک طبیعی، ناگزیر و با یکدیگر آشتی‌پذیرند. بنظر آنها یکی از این دو طرف به اصطلاح روی فعالیت معمولی جاری و روزانه و روی لزوم بسط دامنه ترویج و تبلیغ، روی تهیه و تدارک قوا، عمیق ساختن جنبش و قس‌علیهذا بطور خاصی تکیه مینماید و طرف دیگر به وظایف جنگی و به وظایف عمومی سیاسی و انقلابی جنبش بیشتر عطف توجه میکند، و لزوم قیام مسلحانه و دادن شعارهای حاکی از دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک و حکومت موقت انقلابی موقت را خاطر نشان میسازد. ولی هیچیک از دو طرف، نه در این مورد و نه در مورد دیگر (و اصولاً در هیچ مورد در دنیا) نباید راه مبالغه ببیماید، افراط و تفریط خوب نیست و قس‌علیهذا .

حقایق پیش پا افتاده‌ای از حکمت زندگی (و باصطلاح "سیاسی") که در این قبیل اظهارنظرها بدون شک وجود دارد غالباً روی عدم درک احتیاجات حیاتی و روزمره حزب پرده میافکند. مثلاً اختلافاتی را که امروز از لحاظ تاکتیک بین سوسیال دمکراتهای روسیه وجود دارد در نظر بگیرید. بدیهی است که تکیه مخصوصی روی جنبه روزمره و عادی فعالیت که ما در استدلالهای تاکتیکی نوایسگرایی‌ها مشاهده مینماییم بخودی خود هیچ خطری در بر ندارد و هیچگونه اختلافی را در شعارهای تاکتیکی بوجود نمی‌آورد. ولی کافی است قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه با قطعنامه‌های کنفرانس مقایسه شود تا این اختلاف فوراً معلوم گردد .

و اما مطلب بر سر چیست؟ اولاً مطلب بر سر این است که تنها یک اشاره کلی و مجرد به وجود دو جریان در جنبش و به مضرات افراطی بودن کافی نیست. باید بطور مشخص دانست در زمان حال چه چیزی به جنبش آسیب میرساند و خطر واقعی سیاسی برای حزب اکنون در چیست. ثانیاً، باید دانست که آیا این یا آن شعار تاکتیکی و یا شاید فقدان یکی از

شعارها - آب در آسیاب کدامیک از نیروهای واقعی سیاسی خواهد ریخت. اگر به گفته‌های نوایسکرایی‌ها گوش فرا دهید به این نتیجه میرسید که حزب سوسیال دمکرات را خطر دست برداشتن از ترویج و تبلیغ و از مبارزه اقتصادی و انتقاد از دمکراسی بورژوایی و نیز سرگرمی زیاده از حد به تدارکات جنگی و حمله مسلحانه و کوشش برای بدست آوردن قدرت و نظایر آن تهدید مینماید. ولی در حقیقت امر، آن خطری که واقعا حزب را تهدید میکند بکلی از جانب دیگر است. هر کس کمی از نزدیک با اوضاع جنبش آشنایی دارد، هر کس بطور دقیق و عمیق جریان آن را تعقیب میکند ممکن نیست به جنبه مسخره‌آمیز خوف و وحشت نوایسکرایی‌ها پی نبرد. تمام فعالیت حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه اکنون دیگر شکل محکم و ثابتی بخود گرفته است که بدون شک تمرکز قوا را در ترویج و تبلیغ، در میتینگ‌های سیار و اجتماعات بزرگ، در پخش اوراق و جزوه‌ها و کمک به مبارزه اقتصادی و شعارهای آن تأمین مینماید. هیچ کمیته حزبی، هیچ کمیته محلی، هیچ جلسه فعالین و هیچ گروه وابسته به کارخانه‌ای نیست که در آن ۹۹ درصد توجه و نیرو و وقت پیوسته و همیشه صرف تمام این کارها که از همان نیمه دوم سالهای ۹۰ جداً بموقع اجرا گذارده میشود، نشده باشد. فقط اشخاصی که هیچگونه آشنایی با جنبش ندارند از این حقایق بی اطلاعند. فقط اشخاص بسیار ساده لوح یا بی اطلاع ممکن است برای این تکرار مکررات نوایسکرایی‌ها که با تبختر خاصی ادا میشود ارزش واقعی قائل گردند.

حقیقت آن است که ما نه تنها زیاده از حد سرگرم وظایف قیام، شعارهای عمومی سیاسی و مسأله مربوط به رهبری تمام انقلاب توده‌ای نیستیم، بلکه بعکس بویژه عقب‌ماندگی در این مورد است که بطور زنده‌ای توجه را بخود جلب میکند و دردناکترین مسائل را تشکیل میدهد و برای جنبش، خطر واقعی در بر دارد، زیرا ممکن است جنبش در کردار انقلابی به جنبش در گفتار انقلابی مبدل شود و در پاره‌ای نقاط هم اکنون مبدل هم میشود. از صدها و صدها سازمان، گروه و محفلی که به انجام امور حزبی مشغولند حتی یکی را هم نمیابید که از آغاز پیدایش خود کار روزانه‌اش همان فعالیتی نباشد که فضایی ایسکرایی نو با قیافه کسانی که حقایق جدیدی کشف کرده‌اند از آن دم میزنند. ولی بر عکس شما چند درصد ناچیزی از گروه‌ها و محفلها را مییابید که از وظایف قیام مسلحانه آگاه و دست‌بکار اجرای آن شده و به این موضوع پی برده باشند که باید تمام انقلاب توده‌ای را علیه تزاریسم رهبری نمود و برای حصول این مقصود باید بویژه فلان شعار پیش‌آهنگ بخصوص را اعلام نمود نه شعار پیش‌آهنگ دیگری را.

ما از اجرای وظایف پیشرو و واقعا انقلابی خود بطور غیر قابل تصویری عقب مانده‌ایم، ما هنوز در موارد بسیاری به این وظایف پی نبرده‌ایم، ما در اثر عقب‌ماندگی خود در این قسمت در هر موردی از تقویت دمکراسی انقلابی بورژوایی غفلت ورزیده‌ایم. با این حال نویسندگان ایسکرایی نو که به جریان حوادث و تقاضاهای زمان پشت کرده‌اند با لجاجت تکرار مینمایند: گذشته را فراموش نکنید! سرگرم نو نشوید! این، بُرهان اصلی و ثابت تمام قطعنامه‌های مهم کنفرانس است و حال آنکه شما در قطعنامه‌های کنگره همواره چنین میخوانید: ما در عین حال که گذشته را تأیید میکنیم (و بویژه بعلت اینکه گذشته است و بوسیله مطبوعات و قطعنامه‌ها و تجربه حل و فصل شده و مسجل گردیده است روی تکرار

مکرر آن مکث نمیکنیم) - وظیفه جدیدی اعلام مینماییم و توجه عموم را به آن معطوف میداریم، شعار جدیدی می‌دهیم و از سوسیال دمکراتهای واقعا انقلابی می‌خواهیم که بیدرنگ برای اجرای آن دست بکار شوند .

این است حقیقت موضوع دو جریان در تاکتیک سوسیال دمکراسی. عصر انقلابی وظایف جدیدی را به میان آورده است که تنها نابینایان قادر به دیدن آن نیستند. یک دسته از سوسیال دمکراتها این وظایف را بطور قطع قبول دارند و در دستور روز می‌گذارند و می‌گویند: قیام مسلحانه امری است تأخیر ناپذیر، بیدرنگ، با انرژی تمام، خود را برای آن آماده نمایید، بخاطر داشته باشید که این قیام برای حصول پیروزی قطعی ضروری است، شعارهای جمهوری، حکومت موقت و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را بمیان بکشید. ولی دسته دیگر به قهقرا می‌روند، درجا می‌زنند، بجای تنظیم شعار دیباچه مینویسند، بجای اینکه وظایف جدید را در عین تأیید وظایف قدیم تعیین نمایند، با طول تفصیل و بطور خسته کننده‌ای به نشخوار وظایف قدیم مشغولند و بدون اینکه قادر به تعیین شرایط پیروزی قطعی باشند، بدون اینکه قادر باشند یگانه شعارهایی را که با کوشش برای نیل به پیروزی نهایی مطابقت داشته باشد تنظیم نمایند درباره شانه خالی کردن از وظایف جدید عبارت پردازی میکنند .

نتیجه سیاسی این دنباله‌روی آشکار است. افسانه نزدیک شدن "اکثریت" حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه به دمکراسی انقلابی بورژوازی همچنان افسانه میماند و هیچیک از واقعیت‌های سیاسی، هیچیک از قطعنامه‌های با نفوذ "بلشویکها"، هیچیک از اقدامات کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه صحت آن را تأیید نمی‌نمایند. و حال آنکه بورژوازی اپورتونیست و سلطنت‌طلب مدتها است که در وجود آسواژدنیه از تمایلات "اصولی" نوایسکرای‌ها حسن استقبال میکند و اکنون دیگر مستقیما از آنها به نفع خود استفاده مینماید، و تمام گفته‌ها و "ایده‌های" آنها را بر ضد "پنهانکاری" و "شورش"، بر ضد پُر بها دادن به جنبه "فنی" انقلاب، بر ضد اعلام مستقیم شعار قیام مسلحانه، بر ضد روح "انقلابیگری" خواستهای افراطی و غیره و غیره با حُسن نظر تلقی میکند. قطعنامه مصوبه از طرف تمام کنفرانس "منشویکهای" سوسیال دمکرات قفقاز و تصویب این قطعنامه از طرف هیأت تحریریه ایسکرای نو کلیه این نکات را از نظر سیاسی بدون ابهام به این نحور ترازبندی مینماید: مبدا بورژوازی در صورت شرکت پرولتاریا در دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک برمد! با این جمله تمام گفتنی‌ها گفته شده است. با این جمله تبدیل پرولتاریا به زائده بورژوازی سلطنت‌طلب بطور قطعی مسجل گردیده است. با این جمله اهمیت سیاسی دنباله‌روی ایسکرای نو نه بوسیله اظهارات تصادفی یک شخص بلکه با قطعنامه‌ای که مورد موافقت یک جریان تمام و کمال واقع شده، عملا مدلل گردیده است .

هر کس در این حقایق تأمل ورزد به معنای واقعی نظریات رایجی که در مورد دو جنبه و دو تمایل در جنبش سوسیال دمکراتیک وجود دارد پی خواهد برد. برای مثال اصول عقاید برنشتین را در نظر بگیرید تا بتوانید این تمایلات را در مقیاس وسیعی بررسی نمایید. برنشتینی‌ها هم عینا بدینسان مصرانه ادعا میکردند و میکنند که فقط آنها هستند که به

نیازمندیهای واقعی پرولتاریا یعنی به ضرورت رشد قوای وی، عمیق نمودن کلیه فعالیت وی، فراهم ساختن موجبات پیدایش عناصر جامعه نوین، و همچنین به ضرورت ترویج و تبلیغ پی میبرند. برنشتین میگوید ما خواستار تصدیق و قبول آشکار آن چیزی هستیم که وجود دارد! و با این گفته خود اصل "جنیش" بدون "هدف نهایی" و تاکتیک منحصراف تدافعی را تقدیس نموده تاکتیک ترس را حاکی از اینکه "مبادا بورژوازی برمد" موعظه میکنند. برنشتینی‌ها هم درباره "ژاکوبینسم" سوسیال دمکراتهای انقلابی و درباره "ادبایی" که به "فعالیت مبتکرانه کارگران" پی نمیبرند و غیره و قیل و قال میکردند. و حال آنکه در حقیقت امر همه میدانند که سوسیال دمکراتهای انقلابی حتی فکر این را هم نکرده بودند که از کارهای جزئی و روزمره تهیه قوا و غیره و غیره دست بکشند. آنها فقط خواستار این بودند که هدف نهایی بطور روشن درک شود، وظایف انقلابی بطور روشن معین گردد، آنها میخواستند قشرهای نیمه پرولتر و نیمه خرده بورژوا را تا مقام پرولتاریای انقلابی ارتقاء دهند نه اینکه فکر پرولتاریای انقلابی را تا نظریات اپورتونیستی تنزل دهند که "مبادا بورژوازی برمد". میتوان گفت تقریباً برجسته‌ترین نمودار این اختلاف میان جناح اپورتونیستی روشنفکری و جناح انقلابی پرولتاریایی این مسأله است که *Pürfen Wir siegen* یعنی "آیا ما توانایی پیروز شدن داریم؟" آیا پیروز شدن ما مجاز است؟ آیا پیروزی برای ما خطرناک نیست؟ آیا ما باید پیروز شویم؟ با اینکه این مسأله در همان نظر اول عجیب بنظر میآید، مع الوصف مورد طرح قرار گرفت و بایستی هم مورد طرح قرار گیرد، زیرا اپورتونیست‌ها از پیروزی میترسیدند و پرولتاریا را از آن میترساندند، نتایج شومی را از این پیروزی پیشگویی مینمودند و شعارهایی را که در آنها آشکارا به این پیروزی دعوت میشد مورد استهزاء قرار میدادند.

عین همین تقسیم‌بندی اساسی به تمایل اپورتونیستی روشنفکری و تمایل انقلابی پرولتاریایی میان ما هم وجود دارد منتها با این فرق کاملاً اساسی که صحبت بر سر انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه بر سر انقلاب دمکراتیک است. در بین ما هم مسأله "آیا ما توانایی پیروز شدن داریم؟" که بیمعنی بودن آن از همان نظر اول معلوم است مطرح گردیده است. این مسأله را مارتینف در "دو دیکتاتوری" خود طرح کرده و در آن از قیامی که مقدماتش را هم بسیار خوب تهیه نموده باشیم و کاملاً هم با موفقیت آن را به انجام رسانده باشیم نتایج شومی را پیشگویی مینماید. این مسأله در تمام مطبوعات که نوایسکرای‌ها در مورد حکومت انقلابی موقت منتشر کرده‌اند مطرح گردیده است و ضمناً در آن با جدیت ولی بدون موفقیت همیشه سعی شده است شرکت میلران در دولت اپورتونیستی بورژوازی با شرکت وارلن [۱۲۵] در دولت انقلابی خرده بورژوازی مخلوط گردد. این موضوع در قطعنامه‌ای که حاکی است "مبادا بورژوازی برمد" تحکیم گردیده است. و گرچه حالا کائوتسکی سعی دارد ما را مورد استهزاء قرار داده مشاجرات ما را در موضوع حکومت انقلابی موقت به دعوی بر سر تقسیم پوست خرس شکار نشده تشبیه کند، ولی این استهزاء فقط نشان میدهد که چگونه حتی سوسیال دمکراتهای خردمند و انقلابی هم وقتی درباره موضوعی صحبت میکنند که فقط افواهاً آن را شنیده‌اند دچار وضع نامناسبی میشوند. سوسیال دمکراسی آلمان هنوز چندان به شکار خرس (یعنی انجام انقلاب سوسیالیستی) نزدیک نیست ولی بحث بر سر اینکه آیا ما "توانایی" شکار را داریم یا نه یک اهمیت اصولی عظیم و یک اهمیت سیاسی-عملی داشت.

سوسیال دمکراتهای روس هنوز چندان به این موضوع نزدیک نیستند که بتوانند "خرس خود را شکار کنند" (یعنی انقلاب دمکراتیک را انجام دهند) ولی این مسأله که آیا ما "توانایی" شکار آن را داریم برای تمام آینده روسیه و برای آینده سوسیال دمکراسی روسیه دارای اهمیت بینهایت جدی است. بدون اطمینان به اینکه ما "توانایی" پیروز شدن را داریم نمیتوان سخنی هم از گردآوری جدی و با احراز موفقیت سپاه و رهبری آن، بمیان آورد.

اکنون میست‌های سابق ما را در نظر بگیرید. آنها هم فریاد میکردند که مخالفینشان توطئه‌گر و ژاکوبین هستند (مراجعه شود به "رابوچیه دلو" بخصوص شماره دهم و نطق مارتینف هنگام مذاکرات کنگره دوم در اطراف برنامه) و با پرداختن به سیاست از توده جدا میشوند، اصول جنبش کارگری را فراموش میکنند، فعالیت مبتکرانه کارگران را بحساب نمی‌آورند و غیره و غیره. ولی در حقیقت امر این طرفداران "فعالیت مبتکرانه کارگران" عبارت از روشنفکران اپورتونیستی بودند که عقاید محدود و کوتاه‌فکرانه خود را در مورد وظایف پرولتاریا به کارگران تحمیل مینمودند در حقیقت امر مخالفین اکنون میسیم، به شهادت ایسکرای قدیم که هر کس میتواند به آن مراجعه نماید حتی یکی از جوانب فعالیت سوسیال دمکراتیک را نیز نادیده نگرفتند، از آن دست نکشیدند، مبارزه اقتصادی را به هیچ وجه فراموش نکردند و در عین حال قادر بودند مسائل سیاسی فوری و ضروری را در مقیاسی بس وسیع بمیان بکشند و مانع تبدیل حزب کارگر به زائده "اقتصادی" بورژوازی لیبرال بشوند.

اکنون میست‌ها این موضوع را از بر کرده‌اند که اقتصاد پایه سیاست است ولی آن را اینطور "فهمیده‌اند" که باید مبارزه سیاسی را تا سطح مبارزه اقتصادی تنزل داد. نوایسکرای‌ها این موضوع را از بر کرده‌اند که انقلاب بورژوازی پایه اقتصادی انقلاب دمکراتیک است ولی آن را اینطور "فهمیده‌اند" که باید وظایف دمکراتیک پرولتاریا را تا سطح اعتدال و میان‌روی بورژوازی و تا حدی که "بورژوازی نرم‌د" تنزل داد. اکنون میست‌ها به بهانه عمیق ساختن فعالیت، به بهانه فعالیت مبتکرانه کارگران و سیاست صرفاً طبقاتی، - عملاً طبقه کارگر را تسلیم سیاستمداران بورژوا لیبرال مینمودند یعنی حزب را از راهی میبردند که معنای واقعی آن چنین بود. نوایسکرای‌ها نیز به همان بهانه‌ها منافع پرولتاریا را در انقلاب دمکراتیک عملاً تسلیم بورژوازی میکنند یعنی حزب را از راهی میبرند که معنای واقعی آن چنین است. اکنون میست‌ها خیال میکردند که رهبری در مبارزه سیاسی کار سوسیال دمکراتها نبوده و مختص لیبرالها است. نوایسکرای‌ها خیال میکنند که عملی نمودن فعالانه انقلاب دمکراتیک کار سوسیال دمکراتها نبوده و مختص بورژوازی دمکرات است، زیرا رهبری پرولتاریا بر انقلاب و شرکتش در آن با حفظ اولویت، "دامنه" انقلاب را "نقصان میدهد".

خلاصه کلام آنکه نوایسکرای‌ها نه تنها از لحاظ منشاء پیدایش خود در کنگره دوم حزب بلکه بنا بر چگونگی طرح کنونی وظایف تاکتیکی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک نیز از مریدان اکنون میسیم هستند. این نیز جناح اپورتونیستی روشنفکری حزب است. در قسمت تشکیلات، این جناح، کار را از انفرادمنشی آنارشیستی روشنفکران شروع نمود و به

"سازمان‌شکنی یک پروسه خودبخودی است" خاتمه داد، به این ترتیب که در "آیین‌نامه" مصوبه کنفرانس، گسیختگی پیوند مطبوعات را با تشکیلات حزبی، انتخابات غیر مستقیم را که دستکمی از انتخابات چهار درجه‌ای ندارد، سیستم مراجعه به افکار عمومی بشیوه بناپارتیستی را بجای انتخابات دمکراتیک و بالأخره اصل "سازش" بین جزء و کل را تثبیت نمود. در مورد تاکتیک حزبی نیز آنها در همین سرایش غلطیدند. در "نقشه فعالیت تبلیغاتی زمستوا" اعلام نمودند که "بالاترین نوع دموکراسیون" نطق کردن در مقابل زمستویست‌ها است و در صحنه سیاست (در آستانه نهم ژانویه!)، فقط دو نیروی فعال میدیدند: دولت و دمکراسی بورژوایی. آنها مسأله حیاتی مسلح شدن را "عمیق میساختند" به این طریق که بجای دادن شعار عملی و صریح پرولتاریا را دعوت میکردند که خود را با تمایل سوزانی برای مسلح شدن مجهز نماید. وظایف قیام مسلحانه، حکومت موقت و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک در قطعنامه‌های رسمی آنان مورد تحریف قرار گرفته و از حدت آن کاسته شده است. "مبادا بورژوازی برمد" - این بار پسین آهنگ آخرین قطعنامه آنها با درخشندگی تمام پایان راهی را روشن میسازد که آنها حزب را در آن سیر میدهند.

تحول دمکراتیک در روسیه، انقلابی است که از لحاظ ماهیت اجتماعی و اقتصادی خود بورژوایی است. این یک اصل صحیح مارکسیستی است که تنها تکرار ساده آن کافی نیست. باید آن را فهمید و چگونگی تطبیق آن را با شعارهای سیاسی دانست. بطور کلی آزادی سیاسی، در زمینه مناسبات تولیدی معاصر یعنی سرمایه‌داری تماماً آزادی بورژوایی است. خواست آزادی قبل از همه مبین منافع بورژوازی است. نمایندگان آن اولین کسانی هستند که این خواست را بمیان آوردند. طرفداران آن در همه جا از آزادی حاصله بعنوان صاحب آن بهره‌مند شدند در حالی که آن را به حد اعتدال و احتیاط بورژوازی میرساندند و با سرکوبی پرولتاریای انقلابی توأم میساختند و این عمل را در مواقع آرامش خیلی دقیق و ظریف و در مواقع طوفانی با خشونت سبعانه‌ای انجام میدادند.

ولی فقط ناردنیک‌های شورش‌طلب و آنارشویست‌ها و "اکنونیست‌ها" میتوانستند از اینجا چنین استنتاج نمایند که مبارزه برای آزادی باید نفی شده یا تخفیف یابد. تحمیل این آیین کوتاه‌نظرانه روشنفکری به پرولتاریا همیشه فقط بطور موقت و فقط علیرغم برخورد به مقاومت وی میسر شده است. پرولتاریا همیشه بطور غریزی دریافته است که آزادی سیاسی با وجود اینکه مستقیماً بورژوازی را مستحکم و متشکل خواهد ساخت، مع‌هذا برای او لازم است و بیش از همه هم لازم است. پرولتاریا در راه نجات خود را در سرپیچی از مبارزه طبقاتی ندانسته بلکه در تکامل این مبارزه، بسط دامنه آن، بالا بردن سطح آگاهی و تشکل و قطعیت آن میداند. کسی که از اهمیت وظایف مبارزه سیاسی میکاهد سوسیال‌دمکرات را از جایگاه یک سخنور خلقی به مقام یک منشی تریونیون تنزل میدهد. کسی که از اهمیت وظایف پرولتاریا در انقلاب بورژوا دمکراتیک میکاهد، سوسیال‌دمکرات را از مقام پیشوای انقلاب مردم به سردمدار یک اتحادیه آزاد کارگری تنزل میدهد.

آری، انقلاب مردم سوسیال‌دمکراسی با حقانیت کامل بر ضد سوء استفاده دمکراسی بورژوایی از کلمه مردم مبارزه کرده و میکند. سوسیال‌دمکراسی خواستار این است که با

این کلمه تضادهای طبقاتی موجود میان طبقات مختلف مردم پرده‌پوشی نشود، سوسیال دمکراسی بدون چون و چرا در لزوم استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا اصرار می‌ورزد. ولی اگر سوسیال دمکراسی "مردم" را به "طبقات" تجزیه می‌کند برای این نیست که طبقه پیشرو دور خود بتند، حدود خود را تنگ کند و از ترس اینکه مبادا خداوندان اقتصاد دنیا برآمد فعالیت خود را قطع کند، بلکه برای این است که طبقه پیشرو بدون آسیب از تزلزل و ناپایداری و بی‌تصمیمی طبقات بینابینی بتواند با انرژی بیشتر و با شور بیشتری در راه آرمان تمام مردم و در رأس تمام مردم مبارزه کند.

این است آنچه نوایسکراسی‌های کنونی غالباً نمی‌فهمند و کلمه "طبقاتی" را در تمام حالات صرف و نحو آن سفسطه‌جویانه تکرار می‌کنند و آن را جایگزین شعارهای مؤثر سیاسی در انقلاب دمکراتیک می‌سازند.

انقلاب دمکراتیک یک انقلاب بورژوازی است. شعار تجدید تقسیم زمین (چرنی پریدل Черный передел) یا شعار زمین آزادی - یعنی رایجترین شعار توده دهقانان، که جورکش و جاهل ولی در عین حال شیفته‌وار جویای روشنایی و نیکبختی هستند - شعار بورژوازی است ولی ما مارکسیست‌ها باید بدانیم که برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریا و دهقانان هیچ راهی بجز راه آزادی به شیوه بورژوازی و ترقی به شیوه بورژوازی موجود نبوده و نمیتواند باشد. ما باید فراموش نکنیم که در حال حاضر برای نزدیک کردن سوسیالیسم سواى آزادی کامل سیاسی، سواى جمهوری دمکراتیک و سواى دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان وسیله دیگری موجود نیست و نمیتواند هم باشد. ما که نماینده طبقه پیشرو و نماینده یگانه طبقه انقلابی هستیم که بی چون و چرا عاری از هر گونه شک و شبهه و بدون نگاه به پشت سر خویش انقلابی است، باید در مقیاس هر چه وسیعتر و با شجاعت و ابتکار هر چه بیشتری وظایف انقلاب دمکراتیک را در برابر تمام توده مردم قرار دهیم. کاستن از اهمیت این وظایف از لحاظ تئوری به معنای مسخره مارکسیسم و تحریف کوتاه‌نظرانه آن و از لحاظ عملی و سیاسی خیانت به انقلاب به نفع بورژوازی یعنی طبقه‌ای است که ناگزیر از عملی نمودن پیگیر انقلاب خواهد رسید. مشکلاتی که در سر راه پیروزی کامل انقلاب وجود دارد بس عظیم است. اگر نمایندگان پرولتاریا تمام آنچه را که در قوه دارند بکار برند و با این حال تمام مساعی آنها در مقابل مقاومت ارتجاع و خیانت بورژوازی و جهالت توده بیهوده ماند، هیچکس نمیتواند آنها را مورد تقبیح قرار دهد. ولی اگر سوسیال دمکراسی انرژی انقلابی تحول دمکراتیک را کاهش دهد و از شور انقلابی بوسیله ترس از پیروزی و ملاحظه از اینکه مبادا بورژوازی برآمد بکاهد همه و هر کس و در درجه اول پرولتاریای انقلابی آگاه وی را مورد تقبیح قرار خواهد داد.

مارکس میگوید انقلاب لوکوموتیو تاریخ است. انقلاب جشن ستمکشان و استثمار شونده‌گان است. توده مردم هیچگاه نمیتوانند مانند زمان انقلاب آفریننده فعال نظامات اجتماعی نوین باشند. در این مواقع، چنانچه بخواهیم با معیار محدودی که خرده بورژواها در مورد ترقیات کند و تدریجی بکار می‌برند بسنجیم، مردم قادر به اعجازند. ولی رهبران احزاب انقلابی نیز



در چنین مواقعی باید وظایف خود را در مقیاس وسیعتر و با تهوری بیشتر طرح کنند. باید شعارهای آنها همیشه پیشاپیش ابتکار انقلابی توده حرکت کند، دیده‌بان و راهنمای وی باشد. آرمان دمکراتیک و سوسیالیستی ما را با تمام عظمت و جلال آن جلوه‌گر سازد و کوتاهترین و سراسرترین راه رسیدن به پیروزی کامل، مسلّم و قطعی را نشان بدهد. بگذار اپورتونیست‌های بورژوای آسواپژدنیه‌مآب از خوف انقلاب و از خوف راه مستقیم، راههای غیر مستقیم، پُر پیچ و خم و راه صلح و مصالحه را اختراع نمایند. اگر با زور هم ما را مجبور به غلطیدن در این راهها بنمایند باز ما در کار کوچک روزمره هم قادر به انجام وظایف خود خواهیم بود. ولی بگذار ابتدا مبارزه بیرحمانه، مسأله انتخاب راه را حل نماید. ما خائن و غدر ورز در انقلاب خواهیم بود اگر از این انرژی مخصوص به جشن توده‌ها و از این شور انقلابی آنان برای یک مبارزه بیرحمانه و فداکارانه به منظور دسترسی به راه مستقیم و قطعی استفاده ننماییم. بگذار اپورتونیست‌های بورژوا جیونانه در فکر ارتجاع آینده باشند. کارگران را نه وحشتی است از اینکه ارتجاع، خود را برای اعمال موحش مجهز مینماید و نه از اینکه بورژوازی در حال رمیدن است. کارگران در انتظار معامله نخواهند نشست و صدقه نمیخواهند، آنها تمام مساعی خود را در راه قلع و قمع بیرحمانه نیروهای ارتجاع یعنی در راه استقرار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان بکار میبرند.

شکی نیست که هنگام توفان کشتی حزب ما را مخاطرات بیشتری تهدید میکند تا هنگام "دریانوردی" آرام ترقی لیبرالی که در آن استثمار کنندگان با تأنی دردناکی خون طبقه کارگر را میمکند. شکی نیست که وظایف دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک هزار بار از وظایف "اپوزیسیون افراطی" و تنها یک مبارزه پارلمانی دشوارتر و پیچیده‌تر است. ولی کسی که در این لحظه انقلابی، استعداد این را دارد که آگاهانه برای دریانوردی آرام و راه "اپوزیسیون" بدون خطر رجحان قائل شود - همان به که خود را موقتاً از فعالیت سوسیال دمکراتیک کنار بکشد و منتظر پایان انقلاب یعنی زمانی باشد که دوران جشن سپری شده و مجدداً روزهای عادی آغاز شده باشد و به این طریق دیگر آن معیار محدودی که او در روزهای عادی بکار میبرد، این ناهماهنگی مشمنز کننده را نداشته باشد و وظایف طبقه پیشاهنگ را با چنین زشتی تحریف ننماید.

در رأس تمام مردم بویژه دهقانان - در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پیگیر دمکراتیک، در راه جمهوری به پیش! در رأس تمام زحمتکشان و استثمار شونده‌گان - در راه سوسیالیسم به پیش! این است آن سیاستی که پرولتاریای انقلابی باید در عمل داشته باشد، این است آن شعار طبقاتی که باید در حل هر مسأله تاکتیکی و هر گام عملی حزب کارگر به هنگام انقلاب رخنه کرده و معین کننده آن باشد.

[۱۲۵] وارلن، لویی-اوژن (۱۸۳۹ - ۱۸۷۱) کارگر فرانسوی، شخصیت برجسته انترناسیونال اول، عضو کمیته مرکزی گارد ملی و عضو کمون سال ۱۸۷۱ پاریس بود .



لنین: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

## پسگفتار

باز هم خط مشی آسواباژدنیه باز هم خط مشی ایسکرای نو

شماره‌های ۷۱ و ۷۲ آسواباژدنیه و شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ ایسکرا مدارک جدید و فوق‌العاده پُرازشی در مورد مسأله‌ای که ما فصل هشتم جزوه خود را به آن اختصاص داده‌ایم در اختیار ما میگذارد. نظر به اینکه در اینجا استفاده از تمام این مدارک پُرازش به هیچ وجه ممکن نیست لذا ما فقط روی عمده‌ترین نکات آن مکتب مینماییم: اولاً روی این موضوع که آسواباژدنیه چه نوع "رالیسم" را در سوسیال دمکراسی میستاید و چرا باید آن را بستاید؛ ثانیاً روی تناسب دو مفهوم: انقلاب و دیکتاتوری .

\* \* \*

## ۱- چرا واقع‌بین‌های بورژوا لیبرال "واقع‌بین‌های" سوسیال دمکرات را میستایند؟

نمایندگان بورژوازی لیبرال ضمن مقاله‌هایی تحت عنوان "انشعاب در سوسیال دمکراسی روسیه" و "غلبه عقل سلیم" (شماره ۷۲ آسواباژدنیه) درباره سوسیال دمکراسی قضاوتی مینمایند که برای پرولترها آگاه‌دارای ارزش بس شگرفی است. هر قدر در مورد آشنایی با متن کامل این مقالات و تعمق در هر جمله آن به سوسیال دمکراتها توصیه شود باز هم کم است. ما ابتدا احکام عمده این دو مقاله را در اینجا نقل مینماییم :

آسوا باژدنیه چنین میگوید :

"برای کسی که از کنار ناظر جریان امور است درک مفهوم واقعی سیاسی اختلافی که سوسیال دموکراسی را به دو فراکسیون منشعب نموده است بسیار دشوار است. این تعریف که فراکسیون "اکثریت" رادیکالتر و دارای خط مشی سرراستتری است و "اقلیت" بر خلاف آن برای پیشرفت کار، بعضی صلح و مصالحه‌ها را جایز میداند، چندان دقیق نبوده و در هر صورت توصیف جامعی نیست. به هر حال احکام سستی مکتب ارتدکسال مارکسیستی را شاید فراکسیون اقلیت از فراکسیون لنین هم بیشتر مراعات میکند. توصیف ذیل به نظر ما دقیق‌تر میرسد: روحیه سیاسی عمده "اکثریت" عبارت است از انقلابیگری مجرد، شورش‌طلبی، کوشش برای برپا کردن قیام در بین توده مردم به هر وسیله‌ای که شده و تصرف بیدرنگ قدرت بنام این توده! این موضوع "لنینیست‌ها" را تا درجه معینی به سوسیالیست-رولوسیونرها نزدیک مینماید و بوسیله ایده انقلاب همگانی روسیه در ذهن آنها پرده‌ای بروی ایده مبارزه طبقاتی میکشاند. "لنینیست‌ها" که در کارهای عملی از بسیاری از محدودیت‌های آیین سوسیال دموکراتیک دست شسته‌اند از طرف دیگر سر تا پا در محدودیت انقلابیگری فرو رفته‌اند، بجز تهیه و تدارک قیام فوری از هرگونه فعالیت عملی دیگری امتناع میورزند. از لحاظ اصولی به تمام شکلهای تبلیغات علنی و نیمه علنی و هرگونه صلح و مصالحه عملاً مفیدی با دیگر جریانهای اپوزیسیون با نظر حقارت مینگرند. ولی اقلیت، برعکس، در عین اینکه محکم به شریعت مارکسیسم پایبند است، عناصر واقع‌بین جهان‌بینی مارکسیسم را نیز حفظ میکند. ایده اساسی این فراکسیون این است که منافع "پرولتاریا" را در نقطه مقابل منافع بورژوازی قرار میدهد. ولی از طرف دیگر مبارزه پرولتاریا را با واقع‌بینی هشیارانه و با معرفت صریح به تمام شرایط و وظایف مشخص این مبارزه درک مینماید - البته در حدود معینی که اصول لایتغیر شریعت سوسیال دموکراسی حکم میکند. هیچیک از این دو فراکسیون در اجرای نقطه نظر اساسی خود بطور کامل پیگیر نیستند، زیرا در کار خلاقانه مسلکی و سیاسی خود پایبند احکام اکید شریعت سوسیال دموکراتیک هستند و این قضیه مانع این میشود که "لنینیست‌ها" لاقلاً مثل بعضی سوسیال رولوسیونرها مستقیماً شورش‌طلب و "ایسکرای‌ها" رهبران عملی جنبش سیاسی واقعا موجود طبقه کارگر بشوند."

و سپس نویسنده آسوا باژدنیه متن قطعنامه‌های عمده را نقل مینماید و با چند تذکر مشخصی که درباره آنها میدهد به توضیح "افکار" کلی خود میپردازد و میگوید در مقایسه با کنگره سوم "کنفرانس اقلیت در مورد قیام مسلحانه بکلی روش دیگری دارد". اختلافی که در قطعنامه‌های صادره درباره حکومت موقت وجود دارد "مربوط به قیام مسلحانه است". "یک چنین اختلاف نظری هم در مورد اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگری مشاهده میشود. "لنینیست‌ها" در قطعنامه‌های خود کلمه‌ای هم در خصوص این مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل طبقه کارگر دم زده‌اند. ولی اقلیت برعکس در این مورد یک قطعنامه بسیار جدی تنظیم نموده است". در مورد لیبرالها گویی هر دو فراکسیون متفق‌الرأی هستند. لکن کنگره سوم "متن قطعنامه پلخانف در مورد لیبرالها مصوبه کنگره دوم را تقریباً کلمه به کلمه تکرار مینماید و قطعنامه استاروور را که مورد تصویب همان کنگره قرار گرفته بود و نسبت به لیبرالها حسن نظر بیشتری داشت رد میکند". قطعنامه‌های کنگره و کنفرانس در مورد جنبش دهقانان تقریباً بطور کلی همگون هستند ولی "اکثریت" بیشتر روی ایده ضبط انقلابی اراضی ملاکین و غیره تکیه مینماید و حال آنکه "اقلیت" میخواهد مطالبه رفرمهای دموکراتیک دولتی و اداری را پایه تبلیغات خود قرار دهد."

سرانجام آسوا باژدنیه متن یکی از قطعنامه‌های منشویکی را از شماره ۱۰۰ ایسکرا نقل

مینماید که ماده عمده آن این است: "نظر به اینکه در زمان حاضر کار مخفی به تنهایی، شرکت توده را در زندگی حزبی بحد کافی تأمین نمیکند و تا اندازه‌ای هم خود توده را در نقطه مقابل حزب، که یک تشکیلات مخفی است، قرار میدهد لذا این سازمان باید هدایت مبارزه حرفه‌ای کارگری را بر زمینه علنی بعهده بگیرد و این مبارزه را کاملاً با وظایف سوسیال دمکراتیک مرتبط سازد". درباره این قطعنامه آسوابازدنیه اعلام میدارد که: "ما به این قطعنامه بعنوان غلبه عقل سلیم و بعنوان روشن شدن موضوع تاکتیک برای قسمت معینی از حزب سوسیال دمکرات صمیمانه شادباش میگوییم."

اکنون خواننده با تمام نکات اصلی قضاوت‌های آسوابازدنیه آشنایی دارد. البته اشتباه عظیمی بود اگر تصور میرفت قضاوتها درست است یعنی اینکه با حقیقت عینی مطابقت دارد. هر سوسیال دمکرات در هر قدم بسهولت اشتباهات آن را مییابد. ساده لوحی بود اگر فراموش میشد که این قضاوتها سراپا با منافع و نظریات بورژوازی آغشته شده و از این لحاظ کاملاً مغرضانه بوده و از تمایلات خاصی ناشی میشود. این قضاوتها نظریات سوسیال دمکراسی را همانگونه منعکس میسازند که آئینه مقعر یا محدب اشیاء را منعکس میسازد. ولی اشتباهی عظیمتر بود اگر فراموش میشد که بالأخره این قضاوتهایی که بورژوازمآبانه تحریف شده انعکاسی است از منافع واقعی بورژوازی که بدون شک بمثابة یک طبقه بخوبی میفهمد چه تمایلاتی در داخل سوسیال دمکراسی بحال وی یعنی بورژوازی سودمند و نزدیک و آشنا و خوشایند است و چه تمایلاتی زیان‌بخش و دور و بیگانه و ناخوشایند. فیلسوف یا نویسنده بورژوازی هیچگاه نظریات سوسیال دمکراسی را، خواه منشویکی باشد و خواه بلشویکی صحیحاً درک نخواهد کرد. ولی اگر این نویسنده ولو اندکی فهیم باشد آنوقت غریزه طبقاتیش او را فریب نخواهد داد و ماهیت اهمیتی را که این یا آن جریان در داخل سوسیال دمکراسی برای بورژوازی دارد، ولو آن را تحریف هم بکند، همیشه صحیح درک خواهد نمود. به این مناسبت شایسته است که غریزه طبقاتی دشمن ما و قضاوت طبقاتی وی همیشه مورد توجه کاملاً جدی هر پرولتر آگاه قرار گیرد.

حال ببینیم غریزه طبقاتی بورژوازی روس با زبان آسوابازدنیه‌ای‌ها به ما چه میگوید؟

این غریزه در کمال صراحت رضایت خود را از تمایلات ایسکرای نو اظهار میدارد و آن را بمناسبت واقع‌بینی (رالیسم)، هشیاری، غلبه عقل سلیم، جدی بودن قطعنامه‌ها، روشن شدن تاکتیک، عملی بودن و غیره میستاید، - و از تمایلات کنگره سوم اظهار عدم رضایت نموده و آن را بمناسبت محدودیت، انقلابیگری، شورش‌طلبی، نفی صلح و مصالحه‌های عملاً مفید و غیره تقبیح مینماید، غریزه طبقاتی بورژوازی اتفاقاً آن چیزی را به وی تلقین میکند که بکرات با دقیقترین مدارک در مطبوعات ما به ثبوت رسیده است و آن اینکه: نوایسکرای‌ها جناح اپورتونیست و مخالفین آنها جناح انقلابی سوسیال دمکراسی معاصر روسیه را تشکیل میدهند. لیبرالها نمیتوانند از تمایلات اولی تمجید و تمایلات دومی را تقبیح نکنند. لیبرالها، که ایدئولوگ‌های بورژوازی هستند، بخوبی میفهمند که "عملی بودن، هشیاری و جدی بودن" طبقه کارگر، یعنی محدود بودن عملی میدان فعالیت وی در چهار دیوار سرمایه‌داری و فرم و مبارزه حرفه‌ای و غیره بحال بورژوازی سودمند است. چیزی

که برای بورژوازی خطرناک و وحشت‌آور است "محدودیت انقلابی" پرولتاریا و کوششی است که پرولتاریا به مقتضای وظایف طبقاتی خود برای ایفای نقش رهبری در انقلاب همگانی روسیه بعمل می‌آورد .

این که معنی کلمه "واقع‌بینی" از نقطه نظر آسواباژدنیه واقعا چنین است موضوعی است که در ضمن از طرزى که سابقاً آسواباژدنیه و آقای استرووه آن را استعمال میکردند مشهود میگردد. خود ایسکرا نتوانست اعتراف نکند که از نظر آسواباژدنیه معنی "واقع‌بینی" چنین است. مثلاً مقاله‌ای را که تحت عنوان "وقت است!" در ضمیمه شماره ۷۳-۷۴ ایسکرا درج شده بود بخاطر آورد. نویسنده این مقاله (نماینده پیگیر نظریات "منجلاّب" در کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه) صاف و پوست‌کنده عقیده خود را اظهار میکند و میگوید: "آکیمف در کنگره بیشتر نقش شبح اپورتونیسیم را بازی کرد تا نماینده واقعی آن را". و هیأت تحریریه ایسکرا فوراً مجبور شد گفته نویسنده مقاله "وقت است!" را اصلاح کند و تبصره‌ای به این مضمون بنویسد :

"با این عقیده نمیشود موافقت نمود. در نظریات رفیق آکیمف راجع به مسائل برنامه نقش اپورتونیسیم آشکارا دیده میشود و این موضوع را منقذ آسواباژدنیه نیز تصدیق مینماید، به این طریق که در یکی از شماره‌های اخیر خود متذکر میگردد که رفیق آکیمف به خط مشی "واقع‌بینانه" - بخوان ریزویونیستی - گرویده است ."

پس ایسکرا خود بخوبی میداند که "واقع‌بینی" از نظر آسواباژدنیه همان اپورتونیسیم است و لاغیر. حال اگر ایسکرا که به "واقع‌بینی لیبرالی" حمله میکند (شماره ۱۰۲ ایسکرا) اکنون درباره این موضوع سکوت اختیار مینماید که چگونه لیبرالها وی را بخاطر واقع‌بینی‌اش ستوده‌اند، همانا علت این سکوت این است که این ستودن‌ها تلخ‌تر از هر مذمتی است. این ستودن‌ها (که تصادفاً و برای اولین بار از طرف آسواباژدنیه اظهار نشده است) در حقیقت اثباتی است بر خویشاوندی واقع‌بینی لیبرالی با آن تمایلات موجوده در "واقع‌بینی" (بخوان اپورتونیسیم) سوسیال دمکراتیک که در تمام قطعنامه‌های نوایسکرای‌ها بعلت اشتباه‌آمیز بودن سرپای خط مشی تاکتیکی آنان رسوخ نموده است .

در حقیقت امر اکنون دیگر بورژوازی روسیه ناپیگیری و خودغرضیش را در انقلاب "همگانی" چه بوسیله استدلال‌های آقای استرووه، چه بوسیله سرپای لحن و کلیه مضامین همه جراید لیبرالی و چه بوسیله چگونگی اقدامات سیاسی جمیع زمستوویست‌ها و روشنفکران و بطور کلی انواع طرفداران آقایان ترویتسکوی، پترونکوویچ، رودیچف و شرکاء کاملاً آشکار نموده است. البته بورژوازی همیشه بطور دقیق قضایا را درک نمیکند، ولی به حکم غریزه طبقاتی بطور کلی به این موضوع بسیار خوب پی میبرد که گرچه پرولتاریا و "مردم" از یک طرف برای انقلاب وی بمثابه طعمه توپ و همچون پتکی بر ضد حکومت مطلقه مفیدند ولی از طرف دیگر پرولتاریا و دهقانان انقلابی در صورت نیل به "پیروزی قطعی بر تزاریسیم" و پایان رساندن انقلاب دمکراتیک بینهایت برای وی خطرناکند. از اینرو بورژوازی تمام قوا و تلاشش متوجه آن است که پرولتاریا به ایفای نقش

"محبوبانه‌ای" در انقلاب اکتفا نماید و با احتیاط‌تر، عملی‌تر و واقع‌بین‌تر باشد و فعالیتش از این اصل ناشی شود که: "مبادا بورژوازی برآمد."

روشنفکران بورژوا بخوبی میدانند قادر به معدوم ساختن جنبش کارگری نیستند و به این جهت هم به هیچ وجه به مخالفت با جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا برنمی‌خیزند، - خیر آنها حتی انواع و اقسام آزادی اعتصاب و مبارزه مؤدبانه طبقاتی را می‌ستایند ولی جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی را بشیوه برنتانف یا هیرش-دونکر [۱۲۶] درک نمی‌کنند. به عبارت دیگر آنها کاملاً حاضرند حق آزادی اعتصاب و تشکیل اتحادیه را (که اکنون عملاً خود کارگران تقریباً آن را بدست آورده‌اند) بعنوان "گذشت" به کارگران بدهند فقط بشرط اینکه کارگران از "شورش‌طلبی" از "انقلابیگری محدود"، از خصومت نسبت به "صلح و مصالحه‌های مفید"، از ادعا و کوشش برای اینکه نقش مبارزه طبقاتی خود یعنی نقش پیگیری پرولتاریایی و قطعیت پرولتاریایی و "ژاکوبینیسم پلیمنشانه" را بر چهره "انقلاب همگانی روسیه" بگذارند صرف‌نظر نمایند. به این جهت روشنفکران بورژوا در سراسر روسیه به هزاران شیوه و تمهید - بوسیله کتب (مراجعه شود به کتاب پروکوپوویچ: مسأله کارگر در روسیه)، سخنرانی‌ها، نطقها، مصاحبه‌ها و غیره و غیره - با تمام قوا میکوشند اندیشه هشپاری محتاطانه (بورژوازی)، عملی بودن (لیبرالی)، واقع‌بینی (اپورتونیستی) مبارزه طبقاتی (بشیوه برنتانف)، اتحادیه‌های کارگری (بشیوه هیرش-دونکر) و غیره را به کارگران تلقین نمایند. این دو شعار اخیر بخصوص برای بورژواهای حزب "دمکرات مشروطه‌طلب" یا آسوباژدنیه مساعد است زیرا صورت ظاهر آنها با شعارهای مارکسیستی جور می‌آید و با اندکی مسکوت گذاردن و کمی تحریف بسهولت میتوان آنها را با شعارهای سوسیال دمکراتیک مخلوط نموده و حتی گاهی بجای شعارهای سوسیال دمکراتیک جا زد. مثلاً روزنامه علنی لیبرالی "راس و ت" (که ما سعی می‌کنیم در موقع مقتضی مفصلاً با خوانندگان روزنامه "پرولتاری" درباره آن صحبت کنیم) اغلب چنان مطالب "شجاعانه‌ای" درباره مبارزه طبقاتی، امکان فریب پرولتاریا توسط بورژوازی، جنبش کارگری، فعالیت مبتکرانه پرولتاریا و غیره و غیره می‌گوید که خواننده بی‌دقت و کارگر رشد نیافته بسهولت ممکن است "سوسیال دمکراتیسم" آن را سکه کامل عیار حساب کند. حال آنکه در حقیقت این چیزی نیست جز نسخه بدل بورژوایی سوسیال دمکراتیسم و تحریف و تخطئه اپورتونیستی مفهوم مبارزه طبقاتی.

اساس تمام این تقلب عظیم بورژوایی را (عظیم از لحاظ وسعت تأثیر در توده‌ها) تمایلی تشکیل می‌دهد که هدف آن این است که جنبش کارگری را تا درجه جنبشی که بیشتر اتحادیه‌ای باشد تنزل دهد، آن را از سیاست مستقل (یعنی سیاست انقلابی که هدف آن دیکتاتوری دمکراتیک است) دور نگاه دارد و "بوسیله ایده مبارزه طبقاتی در ذهن آنها، یعنی کارگران پرده‌ای به روی ایده انقلاب همگانی روسیه بکشد."

بطوری که خواننده مشاهده مینماید ما فرمول آسوباژدنیه را وارونه کردیم. این فرمول درخشانی است که بطرز درخشانی دو نظر یعنی نظر بورژوازی و نظر سوسیال دمکراتیک را درباره نقش پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، بیان مینماید. بورژوازی

میخواهد جنبش پرولتاریا را فقط به جنبش حرفه‌ای منحصر نماید و از این راه بوسیله "ایده مبارزه طبقاتی" بشیوه برنتانف (در ذهن وی پرده‌ای به روی ایده انقلاب همگانی روسیه بکشد" یعنی کاملاً مطابق با روح نویسندگان برنشتینی Credo رفتار کند که بوسیله ایده جنبش "صرفاً کارگری" در ذهن کارگران پرده‌ای به روی ایده مبارزه سیاسی میکشیدند. ولی سوسیال دموکراسی بر عکس می‌خواهد مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تا نیل به شرکت رهبری کننده وی در انقلاب همگانی روسیه تکامل دهد یعنی این انقلاب را به دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان برساند .

بورژوازی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما همگانی است. به این جهت تو بمثابة طبقه خاص باید به مبارزه طبقاتی خود اکتفا کنی، باید بنام "عقل سلیم" عمده توجه خود را به اتحادیه‌های حرفه‌ای و علنی نمودن آنان معطوف داری - باید همانا این اتحادیه‌های حرفه‌ای را "مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل خود" محسوب داری، - باید در لحظه انقلابی اکثر قطعنامه‌های "جدی" از قبیل قطعنامه‌های ایسکرای نو تنظیم نمایی، باید رفتار در مورد قطعنامه‌هایی که "نسبت به لیبرالها حسن نظر بیشتری دارد" با احتیاط باشد، - باید رهبرانی را ترجیح دهی که می‌خواهند "رهبران عملی جنبش سیاسی واقعا موجود طبقه کارگر باشند"، - باید "عناصر واقع‌بین جهان‌بینی مارکسیسم را حفظ کنی" (اگر، متأسفانه، "احکام اکید" این شریعت "غیر علمی" در تو سرایت کرده باشد).

سوسیال دموکراسی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما همگانی است - به این جهت تو باید بمثابة پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا آخر انقلابی مساعی خود را صرف آن نمایی که نه تنها به جدی‌ترین طرز در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آن را نیز به عهده خود بگیری. به این جهت تو نباید خود را در چهار دیوار مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و بخصوص به مفهوم یک جنبش حرفه‌ای محدود نمایی، بلکه برعکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را به حدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی دموکراتیک و همگانی روسیه، بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز در بر گیرد. به این جهت تو بدون اینکه جنبش حرفه‌ای را نادیده بگیری و بدون اینکه از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع نمایی، باید در عصر انقلاب - وظایف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را بمثابة یگانه طرق نیل به پیروزی کامل مردم بر تزاریسیم و بکف آوردن جمهوری دموکراتیک و آزادی واقعی سیاسی و در درجه اول اهمیت قرار دهی .

ذکر این موضوع دیگر زائد است که قطعنامه‌های نوایسکرای‌ها در نتیجه "خط مشی" غلط خود چه روش نیمه‌کاره و ناپیگیر و طبعاً مورد پسند بورژوازی در مورد این مسأله اتخاذ کرده است .

[۱۲۶] اتحادیه‌های کارگری هیرش-دونکر - (Hirsch-Duncker) این اتحادیه‌ها در سال ۱۸۶۸ به توسط دو تن از بورژوا-لیبرالها بنام هیرش و دونکر در آلمان تأسیس شده بود، اینها نیز مانند برنتانوی (Brentano) بورژوا-اکنومیست "هماهنگی منافع طبقاتی" را موعظه میکردند، کارگران را از مبارزه انقلابی و طبقاتی بر ضد بورژوازی منصرف میساختند و وظایف جنبش اتحادیه‌ای را در چهار دیوار صندوقهای تعاون متقابل و سازمانهای فرهنگی و مدنی محدود مینمودند .



لنین: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک - پسگفتار

## ۲ - عمیق کردن "جدید مسأله بوسیله رفیق مارتینف

حال به مقالاتی که مارتینف در شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ ایسکرا نوشته است بپردازیم. بخودی خود واضح است که ما به تلاشهایی که مارتینف بعمل می‌آورد برای اینکه ثابت کند تفسیر ما درباره یک سلسله از گفته‌های مارکس نادرست و تفسیر او درست است پاسخی نخواهیم داد. این تلاشها بقدری غیر جدی، طفره‌های مارتینف آنقدر آشکار و مسأله بقدری واضح است که مکث روی آنها برای یکبار دیگر خالی از لطف است. هر خواننده فکوری خود از نیرنگهای ناشیانه‌ای که مارتینف در تمام جریان بحث برای استتار عقب‌نشینی خود بکار برده است بسهولت سر در می‌آورد، بخصوص پس از اینکه ترجمه متن کامل جزوه انگلس موسوم به "باکونینیست‌ها گرم کارند" و ترجمه متن کامل جزوه مارکس موسوم به "پیام هیأت مدیره اتحادیه کمونیست‌ها" مورّخه مارس ۱۸۵۰ که توسط عده‌ای از کارکنان روزنامه "پرولتاری" تهیه شده است منتشر گردد. تنها یک نقل قول از مقاله مارتینف کافی است تا عقب‌نشینی وی را برای خواننده آشکار سازد .

مارتینف در شماره ۱۰۳ مینویسد: ایسکرا "تصدیق میکند" که "استقرار حکومت موقت یکی از طرق ممکن و صلاح تکامل انقلاب است ولی صلاح بودن شرکت سوسیال دمکراتها را در حکومت موقت بورژوازی نفی میکند تا بعدا تمام دستگاه دولتی را بمنظور انقلاب سوسیال دمکراتیک بکف آورد". به دیگر سخن: ایسکرا اکنون به بیمعنی بودن کلیه



ترس و وحشت خود درباره مسئولیت حکومت موقت در قسمت خزانهداری و بانکها و درباره خطر و عدم امکان در دست گرفتن امور "زندانها" و غیره اعتراف نموده است. ولی ایسکرا کمافی‌السابق دچار آشفته فکری است زیرا دیکتاتوری دمکراتیک را با دیکتاتوری سوسیالیستی مخلوط میکند. این یک آشفته فکری ناگزیر است که برای پوشش هنگام عقب‌نشینی بکار میرود.

ولی مارتینف در بین آشفته فکران ایسکرای نو دارای این وجه تمایز است که در آشفته فکری مقام اول را احراز مینماید و اگر چنین اصطلاحی جایز باشد آشفته‌فکر با قریحه است. او در نتیجه جوش و تقلاهای خود برای "عمیق کردن" مسأله، دچار آشفته فکری میگردد و تقریباً همیشه در جریان "تعقل" خود به فرمولبندی‌های تازه‌ای میرسد که تمام کذب خط مشی مورد پیروی او را بطرز شگرفی روشن میسازد. بیاد بیاورید که چگونه او در دوره اکونومیسم گفته‌های پلخانیف را "عمیق کرد" و فرمول "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" را کشف نمود. مشکل بتوان در تمام مطبوعات اکونومیست‌ها عبارتی را پیدا کرد که بهتر از این بتواند تمام جنبه قلابی این خط مشی را بیان کند. اکنون نیز همینطور است مارتینف مجدانه به ایسکرای نو خدمت میکند و تقریباً هر بار که قلم بدست میگیرد مدرک جدید و شگرفی برای اثبات قلابی بودن خط مشی ایسکرای نو در اختیار ما میگذارد. در شماره ۱۰۲ میگوید که لنین "به طرز نامشهودی مفهوم دیکتاتوری دیکتاتوری و انقلاب را با یکدیگر جا زده است" (صفحه ۳، ستون ۲).

در حقیقت تمام اتهامات نوایسکرای‌ها بر ضد ما در اتهام مزبور خلاصه میشود. و چقدر ما از مارتینف بخاطر این اتهام متشکریم! او با این فرمول اتهامی خود چه خدمت پُر ارزشی در مبارزه با خط مشی ایسکرای نو به ما میکند! واقعا هم که ما باید از هیأت تحریریه ایسکرا خواهش کنیم که برای "عمیق کردن" حملات علیه "پرولتاری" و بیان "واقعا اصولی" این حملات مارتینف را بیشتر بر ضد ما به میدان بفرستد. زیرا هر چه مارتینف برای اصولی بودن استدلال خود بیشتر بکوشد به همان نسبت نتیجه‌ای که میگیرد بدتر است، به همان نسبت نواقص خط مشی ایسکرای نو را واضحت‌تر نشان میدهد و به همان نسبت بیشتر موفق به عملی نمودن شیوه تعلیم و تربیتی مفیدی در مورد خود و رفقای خود میگردد) *reductio ad absurdum*: اصول ایسکرای نو را به مهملات میرساند).

"وپریود" و "پرولتاری" مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر "جا میزنند". ایسکرا مایل به چنین "جا زدن" نیست. درست همینطور است، رفیق مارتینف محترم! شما سهواً حقیقت بزرگی را بیان کردید. شما با فرمول تازه خود این تز ما را تأیید کردید که ایسکرا در انقلاب نقش دنباله روی را بازی میکند و در مورد فرمولبندی وظایف انقلاب بسوی آسوابازدنیه انحراف مییابد ولی "وپریود" و "پرولتاری" شعارهایی میدهند که انقلاب دمکراتیک را بجلو سوق میدهد.

رفیق مارتینف، آیا این موضوع برای شما قابل درک نیست؟ نظر به اهمیت مسأله ما سعی

میکنیم آن را به تفصیل برای شما توضیح دهیم .

یکی از نمودارهای جنبه بورژوایی انقلاب دمکراتیک آن است که یک سلسله از طبقات، گروهها و قشرهای اجتماعی که کاملاً طرفدار مالکیت خصوصی و اقتصاد کالایی هستند و توانایی خروج از این چهار دیوار را ندارند، به حکم شرایط محیط به بیهودگی حکومت مطلقه و بطور کلی تمام رژیم سرواژ معترف شده و به شعار آزادی میپیوندند. در جریان این عمل جنبه بورژوایی این آزادی که مورد مطالبه "جامعه" بوده و مالکین و سرمایه‌داران بوسیله سیلی از سخن (و فقط سخن!) از آن مدافعه مینمایند با وضوحی هر چه بیشتر آشکار میشود. در عین حال اختلاف اساسی بین مبارزه کارگری و مبارزه بورژوازی در راه آزادی و بین دمکراتیسم پرولتاریایی و لیبرالی نیز روز به روز نمایانگر میگردد. طبقه کارگر و نمایندگان آگاه آن به پیش میروند و این مبارزه را نیز به پیش میبرند و نه فقط از سرانجام دادن به آن ترسی ندارند بلکه میکوشند آن را از آخرین حد انقلاب دمکراتیک نیز دورتر برند. بورژوازی که ناپیگیر و خودغرض است شعارهای آزادی را فقط بطور ناقص و از روی ریا میپذیرد. هر گونه کوششی که هدفش این باشد که بوسیله یک حد فاصل خاص و یا تنظیم "مواد" مخصوصی (از قبیل مواد قطعنامه استاروور یا کنفرانس چپها) حدودی را تعیین کند که از پس آن دیگر این ریاکاری دوستان بورژوازی آزادی و یا اگر بهتر بخواهید خیانت دوستان بورژوا به آزادی شروع میشود، ناگزیر محکوم به عدم موفقیت است. زیرا بورژوازی، که بین دو آتش (حکومت مطلقه و پرولتاریا) قرار گرفته، قادر است به هزاران شیوه و تمهید خط مشی و شعارهای خود را عوض کند، گاه یک گز به راست و گاه یک گز به چپ برود. چانه بزند و دلّالی کند. وظیفه دمکراتیسم پرولتاریایی اختراع اینگونه "مواد" بیروح و بیجان نیست بلکه عبارت است از انتقاد خستگی ناپذیر از اوضاع سیاسی تکامل یابنده و افشای ناپیگیری و آن خیانت‌های تازه به تازه بورژوازی که پیش‌بینی آنها قبلاً ممکن نیست .

چنانچه با تاریخ نوشته‌های سیاسی آقای استرووه در مطبوعات غیر علنی و به تاریخ جنگ سوسیال دمکراسی با وی نظری بیفکنید آشکارا خواهید دید که سوسیال دمکراسی، این مدافع آتشین دمکراتیسم پرولتاریایی، وظایف نامبرده را انجام داده است. آقای استرووه کار را از شعار صد در صد شیپف‌مآبانه یعنی از شعار "حقوق و زمستوای پُر قدرت" شروع کرد (رجوع شود به مقاله من در "زاریا" تحت عنوان "تعقیب کنندگان زمستوا و هانیبال‌های ضد لیبرالیسم" [رجوع شود به جلد پنجم کلیات آثار لنین، چاپ چهارم روسی، صفحه ۱۹ تا ۶۵. ه.ت.]. سوسیال دمکراسی او را افشاء ساخت و بسوی برنامه مشخص مشروطه‌خواهانه راند. وقتی که این "راندن‌ها" در نتیجه سیر بویژه سریع حوادث انقلابی مؤثر واقع شد، آنوقت سمت مبارزه متوجه مسأله بعدی دمکراتیسم گردید و آن اینکه مشروطیت بطور کلی، کافی نیست و حتماً باید با حق انتخاب همگانی، مستقیم و متساوی و رأی مخفی توأم باشد. وقتی ما این موضع جدید "دشمن" (یعنی قبول حق انتخاب همگانی از طرف انجمن آسواپژدنیه) را نیز "تصرف کردیم" به یورش خود ادامه داده و شروع به افشای ریاکاری و کذب سیستم دو مجلسی نمودیم و به اثبات این موضوع پرداختیم که آسواپژدنیه‌ای‌ها حق انتخاب همگانی را بطور ناقصی قبول دارند و همچنین از روی

سلطنت‌طلبی آنان نشان دادیم که دمکراتیسم آنها جنبه دل‌آمنشانه دارند و این اعضای آسواپژدنیه، این قهرمانان کیسه پول، منافع انقلاب کبیر روسیه را به معرض خرید و فروش گذارده‌اند.

سرانجام، سرسختی وحشیانه حکومت مطلقه، پیشرفت عظیم جنگ داخلی و لاعلاجی آن موقعیتی که سلطنت‌طلبان، روسیه را بدان کشانده‌اند، جامدترین مغزها را نیز به حرکت آورد. انقلاب یک واقعیت مسلّم میشد دیگر لازم نبود شخص انقلابی باشد تا وجود انقلاب را تصدیق نماید. حکومت مطلقه عملاً در برابر انظار همه متلاشی شده و میشود. همانطور که یک لیبرال (آقای گره دسکول) در مطبوعات علنی صحیحاً متذکر گردید در مقابل این حکومت عملاً یک محیط نافرمانی بوجود آمده است. حکومت مطلقه با وجود تمام قدرت ظاهریش ناتوان از کار در آمد، حوادث انقلاب تکامل یابنده، صاف و ساده به کنار افکندن این پیکر طفیلی که زنده زنده در حال فساد و گندیدن بود پرداخت. بورژوا لیبرالها که مجبور بودند شالوده فعالیت خود را (یا به عبارت صحیحتر سوداگری سیاسی خود را) بر زمینه یک چنین مناسباتی که عملاً در حال بوجود آمدن است بگذارند، شروع به درک ضرورت تصدیق انقلاب نمودند. آنها نه برای آنکه انقلابی هستند بلکه با وجود انقلابی نبودن این کار میکنند. آنها به حکم ضرورت و بر خلاف اراده خود این کار را میکنند، در حالی که با قلبی آکنده از خشم و کین ناظر کامیابیهای انقلاب هستند و حکومت مطلقه را که مایل به معامله نبوده و خواهان مبارزه حیاتی و مماتی است به انقلابیگری متهم مینمایند. این سوداگران فطری از مبارزه و انقلاب نفرت دارند ولی جریان اوضاع آنها را وادار میکنند بر موضع انقلاب تکیه نمایند زیرا موضع دیگری برای اتکاء ندارند.

ما ناظر یک صحنه فوق‌العاده عبرت‌انگیز و فوق‌العاده مضحکی هستیم. روسپیان لیبرالیسم بورژوایی میکوشند خود را با کسوت انقلابیگری بیارینند. کارکنان آسواپژدنیه هم - [ Risum teneatis, amici! دوستان خنده خود را نگهدارید! ] - دیگر شروع کرده‌اند بنام انقلاب صحبت کنند! اینها اطمینان میدهند که "از انقلاب نمیترسند" (آقای استرووه در شماره ۷۲ آسواپژدنیه)!!! کارکنان آسواپژدنیه مدعی آن هستند که "در رأس انقلاب قرار گیرند!!!"

این یک پدیده فوق‌العاده پرمعنایی است که تنها نشانه پیشرفت لیبرالیسم بورژوازی نبوده بلکه بیشتر پیشرفت و موفقیت‌های واقعی و عیان جنبش انقلابی را نشان میدهد که ادار کرده است به وجودش معترف شوند. حتی بورژوازی نیز شروع به احساس این موضوع کرده است که طرفداری از انقلاب با صرفه‌تر است و این نشان میدهد که تا چه حدی موقعیت حکومت مطلقه متزلزل شده است. ولی از طرف دیگر، این پدیده نشانه‌ای است از ارتقاء تمامی جنبش به مدارج جدید و عالیتر در عین حال وظایف جدید و عالیتری را نیز در مقابل ما میگذارد. تصدیق انقلاب از طرف بورژوازی، اعم از اینکه فلان یا بهمان ایدئولوگ بورژوازی شخصاً هم با وجدان باشد، نمیتواند صادقانه باشد. بورژوازی نمیتواند خودغرضی ناپیگیری، سوداگری و نیرنگهای پست ارتجاعی خود را در این عالیترین مرحله جنبش نیز وارد نکند. ما اکنون باید نزدیکترین وظایف مشخص انقلاب را از نقطه

نظر برنامه و بمنظور تکامل برنامه خود بنحو دیگری تنظیم نماییم. آنچه دیروز کافی بود امروز کافی نیست. شاید دیروز مطالبه تصدیق انقلاب بعنوان یک شعار پیشرو دمکراتیک کافی بود. ولی اکنون دیگر این کافی نیست. انقلاب حتی آقای استرووه را وادار کرده است آن را برسمیت بشناسد. اکنون از طبقه پیشرو خواسته میشود که مضمون واقعی وظایف مبرم و تأخیر ناپذیر این انقلاب را دقیقاً معین نماید. آقایان استرووه‌ها در همان حال که انقلاب را برسمیت میشناسند باز و باز مانند الاغ گوشهای خود را تیز میکنند و همان نغمه قدیمی را درباره اینکه ممکن است از طریق مسالمت‌آمیز کار را به سرانجام خود رساند و درباره اینکه تزار نیکلا آقایان کارکنان آسواپازدنیه را به حکومت دعوت کند و غیره و غیره ساز مینمایند. آقایان کارکنان آسواپازدنیه انقلاب را برسمیت میشناسند تا به این وسیله با خطر کمتری، از این انقلاب به نفع خود استفاده نمایند و به آن خیانت ورزند. وظیفه ما اکنون این است که به پرولتاریا و به تمام مردم نشان دهیم که شعار "انقلاب" کافی نیست و باید مضمون واقعی انقلاب بطور روشن، صریح، پیگیر و قطعی تعریف شود. و اما این تعریف شامل یگانه شعاری است که میتواند "پیروزی قطعی" انقلاب را بطرز صحیحی بیان کند و آن - شعار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان است.

سوء استفاده از کلمات در سیاست، عادی‌ترین پدیده‌هاست. مثلاً هم طرفداران بورژوازی انگلستان بارها خود را "سوسیالیست" نامیده‌اند. (هارکوت گفت که "ما اکنون همه سوسیالیست هستیم" ("We all are socialists now") - "و هم طرفداران بیسمارک و هم انصار پاپ لئون سیزدهم. کلمه "انقلاب" هم کاملاً برای سوء استفاده مناسب است و در مرحله معینی از تکامل جنبش این سوء استفاده ناگزیر است. هنگامی که آقای استرووه شروع کرد بنام انقلاب سخن بگوید ما بی اختیار بیاد تپیر افتادیم. چند روز قبل از انقلاب فوریه این ناقص‌الخلقه مهیب، این کاملترین مظهر خیانت‌پیشگی سیاسی بورژوازی نزدیکی توفان خلق را احساس نمود. آنگاه از تریبون پارلمان اعلام داشت که من متعلق به حزب انقلاب (انقلاب) رجوع کنید به کتاب مارکس "جنگ داخلی در فرانسه". معنای سیاسی گرویدن آسواپازدنیه به حزب انقلاب تمام و کمال با این گرویدن تپیر همانند است. هنگامی که تپیرهای روسیه تعلق خود را به حزب انقلاب اعلام داشتند این به آن معنا بود که شعار انقلاب دیگر کافی نیست و از هیچ چیز معینی سخن نمیگوید و هیچ وظیفه‌ای را معین نمیکند، زیرا انقلاب صورت واقعیت یافته و ناهمگون‌ترین عناصر بسوی آن روآور شده‌اند.

در حقیقت ببینیم که انقلاب از نقطه نظر مارکسیسم یعنی چه؟ از نقطه نظر مارکسیسم انقلاب یعنی در هم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه‌ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین در لحظه معینی موجب ورشکستگی آن شده است. تضاد حکومت مطلقه با تمام نظام روسیه سرمایه‌داری و با تمام نیازمندیهای رشد بورژوا دمکراتیک آن، حکومت مطلقه را اکنون با ورشکستگی شدیدی مواجه نموده و به نسبت زمانی که این تضاد مصنوعاً بر پای مانده بر شدت این ورشکستگی هم افزوده شده است. روبنا از هر طرف شکاف برداشته، تاب مقاومت را از دست داده و دچار ضعف گردیده است. مردم خودشان به توسط نمایندگان طبقات و گروههای گوناگون به ساختن روبنای جدیدی برای خود پرداخته‌اند. در لحظه معینی از تکامل، بیهوده بودن روبنای قدیمی بر همگان معلوم میشود. انقلاب را همه به

رسمیت می‌شناسند. اکنون وظیفه این است که تصریح شود چه طبقات بخصوصی باید روبنای جدید را بسازند و همانا چگونه بسازند. بدون چنین تصریحی، شعار انقلاب در لحظه فعلی شعاری پوچ و بی مضمون خواهد بود، زیرا ضعف حکومت مطلقه، هم شاهزادگان بزرگ را "انقلابی" میکند و هم روزنامه "مُسکوفسکایه و دومیوستی" را! بدون چنین تصریحی درباره وظایف پیشرو دمکراتیک طبقه پیشرو جای سخنی هم نخواهد بود. و اما این تصریح عبارت است از شعار دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان. این شعار، هم طبقاتی را معین میکند که "سازندگان" جدید روبنای جدید میتواند و باید به آنها اتکاء نمایند، و هم خصلت این روبنا را (دیکتاتوری "دمکراتیک" که از دیکتاتوری سوسیالیستی متمایز است) و هم شیوه ساختن آن را (به شیوه دیکتاتوری یعنی سرکوب قهری مقاومت قهری و نیز مسلح ساختن طبقات انقلابی مردم). هر کس که اکنون این شعار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک یعنی شعار ارتش انقلابی و دولت انقلابی و کمیته‌های انقلابی دهقانان را به رسمیت نشناسد، - یا وظایف انقلاب را مطلقاً درک نمیکند و قادر نیست وظایف جدید و عالیت آن را که ناشی از مقتضیات لحظه فعلی است تعیین کند و یا اینکه مردم را می‌فریبد، به انقلاب خیانت میکند و شعار "انقلاب" را مورد سوء استفاده قرار میدهد.

مورد اول - رفیق مارتینف و دوستان او. مورد دوم - آقای استرووه و تمام حزب زمستوایی "دمکرات مشروطه‌طلب".

رفیق مارتینف بقدری سریع‌الانتقال و باهوش بود که اتهام مربوط به "جا زدن" مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را درست هنگامی میان آورد که تکامل انقلاب ایجاب میکرد بوسیله شعار دیکتاتوری وظایف آن تعیین گردد! باز هم بدبختی گریبانگیر رفیق مارتینف شد و دچار دنباله‌روی گردید، در این پله ماقبل آخر گیر کرد و با کارکنان آسواباژدنیه در یک سطح قرار گرفت، زیرا این موضع که انقلاب را به رسمیت می‌شناسد (در گفتار) و در عین حال نمیخواهد دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان (یعنی انقلاب در کردار) را به رسمیت بشناسد، اکنون درست با خط مشی سیاسی آسواباژدنیه یعنی با منافع بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب مطابقت دارد. بورژوازی لیبرال اکنون به توسط آقای استرووه بر له انقلاب اظهار نظر میکند. پرولتاریای آگاه به توسط سوسیال دمکراتهای انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را طلب میکند. آنوقت در اینجا خردمندی از ایسکرای نو خود را داخل بحث میکند و فریاد میزند: بخود اجازه ندهید مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر "جا بزنید"! خوب مگر این صحیح نیست که قلابی بودن خط مشی نو ایسکرایها آنها را محکوم میکند دائماً بدنبال خط مشی آسواباژدنیه روان باشند.

ما نشان دادیم که اعضای آسواباژدنیه پله به پله از نردبان شناسایی دمکراتیسم بالا می‌روند (البته در نتیجه راندنهای سوسیال دمکراسی که محرک آنها بود). مسأله مورد مشاجره ما با آنها ابتدا این بود: اصل شیئی (حقوق و زمستوای پر قدرت) یا اینکه مشروطه‌طلبی؟ سپس این بود: انتخابات محدود یا حق انتخاب همگانی؟ پس از چنین بود: تصدیق انقلاب یا معامله دلالانه با حکومت مطلقه؟ و بالأخره اکنون این است: تصدیق انقلاب بدون دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان یا اینکه تصدیق خواست دیکتاتوری این طبقات در انقلاب دمکراتیک؟

ممکن و محتمل است که آقایان کارکنان آسوابازدنیه (اعم از اینکه امروزی‌ها باشند یا اخلاف آنها در جناح چپ دمکراسی بورژوازی) یک پله دیگر هم بالا بروند یعنی به مرور زمان (شاید تا موقعی که رفیق مارتینف باز یک پله بالا برود) شعار دیکتاتوری را نیز به رسمیت بشناسند. اگر انقلاب روسیه با احراز موفقیت به پیش برود و به پیروزی قطعی منجر گردد ناگزیر همینطور هم خواهد شد. آیا در این صورت خط مشی سوسیال دمکراسی چگونه خواهد بود؟ پیروزی کامل انقلاب فعلی پایان انقلاب دمکراتیک و آغاز مبارزه قطعی در راه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. اجرای خواستهای دهقانان معاصر، قلع و قمع کامل ارتجاع، بکف آوردن جمهوری دمکراتیک نیز پایان قطعی انقلابی بودن بورژوازی و حتی خرده بورژوازی و آغاز مبارزه واقعی پرولتاریا در راه سوسیالیسم خواهد بود. هر چه انقلاب دمکراتیک کاملتر باشد، به همان نسبت این مبارزه جدید با سرعت، وسعت، پاکیزگی و قطعیت بیشتری گسترش خواهد یافت. شعار دیکتاتوری "دمکراتیک" خود مبین جنبه محدودی تاریخی انقلاب فعلی و ضرورت مبارزه جدیدی است که باید بر زمینه نظامات جدید بمنظور رهایی کامل طبقه کارگر از قید هر گونه ستم و استثمار بعمل آید. به دیگر سخن: وقتی بورژوازی دمکرات یا خرده بورژوازی یک پله دیگر بالا برود، وقتی که نه تنها انقلاب بلکه پیروزی کامل انقلاب واقعیتی گردد، - آنوقت ما (شاید با فریادهای موحشی از طرف مارتینف‌های جدید آینده) شعار دیکتاتوری دمکراتیک را با شعار دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا، یعنی انقلاب کامل سوسیالیستی، "جا خواهیم زد."



لنین: دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک - پسگفتار

## ۳- تصویر عوامانه و بورژوامآبانه دیکتاتوری و نظر مارکس نسبت به آن

مرینگ در توضیحات خود درباره مجموعه مقالاتی که مارکس در سال ۱۸۴۸ در "روزنامه جدید راین" نوشته و او آنها را استخراج و منتشر نموده است میگوید مطبوعات بورژوازی "روزنامه جدید راین" را مورد این سرزنش قرار میدادند که گویا خواستار

"اعلام فوری دیکتاتوری است و آن را بمثابة یگانه وسیله عملی کردن دموکراسی میدانند" (Nachlass, Marx)، جلد سوم، صفحه ۵۳). از نقطه نظر عوامانه و بورژواآبانه، مفهوم دیکتاتوری و مفهوم دموکراسی یکدیگر را نفی میکنند. بورژوا که معنای تئوری مبارزه طبقاتی را نمیفهمد و در صحنه سیاست همیشه ناظر زد و خوردهای کوچک دستجات و فرقه‌های مختلف بورژوازی بوده است - دیکتاتوری را بمعنای الغای کلیه آزادیها و تضمینات دموکراسی، بمعنای انواع خودسری‌ها و سوء استفاده از قدرت به نفع شخص دیکتاتور تعبیر مینماید. در حقیقت امر همین نظر عوامانه و بورژواآبانه در مارتینف ما هم مشاهده میشود. او در پایان "الشگرکشی جدید" خود در ایسکرای نو، تمایل شدید "وپریود" و "پرولتاری" را به شعار دیکتاتوری اینطور تعبیر میکند که لنین "علاقه مفرطی به آزمایش بخت خود دارد" (ایسکرا شماره ۱۰۳ صفحه ۳ ستون دوم). برای اینکه فرق میان مفهوم دیکتاتوری طبقه و دیکتاتوری فردی و فرق میان وظیفه دیکتاتوری دموکراتیک و دیکتاتوری سوسیالیستی را برای مارتینف توضیح دهیم مکت در روی نظرات "روزنامه جدید راین" خالی از فایده نخواهد بود.

"روزنامه جدید راین" در ۱۴ سپتامبر ۱۸۴۸ چنین نوشته است: "هرگونه سازمان دولتی موقت" بعد از انقلاب احتیاج به دیکتاتوری و آنهم دیکتاتوری با انرژی دارد. ما از همان آغاز امر کمپ هوزن (رئیس شورای وزیران پس از ۱۸ مارس ۱۸۴۸) را سرزنش کردیم که چرا مانند یک دیکتاتور رفتار ننموده و چرا بلافاصله بقایای مؤسسات قدیم را در هم نشکست و بر نیانداخت. نتیجه این شد که در آن حینی که آقای کمپ هوزن، با توهمات مشروطه‌طلبانه، برای خود لالایی میگفت حزب شکست خورده (یعنی حزب ارتجاع) مواضع خود را در دستگاه اداری و ارتش مستحکم نمود و حتی جرأت یافت که گاه اینجا و گاه آنجا به مبارزه آشکار دست بزند."

مرینگ بجا و بمورد میگوید که در این کلمات بصورت چند تزی مختصر تمام آنچه که "روزنامه جدید راین" ضمن یک رشته مقالات طویل درباره وزارت کمپ هوزن مفصلاً شرح و بسط داده بود خلاصه شده است. آیا این کلمات مارکس به ما چه میگوید؟ میگوید حکومت انقلابی موقت باید رفتار دیکتاتورمنشانه باشد (این اصل را ایسکرای نو که از شعار دیکتاتوری حذر دارد، هرگز نتوانسته است درک کند)؛ - میگوید وظیفه این دیکتاتوری محو بقایای مؤسسات قدیمی است (همان چیزی که در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه درباره مبارزه با ضد انقلاب تأکید شده ولی در قطعنامه کنفرانس چنانچه فوقاً نشان دادیم حذف شده است). ثالثاً این کلمات میرساند که مارکس دمکراتهای بورژوا را بمناسبت "توهمات مشروطه‌طلبانه" آنها در عصر انقلاب و جنگ آشکار داخلی میکوبید. معنی این کلمات را مقاله "روزنامه جدید راین" مورّخه ۶ ژوئن سال ۱۸۴۸ با وضوح خاصی نشان میدهد. مارکس در آن چنین نوشته است: "مجلس مؤسسان توده‌ای باید قبل از همه یک مجلس فعال و آنهم مجلس فعال انقلابی باشد. و حال آنکه مجلس فرانکفورت به تمرینهای دبستانی پارلمانتاریسم مشغول است و دولت را در عملیات خود آزاد گذارده است. فرض کنیم که این انجمن دانشوران پس از شور و مشورت کامل بتواند بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی را تنظیم نماید. چه فایده‌ای از این بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی متصور خواهد بود وقتی که دولتهای آلمان اکنون دیگر سرنیزه را در دستور روز گذارده‌اند؟"

این است مفهوم شعار دیکتاتوری. از اینجا میتوان فهمید که مارکس نسبت به قطعنامه‌هایی که "تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان" را پیروزی قطعی مینامند و یا دعوت به "باقی ماندن بحالت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی" مینمایند، چه نظری میتوانست داشته باشد!

مسائل عظیم زندگی ملتها فقط با نیرو حل میشود. طبقات مرتجع خودشان قبل از همه معمولاً متوسل به قوه قهریه یعنی جنگ داخلی میشوند و "سرنیزه را در دستور روز میگذارند"، همانگونه که حکومت مطلقه روسیه اینکار را کرده است و از ۹ ژانویه به بعد مرتباً و پیوسته در همه جا به آن ادامه میدهد. و وقتی که چنین وضعیتی ایجاد شد و سرنیزه واقعا در صدر دستور سیاسی روز قرار گرفت، و قیام یک امر ضروری و تأخیر ناپذیر گردید، - آنوقت دیگر توهمات مشروطه‌طلبانه و تمرینهای دبستانی پارلمانتاریسم فقط به وسیله‌ای برای استتار خیانت بورژوازی به انقلاب و به وسیله‌ای برای استتار چگونگی "ارمیدن" بورژوازی از انقلاب مبدل میشود. در آن موقع طبقه واقعا انقلابی باید همان شعار دیکتاتوری را بمیان بکشد.

مارکس در مورد وظایف این دیکتاتوری، در "روزنامه جدید راین" علاوه بر مطلب فوق چنین نوشته است: "مجلس ملی میبایستی در مقابل سوء قصدهای ارتجاعی حکومت‌هایی که دورانشان سپری شده است دیکتاتورمنشانه عمل مینمود و در این صورت در افکار عمومی مردم به تحصیل آنچنان نیرویی توفیق مییافت که در مقابله با آن تمام سرنیزه‌ها خرد میشدند... ولی این مجلس با گفته‌های ملال‌انگیز خود ملت آلمان را بجای اینکه به دنبال خود بکشد یا خود به دنبال آن برود فرسوده میکند". طبق نظر مارکس مجلس ملی میبایستی "تمام آنچه را که با اصل حکومت مطلقه مردم متضاد بود از نظام عملاً موجود آلمان بیرون میریخت" و سپس "آن زمینه انقلابی را که مورد اتکاء این حکومت است مستحکم مینمود و حکومت مطلقه مردم را که از فتوحات انقلاب است، از هر حمله‌ای مصون میداشت."

بنابراین مضمون اصلی وظایفی که مارکس در سال ۱۸۴۸ در مقابل حکومت انقلابی یا دیکتاتوری قرار داده بود قبل از هر چیز حاکی از انقلاب دمکراتیک بود: دفاع در مقابل ضد انقلاب و برانداختن عملی کلیه آنچه که با حکومت مطلقه مردم منافات دارد. این هم چیزی نیست مگر دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک.

و اما بعد: بعقیده مارکس چه طبقاتی میتوانستند و میبایستی این وظیفه را انجام دهند (یعنی اصل حکومت مطلقه مردم را عملی نموده به هدف نهایی خود برسانند و حملات ضد انقلاب را دفع نمایند؟). مارکس از "مردم" صحبت میکند. ولی ما میدانیم که او همیشه بر ضد توهمات خرده بورژوازی درباره وحدت "مردم" و درباره فقدان مبارزه طبقاتی در درون مردم، بیرحمانه مبارزه میکرد. مارکس با استعمال کلمه "مردم" اختلاف طبقات را روپوشی نمیکرد بلکه عناصر معینی را که میتوانند انقلاب را به آخر برسانند متحد مینمود.

"روزنامه جدید راین" نوشته بود که - پس از پیروزی پرولتاریای برلین در هژدهم مارس، از انقلاب نتیجه دوگانه‌ای بدست آمد: "از یک طرف تسلیح مردم، حق تشکیل اتحادیه‌ها و حکومت مطلقه مردم



که عملاً بوجود آمده بود و از طرف دیگر ابقای سلطنت و وزارت کمپ هوزن - هانسمان یا بعبارت دیگر حکومت نمایندگان بورژوازی بزرگ. به این طریق انقلاب دارای نتیجه دوگانه‌ای بود که ناگزیر میبایستی به گسیختگی منجر گردد. مردم پیروز شدند؛ مردم آزادیهایی را که جنبه دمکراتیک قطعی داشت بدست آوردند ولی سلطه مستقیم بدست مردم نیفتاد بلکه بدست بورژوازی بزرگ افتاد. مختصر آنکه انقلاب را به آخر نرساندند. مردم تشکیل هیأت وزیران را به نمایندگان بورژوازی بزرگ واگذار کردند و این نمایندگان هم فوراً به اشراف قدیمی پروس و بوروکراسی پیشنهاد اتحاد عمل نمودند و به این طریق تمایلات خود را به ثبوت رساندند. آرنیم، گایتس و شورین در جرگه وزراء وارد شدند.

"بورژوازی بزرگ که از همان آغاز ضد انقلابی بود، از خوف مردم یعنی کارگران و بورژوازی دمکرات با ارتجاع داخل در یک اتحاد تدافعی و تعرضی گردید)" تکیه روی کلمات از ماست.

بنابراین نه تنها "تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان، بلکه حتی دعوت واقعی آن هم هنوز برای پیروزی کامل انقلاب کافی نیست! حتی پس از حصول جزئی از پیروزی در مبارزه مسلحانه هم (پیروزی کارگران بر ارتش در ۱۸ مارس ۱۸۴۸) ممکن است انقلاب "ناقص بماند" و "به آخر نرسد". پس به آخر رساندن آن منوط به چیست؟ منوط به آن است که سلطه مستقیم بدست کی میافتد: بدست پترونکوویچ‌ها، رودیچف‌ها یعنی همان کمپ هوزن‌ها و هانسمان‌ها یا بدست مردم یعنی کارگران و بورژوازی دمکرات. در صورت نخست بورژوازی دارای قدرت خواهد بود و پرولتاریا دارای "آزادی انتقاد" و آزادی "باقی ماندن بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی". بورژوازی، بلافاصله پس از پیروزی، با ارتجاع عقد اتحاد میبندد (در روسیه نیز وقوع این امر حتمی خواهد بود هرآینه مثلاً کارگران پترزبورگ، در نبرد خیابانی خود با ارتش، فقط به جزئی از پیروزی نائل گردند و تشکیل دولت را به آقایان پترونکوویچ‌ها و شرکاء واگذار نمایند). در صورت دوم استقرار دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی یعنی پیروزی کامل انقلاب امکانپذیر است.

آنچه برای ما باقی میماند این است که مفهوم خاصی را که مارکس برای کلمه "بورژوازی دمکرات (demokratische Bürgerschaft)" قائل بود و آن را به اتفاق کارگران رویهمرفته مردم مینامید و در نقطه مقابل بورژوازی بزرگ قرار میداد با دقت بیشتری تعریف نماییم.

قسمت زیر از مقاله "روزنامه جدید راین" منتشره در تاریخ ۲۹ ژوئیه سال ۱۸۴۸ پاسخ روشنی است به این مسأله:

... "انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان تکرار مسخره انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه است."

چهارم اوت ۱۷۸۹، سه هفته پس از تسخیر باستیل، مردم فرانسه در عرض یک روز بر تمام قیود و رسوم فئودالی فائق آمدند.

یازدهم ژوئیه ۱۷۸۹، چهار ماه پس از باریکادهای ماه مارس قیود و رسوم فئودالی بر مردم

## آلمان فائق آمد [Teste Gierke cum Hansemanno] ۲۰ ]

بورژوازی فرانسه در سال ۱۷۸۹، حتی برای لحظه‌ای هم متفقین خود دهقانان را ترک نکرد و میدانست که اساس سلطه وی محو فئودالیسم در دهات و بوجود آوردن طبقه آزاد دهقانان صاحب زمین (grundbesitzenden) است .

بورژوازی آلمان در سال ۱۸۴۸ بدون هیچگونه دغدغه خاطر به طبیعی‌ترین متفقین خود یعنی دهقانان، که با وی ارتباط حیاتی دارند و بدون آنان در مقابل اشراف ناتوان است، خیانت مینماید .

ابقاء حقوق فئودالی و مجاز نمودن این حقوق به شکل پرداخت عوض (موهوم) نتیجه‌ای است که از انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان بدست آمد. کوه موش زایید ."

این یک قسمت بسیار آموزنده‌ای است که چهار اصل مهم به ما میدهد: (۱) وجه تمایز انقلاب ناتمام آلمان با انقلاب تمام شده فرانسه این است که در این انقلاب بورژوازی نه تنها به دمکراتیسم بطور اعم بلکه به دهقانان بطور اخص نیز خیانت نمود. (۲) اساس عملی نمودن کامل انقلاب دمکراتیک بوجود آوردن طبقه آزاد دهقانان است. (۳) بوجود آوردن چنین طبقه‌ای مشروط است به الغاء قیود و رسوم فئودالی و انهدام فئودالیسم. ولی این هنوز به هیچ وجه انقلاب سوسیالیستی نیست. (۴) دهقانان - "طبیعی‌ترین" متفق بورژوازی بویژه بورژوازی دمکرات هستند و بدون آنها بورژوازی در مقابل ارتجاع "ناتوان" است .

تمام این اصول با در نظر گرفتن تغییرات مربوط به خصوصیات مشخص ملی و قرار دادن سرواژ بجای فئودالیسم، کاملاً در مورد روسیه سال ۱۹۰۵ نیز صدق میکند. شکی نیست که ما با درس گرفتن از تجربه آلمان که مارکس آن را واضح ساخته است در مورد پیروزی قطعی انقلاب به هیچ شعار دیگری نمیتوانیم برسیم مگر: شعار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان. شکی نیست که جزء مهم آن "مردمی" که مارکس در سال ۱۸۴۸ آنان را در نقطه مقابل ارتجاع مقاومت کننده و بورژوازی خیانت کننده قرار میداد پرولتاریا و دهقانان میباشند. شکی نیست که در روسیه ما هم بورژوازی لیبرال و حضرات کارکنان آسواپژدنیه به دهقانان خیانت میکنند و خواهند کرد به این معنی که با رفرمهای دروغین گریبان خود را خلاص خواهند نمود و در مبارزه قطعی میان ملاکان و دهقانان جانب اولیها را خواهند گرفت. فقط پرولتاریا قادر است در این مبارزه تا آخر از دهقانان پشتیبانی کند. بالأخره شکی نیست که در روسیه ما هم موفقیت مبارزه دهقانان یعنی انتقال تمام اراضی بدست دهقانان، معنایش انقلاب کامل دمکراتیک و ایجاد یک تکیه‌گاه اجتماعی برای این انقلاب پایان یافته خواهد بود. ولی این به هیچ وجه یک انقلاب سوسیالیستی یا "سوسیالیزاسیون" که سوسیالیست-رولوسیونرها، این ایدئولوگهای خرده بورژوازی، از آن دم میزنند، نیست. موفقیت قیام دهقانان و پیروزی انقلاب دمکراتیک فقط راه را برای مبارزه واقعی و قطعی در راه

سوسیالیسم، در شرایط استقرار جمهوری دمکراتیک هموار خواهد نمود. دهقانان بمثابه یک طبقه صاحب زمین در این مبارزه همان نقش خیانتکارانه و بی‌ثباتی را بازی خواهند کرد که بورژوازی اکنون در مبارزه در راه دمکراتیسم بازی میکند. فراموشی این نکته به معنای فراموشی سوسیالیسم و به معنای خودفریبی و فریب دیگران در مورد منافع حقیقی و وظایف پرولتاریا است .

برای اینکه در مورد تصویر نظریات مارکس در سال ۱۸۴۸ هیچ جایی باقی نماند لازم است فرق اساسی سوسیال دمکراسی آلمانی (یا به زبان آنروزی: حزب کمونیست پرولتاریا) را با سوسیال دمکراسی امروز روسیه قید نمود. رشته سخن را به مرینگ وگذار می‌کنیم :

"روزنامه جدید راین" بمثابه "ارگان دمکراسی" قدم به عرصه سیاست گذارد. نمیتوان ایده‌ای را که آثار آن همچون خط سرخ رنگی در تمام مقالات این روزنامه مشهود است نادیده انگاشت. ولی این روزنامه بیشتر مدافع مستقیم منافع انقلاب بورژوازی بر ضد حکومت مطلقه و فئودالیسم بود تا مدافع منافع پرولتاریا در مقابل منافع بورژوازی. شما در ستونهای آن از جنبش مخصوص کارگری به هنگام انقلاب مطالب زیادی نمی‌یابید، گرچه نباید فراموش کرد که علاوه بر این روزنامه، روزنامه ارگان مخصوص اتحادیه کارگران کلن نیز هفته‌ای دوبار زیر نظر مول و شاپر منتشر میشد. به هر حال امروز این نکته جلب نظر خواننده را میکند که "روزنامه جدید راین" چه توجه کمی صرف جنبش کارگری آنروز آلمان کرده است با وجود آنکه استفان بورن لایقترین رهبر آن، در پاریس و بروکسل نزد مارکس و انگلس تعلیم یافته و در سال ۱۸۴۸ در برلین برای روزنامه آنها خبرنگاری میکرد. بورن در کتاب "خاطرات" خود نقل میکند که مارکس و انگلس هیچگاه حتی کلمه‌ای هم از تبلیغات کارگری وی اظهار عدم رضایت ننمودند ولی اظهارات بعدی انگلس این تصور را محتمل مینماید که آنها لاقلاً از شیوه‌های این تبلیغات ناراضی بودند. در حدودی که بورن مجبور بود در مقابل آگاهی طبقاتی پرولتاریا که سطح آن در قسمت اعظم آلمان هنوز فوق‌العاده پایین بود گذشته‌های فراوانی بنماید که از نظر "مانیفست کمونیست" درخور انتقاد بود، عدم رضایت آنها محمل اساسی داشت؛ - ولی در حدودی که بورن با وجود تمام این احوال باز هم توانست اداره امور تبلیغاتی را در سطح نسبتاً بالایی نگاهدارد... عدم رضایت آنها بی اساس بود. مارکس و انگلس بدون شک از لحاظ تاریخی و سیاسی حق داشتند وقتی مهمترین مصالح طبقه کارگر را قبل از همه در این میدانستند که انقلاب بورژوازی حتی‌المقدور بیشتر جلو سوق داده شود... با این همه، بهترین اثبات اینکه چگونه غریزه ابتدایی جنبش کارگری قادر است طرز تفکر نابغه‌ترین متفکرین را تصحیح نماید این واقعیت است که آنها در آوریل ۱۸۴۹ با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند و تصمیم گرفتند در کنگره کارگری که بخصوص به توسط پرولتاریای پروس شرقی (Ost-Elbe) تشکیل شده بود شرکت نمایند."

پس فقط در آوریل سال ۱۸۴۹، یعنی تقریباً یک سال پس از انتشار روزنامه انقلابی ("روزنامه جدید راین" از اول ژوئن سال ۱۸۴۸ شروع به انتشار نمود) مارکس و انگلس با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند! تا آن موقع آنها فقط یک "ارگان دمکراسی" را اداره میکردند که بوسیله هیچگونه رشته‌های تشکیلاتی با حزب مستقل کارگری بستگی نداشت! این واقعیت که امروز بنظر ما غریب و غیر قابل تصور می‌آید بطرز روشنی بما نشان میدهد که چه تفاوت عظیمی بین حزب

سوسیال دمکرات آنروزی آلمان و حزب کارگر سوسیال دمکرات امروزه روسیه وجود دارد. این واقعیت به ما نشان میدهد که در انقلاب دمکراتیک آلمان (به علت عقبماندگی آلمان در سال ۱۸۴۸ خواه از لحاظ اقتصادی و خواه از لحاظ سیاسی یعنی تفرقه دولتی آن) تا چه درجه‌ای خصوصیات پرولتری جنبش و نیز جریان پرولتری در آن کمتر از روسیه متظاهر بود. هنگام ارزیابی اظهارات مکرری که مارکس در آن زمان و کمی بعد از آن درباره ضرورت وجود تشکیلات مستقل حزب پرولتاریا نموده است این موضوع را نباید فراموش کرد. مارکس تقریباً پس از یک سال، فقط از روی تجربه انقلاب دمکراتیک از لحاظ کار عملی به این نتیجه رسید و این موضوع نشان میدهد که در آن موقع تا چه اندازه تمام محیط آلمان عامی و خرده بورژوازی بود. برای ما این نتیجه، فرآورده دیرین و ثابت تجربیاتی است که سوسیال دمکراسی جهانی در خلال نیم قرن بدست آورده است و ما در شروع تشکیل حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه همین نتیجه را ملاک عمل خود قرار دادیم. برای ما جای سخنی هم وجود ندارد که مثلاً جراید انقلابی پرولتاریا از حزب سوسیال دمکرات پرولتاریا جدا باشند یا آنکه ولو برای یک لحظه هم شده بتوانند فقط به مثابه "ارگان دمکراسی" عمل نمایند.

ولی آن تباین نظری که تازه میخواست بین مارکس و استفان بورن پیدا شود اکنون در بین ما به شکل رشد یافته‌تری وجود دارد و هر چه جریان پرولتاری با قدرت بیشتری به سیلاب دمکراتیک انقلاب ما میریزد، شدت این تباین هم بیشتر میشود. وقتی مرینگ درباره عدم رضایت احتمالی ماریس و انگلس از تبلیغات استفان بورن سخن میراند بیانش بسیار نرم و دوپهلوی است. این است آنچه که انگلس در سال ۱۸۸۵ درباره بورن نوشته است [در پیشگفتار جزوه "افشای جریان محاکمه کمونیستهای کلن"، زوریخ ۱۸۸۵، ه.ت.].

اعضای "اتحادیه کمونیستها" [۱۲۷] همه جا در رأس جنبش منتها درجه دمکراتیک قرار گرفتند و به این وسیله ثابت کردند که این اتحادیه عالیترین مکتب فعالیت انقلابی بود. استفان بورن حروفچین، که عضو فعال این اتحادیه در بروکسل و پاریس بود، در برلین جمعیتی بنام "اخوت کارگران (Arbeiterverbrüderung)" تشکیل داد که وسعت فوق‌العاده‌ای یافت و تا سال ۱۸۵۰ باقی بود. گرچه بورن جوان با قریحه و استعدادی بود، ولی در شروع فعالیت خود بعنوان یک رجل سیاسی بیش از حد عجله کرد. او با مشتکی از ناجورترین اجامر و اوباش " (Kretz und Plethi) عهد اخوت بست" فقط برای اینکه جماعتی را بدور خود گرد آورده باشد. او به هیچ وجه از آن اشخاصی نبود که بتواند در تمایلات متضاد - وحدت و در ظلمت - روشنی وارد کند. به این جهت است که در انتشارات رسمی جمعیت اخوت وی همیشه در هم فکری دیده میشود و نظریات "مانیفست کمونیست" با خاطره‌ها و تمایلات صنفی و قطعاتی از نظریات لویی بلان و پرودن و دفاع از شیوه حمایت از سرمایه داخلی و غیره مخلوط میگردد. خلاصه این اشخاص میخواستند همه را راضی نگاهدارند. (Allen alles sein) آنها اکثراً به بریا نمودن اعتصابات، تشکیل اتحادیه‌های حرفه‌ای و شرکتهای تولیدی مشغول بودند و فراموش میکردند که وظیفه آنها مقدم بر همه عبارت از این بود که ابتدا از طریق پیروزی سیاسی صحنه‌ای برای عمل بدست آورند، صحنه‌ای که فقط در آن میتوان این قبیل کارها را بنحو اساسی و امیدبخش

انجام داد (تکیه روی کلمات از ماست). این بود که وقتی پیروزیهای ارتجاع سران این اخوت را به لزوم شرکت در مبارزه انقلابی مجبور نمود، - آنوقت همانطور که طبیعتاً هم انتظار میرفت توده عقب‌مانده‌ای که در پیرامون آنان جمع شده بود آنها را ترک کرد. بورن در سال ۱۸۴۹ در قیام درسین شرکت کرد و فقط در اثر یک حُسن تصادف نجات یافت. و اما جمعیت اخوت کارگران، بمثابه یک اتحادیه مجزا و منفردی که بیشتر موجودیت آن روی کاغذ بود از جریان جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا برکنار ماند و نقشی که بازی میکرد بقدری فرعی بود که ارتجاع آن را فقط در سال ۱۸۵۰ و شعبات آن را فقط چندین سال بعد منحل کرد. بورن که اصولاً او را باید شیر ترش [Buttermilch] (۲۱) [نامید همچنان موفق نشد یک رجل سیاسی بشود و یک پروفیسور کوچک سوئیسی از کار درآمد که اکنون دیگر کارش ترجمه آثار مارکس به زبان پیشه‌وران نبوده، بلکه آثار زنان ملایم طبع را با زبان نرم و ملایمی به آلمانی ترجمه میکند. "

این است قضاوت انگلس درباره دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک!

نوایسکرایبی‌های ما نیز با چنان جدّ و جهد نابخردانه‌ای بسوی "اکنونیسم" می‌تازند که بورژوازی سلطنت‌طلب آنها را بیاس "روشن شدن"شان مورد ستایش قرار داده است. آنها نیز ناجورترین افراد را دور خود جمع میکنند، از "اکنونیستها" تلقّ می‌گویند و توده عقب مانده را مردم‌فریبانه بسوی شعارهای "فعالیت مبتکرانه"، "دمکراتیسم"، "خودمختاری" و قس‌علیهذا میکشانند. اتحادیه‌های کارگری آنان نیز غالباً موجودیتش فقط در صفحات روزنامه خلیستاکف‌مآب [۱۲۸] [ایسکرای نو است. از شعارها و قطعنامه‌های آنها نیز همین عدم درک و ظایف "جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا" نمایان است

## زیرنویسها و توضیحات

[۲۰] [شهود: آقای گیرکه و آقای هانسمان". هانسمان - وزیر حزب بورژوازی بزرگ (نمونه روسی وی: تروبتسکوی و یا رودیچف و غیره هستند). گیرکه - وزیر کشاورزی کابینه هانسمان بود که طرح "شجاعانه‌ای" برای "الغاء" باصطلاح "بلاعوض"، "قیود و رسوم فئودالی" تهیه نمود، که در حقیقت امر قیود و رسوم جزئی و بی اهمیت را ملغی میکرد ولی قیود و رسوم مهمتر را باقی می‌گذاشت و با الغاء آن را منوط به پرداخت مبلغ معینی بعنوان بازخرید مینمود. نمونه روسی آقای گیرکه - آقایان کابلوکف‌ها، مانوئیل‌ها و هرزنشتین‌ها و سایر دوستان بورژوا لیبرال موژیک هستند که مایلند "زمینهای دهقانان وسعت یابد" ولی ملاکان هم آزردہ خاطر نشوند .

[۲۱] [شیر ترش - (Buttermilch) من در چاپ اول ضمن ترجمه این قسمت از گفته‌های انگلس بجای اینکه Buttermilch را بعنوان یک اسم خاص بگیرم اشتباهاً بعنوان یک اسم عام گرفتم (Buttermilch) در زبان آلمانی یعنی شیر ترش یا ماست. مترجم). البته این اشتباه

موجب مسرت فوق‌العاده منشویکها گردید. کلتسف نوشت که "گفته انگلس را عمیق ساخته‌ام" (اقتبال از مجموعه موسوم به "در مدت دو سال")، پلخانف هنوز هم این اشتباه را در مجله "تاواریش" یادآوری مینماید. مختصر اینکه بهانه خوبی پیدا شد برای اینکه موضوع وجود دو گرایش در جیش کارگری آلمان در سال ۱۸۴۸ ماستمالی شود: یکی گرایش بورن (که با اکونومیست‌های ما خویشاوندی دارد) و دیگر گرایش مارکسیستی استفاده از اشتباه حریف، ولو در مورد نام خانوادگی بورن هم باشد، امری است کاملاً طبیعی ولی ماستمالی اصل قضیه دو تاکتیک از راه تصحیح در ترجمه، معنایش نشان دادن زبونی خود در مورد اصل مطلب است). توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. ه.بت )

[۱۲۷] اتحادیه کمونیستها - Communist League نخستین سازمان بین‌المللی پرولتاریای انقلابی است که در تابستان سال ۱۸۴۷ در لندن در کنگره نمایندگان سازمانهای پرولتاری انقلابی تأسیس گردید. سازمانده و رهبر "اتحادیه کمونیستها" مارکس و انگلس بودند که بنا به توصیه این سازمان "مانیفست حزب کمونیست" را نوشتند. "اتحادیه کمونیستها" تا سال ۱۸۵۲ وجود داشت. فعالین برجسته "اتحادیه کمونیستها" بعدها در انترناسیونال اول نقش رهبری کننده‌ای بازی میکردند .

[۱۲۸] خلستاکف Khlestakov قهرمان کمدی بازرس اثر گوگول است که نمونه‌ای از لافزنان لجام گسیخته و دروغ پردازی باشد .

\* \* \* \* \*

آرشیو عمومی لنین ۲۲ آوریل ۲۰۰۷: بازنویسی با اندکی تغییرات از روی منتخب یکجلدی آثار لنین (انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج کشور، چاپ ۱۳۵۳)، صفحات ۲۴۲ - ۲۸۸